کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

۲۵۲

۲۵۶ معزی
۲۱۱۹۷۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: کلمات مکنونه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب: ۲۱۱۹۷۹
شمارهٔ اختصاصی (۲۵۶) ازکتب اهدائی: آیت الله معزی

۲۵۲

۲۵۶ معزی
۲۱۱۹۷۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: کلمات مکنونه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب: ۲۱۱۹۷۹
شمارهٔ اختصاصی (۲۵۶) ازکتب اهدائی: آیت الله معزی

ع م
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
[illegible]
در سال ۱۳۷۸

کلمات مکنونه ملا محسن فیض رحمة الله علیه الموسوم بکتاب قرة العیون

بسم الله الرحمن الرحیم

یا مبدع الارواح والاشباح ومودع النفوس والعقول یا مفیض القلوب والارواح وجاعل الصور والاشباح

یا مبدئ یا معید ویا فعال لما یرید تنزهت لاهوتیتک وتفردت لوحدانیتک الوقف فطرتی فی فطرات [illegible]

بحار ملکوتک والنفس شعلة من شعلات جلال جبروتک والعقل العلوی اشتعله انوارک والارواح ابتلتها

فی ان اسرارک تزلزلت الطالبین فی میادین کبریائک والهیمن حیرت ولم تخط مرتبة اقدام العقول المدرکین

عظمتک محرومین بهما تها ذاتک وظلمات العبودیة بادراک سبحات جلال الربوبیة والاسرار وذات [illegible]

ومنه سرادقات جمال اللاهوت نحمدک اللهم علی نعمائک والحمد من نعمائک ونشکرک علی آلائک والشکر

من آلائک ونصلی علی محمد سید انبیائک وخیر اصفیائک وعلی آله الملکوتیین ارباب العقول الکاملة و

اصحاب البصائر النافذة خصوصا علی امیر المؤمنین وسید الوصیین **اما بعد** فیقول المعتصم بحبل الله

المتین ابن [illegible] المهتدی بهدی الله محسن بن مرتضی ایده الله قد جمعت من مصادر العلم لبنی الفلاح ومعادن

الحکمة [illegible] بعض ما استفاض من ارباب القلوب واهل الاصول [illegible]

اتباع الظن والتقلید [illegible] ان تسمی بقرة العیون فی اعز الفنون [illegible]

کلماتها اثنی عشرة مقالة فی کل مقالة خمس کلمات [illegible] مختصر مقتضب منثور وابیات **مقدمه**

اعلموا اخوانی هداکم الله کما هدانی انی ما اهتدیت بالنور التقلید وما اقتدیت الا بالائمة المصطفین

در برکت ان الله ما سوی هدی الله فان الهدی هدی الله نه متکلم ونه متفلسف ونه متصوف بلکه مقلد در

زبان وحدت ومعنی [illegible] اهل بیت رسول واز سخن ایشان جسته از طوائف ایشان نقول

واز ما سوای قرآن مجید وحدیث اهل بیت الحجه نبود [illegible] باشد چنانکه **شعر** هی وارم [illegible]

بم

از بیانم رفت الا حدیث دوست که تکرار میکنم عشق میورزم وامیدکه این فن شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود چراکه مدتی مدید که در رغبت وتفتیش وتعمق در فکر

دور اندیشی بودم طرق مختلفه قوم را از مودم وکنه سخنان هر یک رسیدم وبدیده بصیرت

دیدم که چشم عقل از ادراک سبحات جلال احدیت خاسر ونور فکر از رسیدن سرادقات

جمال احدیت قاصر بود کلما رام العقل ان یبصر منها شیئا انقلب الیه البصر خاسئا وهو حسیر

وکلما نزع نور الفکر لیقتبس المحل منها شیئا وهو حسیر فلما رایت الامر کذلک رجعت وراء حجاب

العبودیة سبحانک انی کنت من الظالمین وعفوک انی لا احب الافلین انی وجهت وجهی للذی

فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین

لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین **شعر** هر چیز که دیدیم بدو باز شدیم هر جا که

شنیدیم گرفتار شدیم گر بار حرم حسن تو جولان زدن نتوان چاره مگر زدیم از همه بیزار شدیم

مصحف [illegible] وحدیث از یاد ببرد هر چه خواندیم ودگر بر سر تکرار شدیم هر چه دادند بجا

از دگری بهتر بود تا ترا واسرار پرده اسرار شدیم سر زده بان حقانی چه بروان آوردیم

بر سر اهل سخن ابر گهر بار شدیم **المقالة الاولی** فی معرفة الله تعالی هو الاول والاخر والظاهر

والباطن وهو بکل شیء علیم **کلمة** بها یجمع بین امتناع المعرفة والرؤیة وبین امکانها **نظم**

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار در جهان شاهدی وما فارغ

در قدح جرعه وما هشیار [illegible] دولت ما وداع دولت بدانیم کوش باو حلقه بار

اگر چه گوییان ملا عشاق رتعام بود دولت متوقفند ومقام حضرت علی القصور باعتراف

معترف وگر بنشه لا تدرکه الابصار راست هر بیننا وعاقل اما شیر مردان بیشه ولایت دم از لم

اعبد ربا لم اره میزنند وقدم بر جاده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا میدارند **شعر** زملک

حیات ذی یرتب الکعبان
[illegible] الارض

هر چند [illegible] ان الله احتجب
عن العقول کما احتجب عن الابصار

تا ملکوت همه حجاب برگیرند هر آنکه فرق تمام جهان نمانند بر یکجا حقیقت این است چرا که او
محیط است بهمه چیز لیس محاط کبری تواند شد و اورا که جزوی بی احاطه این صورت نه بندد
فاذن لا محیط الا به علی شعر عنقا شکار کس نشود دام باز گیر کانجا همیشه باد بدست است
دام را فدع عنک خرافات فیه السوانح در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته
بر کنار اما باعتبار تجلی بر مظاهر اسما و صفات در همه موجودی روی آورده و در همه آئینه جلوه
می نماید فاینما تولوا فثم وجه الله و لو انکم ادلیتم بحبل الی الارض
السفلی لهبط علی الله و این نیز همه را هست لیکن خواص میدانند که چه می بینند
امام حسین علیه السلام میفرماید تعرفت الی فی کل شیء فرایتک ظاهرا فی کل شیء فانت الظاهر لکل
شیء و عوام نمیدانند که چه می بینند الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل
شیء محیط شعر گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده
باشی دولت نزدیکتر از تو بتو است وین عجبتر که من از وی دورم چکنم با که توان
گفت که دوست در کنار من و من مهجورم قال الله سبحانه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و
فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
و قال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله تجلی لعباده من غیر ان راوه و اراهم نفسه من غیر ان تجلی لهم شعر
در بزم دل از روی تو صد شمع برافروخت وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجابست و قال
ابنه الحسین صلوات الله علیه و آله فی دعاء عرفه کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک
ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل
علیک و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک و لا تزال علیها
رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و قال ایضا تعرفت لکل شیء فما جهلک شیء

دلیل

و سئل الصادق علیه السلام عن الله عز و جل هل یراه المؤمنون یوم القیمة قال نعم و قد راوه قبل یوم القیمة
فقیل متی قال حین قال لهم الست بربکم قالوا بلی ثم سکت ساعة ثم قال و ان المؤمنین لیرونه
فی الدنیا قبل یوم القیمة الست تراه فی وقتک هذا قیل فاحدث بهذا عنک قال لا
فانک اذا حدثت به فانکره منکر جاهل بمعنی ما تقول ثم قدر ان هذا تشبیه کفر و لیست الرؤیة بالقلب
کالرؤیة بالعین تعالی الله عما یصفه المشبهون و الملحدون و قد تبین مما ذکر ان المعرفة و الرؤیة
ترجعان الی امر واحد و انهما تثمران الایمان عن البصیرة و قد ثبت ان اصل المعرفة فطری لکل الاشیاء
و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم و قد ورد فی قوله
سبحانه فطرة الله التی فطر الناس علیها انها التوحید و قال تعالی و لئن سالتهم
من خلق السموات و الارض لیقولن الله و انما یختلف المعرفة بالمعرفة و البصیرة
بالرؤیة بظاهر ذره که از خانه بهوا شود صورت آفتاب میبیند اما نمیداند که چه میبیند چنانچه
هزار ذره سرگشته میدوند و در آفتاب و غافل از آن که آفتاب چیست و تشنه لبان اند جمع
شدند و گفتند چند گاه است که حکایت آب میشنویم و میگویند حیات ما از آب است ما هرگز آن را
ندیده ایم بعضی شنیده بودند که در فلان دریا ماهی است دانا و آب را دیده گفتند پیش او رویم
تا آب را بما نماید چون باو رسیدند و پرسیدند گفت شما چیزی غیر از آب نمی بینید نامی از آب را شنیده
اید شعر با دو رکعت نشان کرا از دولت و دولت که تو کوهی ز رنج رستی مگو از دولت شعر
سالها دل طلب جام جم از ما میکرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد گوهری کز صدف کون و
مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا میکرد بیدلی در همه احوال خدا با او بود او
نمیدیدش و از دور خدایا میکرد کلمه بها یجمع بین المنع من التفکر و الکلام فیه سبحانه و بین الحث
علی المعرفة طالبان انوار حقیقت باید در باشی و [illegible] تفکروا فی آلاء الله [illegible] نفس میرانند تا طلب حال

نمی‌کنند تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی الله فانکم لن تقدروا قدره **شعر** زبان
بکام خموشی کشیم و دم نزنیم چه جای نطق تصور در او نمی‌گنجد و عاشقان وصول حضرت را
بمقام و الی الله المصیر برسانند و از ضلوع [illegible] البقاء بیاسایند من کان یرجو
لقاء الله فان اجل الله لآت **نظم** هله عاشقان [illegible] که ناله‌ای جدائی
برسد زمان وصلت بکند فدا فدائی [illegible] که حضور [illegible] غیر القصور حقیقت [illegible]
شعر می‌ندانم چه در صفی کم [illegible] روانم که در حال [illegible] دوران [illegible] بعید ان ابلغ
الکلام الی الله [illegible] فقد
عرف ربه [illegible] لیس کمثله شیء [illegible] وهو
السمیع البصیر [illegible] کرد و این [illegible]
فاینما تولوا فثم وجه الله [illegible] کلما [illegible] فی
[illegible] فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم [illegible]
فاحببت ان اعرف [illegible] ما للتراب و رب الارباب [illegible]
در [illegible] وهو معکم اینما کنتم [illegible] من مکان بعید
ونحن اقرب الیه من حبل الورید [illegible] من العلم الا قلیلا
[illegible] یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا [illegible]
من [illegible] علیکم [illegible] من العلم کهیئة المکنون
لا یعلمه الا اهل المعرفة بالله و قال امیر المؤمنین ع اندمجت علی مکنون علم لو بحت به
لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیدة و قال ع [illegible]
هنا لعلما جما لو اصبت له حملة و قال سید الساجدین ع [illegible] لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله [illegible]

انّی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا وقد تقدم فی هذا ابو حسن الی
الحسین و وصی قبله الحسنا یا رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولاستحل
رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا **شعر** هر که شد محرم دل در حرم یار بماند وانکه
این کار ندانست در انکار بماند **کلمه** [illegible] ظهوره سبحانه [illegible] است او پیدا تر از
است سایر اشیا است زیرا که هست او حقیقی [illegible] پیدا [illegible] سایر اشیا [illegible] چنانکه
میفرماید الله نور السموات والارض نور چیزی را میگویند که خود پیدا و پیدا کننده سایر
اشیا باشد [illegible] ادراک [illegible] ازجانب
ازجانب مدرک [illegible] ادراک [illegible] ادراک [illegible]
وازغایت ظهور مخفی ماند [illegible] بواسطه نور [illegible] شعاع [illegible] شعاع
ازغایت ظهور دران حالت [illegible] میکنند [illegible] ادراک
شعاع بود [illegible] الله لنوره من یشاء [illegible]
لا تتعجب من اختفائه بسبب ظهوره فان الاشیا انما تستبان باضدادها [illegible]
[illegible] الاشیا [illegible] ادرکت [illegible]
[illegible] نور الشمس المشرق علی الارض [illegible]
من [illegible] الشمس [illegible] الاشراق لا غروب لها
[illegible] فی الاجسام الا الوانها [illegible] السواد والبیاض [illegible]
الا السود الا السواد [illegible] الابیض الا البیاض فاما الضوء فلا ندرکه وحده لکن لما غابت الشمس
واظلمت المواضع ادرکت تفرقة بین الحالین فعلمنا ان الاجسام قد استضاءت بالضوء و اتصفت
بصفة فارقتها عند الغروب فعرفنا وجود النور بعدمه و ما کنا نطلع علیه لولا عدمه الا بعسر شدید

وذلك مثل ما يعد سائر الاجسام من انه غير مختلفة في الظلام والنور هذا مع ان النور اظهر المحسوسات
اذ به يدرك ساير المحسوسات فما هو ظاهر في نفسه وهو مظهر لغيره انظر كيف يظهر استبهام
امره بسبب ظهوره لولا طريان ضده فاذن الحق هو اظهر الامور وبه ظهرت الاشياء كلها ولو كان
له عدم او غيبة او تغير لانهدمت السموات والارض وبطل الملك والملكوت ولادركت التفرقة
بين الحالتين ولو كان بعض الاشياء موجودا به وبعضها موجودا بغيره لادركت التفرقة بين الشيئين
في الدلالة ولكن دلالته في الاشياء على نسق واحد ووجوده دائم في الاحوال يستحيل خلافه
فلا جرم اورثت شدة الظهور خفاء **شعر** خفي لافراط الظهور تعرضت لادراكه ابصار
قوم اخافش وحظ العيون الزرق من نور وجهه لشدته حظ العيون العوامش اي تو مخفى
در ظهور خويشتن در رخت پنهان بنور خويشتن لقد ظهرت فلا تخفى على احد الا على اكمه
لا يعرف القمرا لكن بطنت بما اظهرت محتجبا وكيف يعرف من بالعرف استترا جي ب
روي تو اي روي تو ... پنهاني از همه عالم ز بسكه پيداني قال امير المؤمنين عم لم
تحط به الاوهام بل تجلى لها بها وبها امتنع منها وقال ظاهر في غيبه وغائب في ظهوره وقال لا يجنه
البطون عن الظهور ولا يقطعه الظهور عن البطون قرب فنأى وعلا فدنى وظهر فبطن وبطن
فعلى ودان فلم يدان اي ظهر وغلب ولم تغلب ومن اسمائه تعالى عرفت الجمع بين الاضداد **كلمة**
فيها اشارة الى الطريق الى معرفته تعالى ان لكل شيء جهة هو بها هو وهي وجهه الذي الى ذاته لكل
شيء حقيقة محيطة به بها قوام ذاته وظهور آثاره وصفاته وبها حوله وقوته ودبره وقوته
ما ينفعه وسيره وهي وجه الذي الى الله سبحانه واليه اشير بقوله عز وجل الا انه بكل شيء محيط وانه
على كل شيء شهيد وبقوله تعالى وهو معكم اينما كنتم وبقوله تعالى ونحن اقرب اليه من
حبل الوريد وبقوله عز وعلا ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون وبقوله عز اسمه

كل شيء هالك الا وجهه فان تلك الحقيقة هي التي تعرف بها في الاشياء فاذا انظر الى الاشياء
بهذا الوجه وعرف الله تعالى بهذا النظر فقد عرف الله وعرف الاشياء ايضا بانه سبحانه محيط بها
وانه يحيط بها فعرفت ربك بانه عرفت الاشياء قال امير المؤمنين عم اعرفوا الله بالله ثم النظر في الاشياء
الى وجوهها الى الله سبحانه لكي تعرفوا انه لها رب وصانع ثم الطلوا معرفته بآثاره فيها من حيث
تدبيره لها وتقويمه اياها وتسخيره لها واحاطته بها وقهره عليها حتى تعرفوا انه بهذه الصفات القائمة
به ثم تعرفوا الاشياء بعد معرفته بها ولا تنظروا الى وجوه الاشياء الى انفسها اعني من حيث انها اشياء
لها ماهيات لا يمكن ان يوجد بذاتها غير مفتقرة الى موجد يوجدها فانكم اذا نظرتم اليها من هذه الجهة تكونوا
قد عرفتم الله بالاشياء فمن اثبتموه بها وأقررتم بوجوده بحسب ذلك تعرفوه اذ لن تعرفوا فالمعرفة
لابد لكون الشيء مفتقرا اليه وجعل الاشياء ليست بموقوفة في الحقيقة على ان ذلك غير محتاج اليه الا بها فانكم
تكون في النظر الاول فانكم تنظرون في الاشياء اولا الى الله عز وجل وآثاره من حيث آثاره ثم الى الاشياء
واقتضائها في انفسها فانا اذا اعرضنا عن امر مثلا وسعينا في امضائه غاية السعي فلم يمكن علمنا
ان في الوجود شيئا غيرنا في الذات يمنع عن ذلك ويحول بيننا وبين ذلك وعلمنا انه غالب على امره
وانه مستولي على كل شيء مشية ومدبر لها كيف اراده وانه منزه عن صفات امثالنا وهذه معرفة
بها يعرف صاحبها في المعرفة وفي دعاء الحسين بن علي عليهما السلم تلك الطلب الوصول اليك وبك
استدل عليك الطريق كيف يستدل بهذه المعرفة اشير في عدة مواضع من القرآن المجيد بالآيات حيث
قال ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي
الالباب وامثال ذلك من نظائره سئل امير المؤمنين عم بما ذا عرفت ربك قال بفسخ العزم
ونقض الهمم لما هممت حيل بيني وبين همي وعزمت فخالف القضاء والقدر عزمي علمت ان المدبر غيري
وهذا يرجع في المعرفة الى الفطرة والاستعداد بها وانا تكون لاكثر الناس عند الاضطرار فانهم ...

عند الوقوع في الاهوال وسحاب الاحوال يتوكلون بحبل الحيلة على الله ويتوجهون توجها عزيزا الى
مسبب الاسباب في مستقبل الامور الصعاب وان لم يتفطنوا لذلك وليشهد لهذا قوله تعالى عز
وجل قل ارأيتم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة اغير الله تدعون ان كنتم
صادقين بل اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه ان شاء وتنسون
ما تشركون وفي تفسير ابي محمد العسكري عم ان الصادق عم سئل عن الله فقال يا عبد الله هل
ركبت سفينة قط قال بلى قال فهل كسرت بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك
قال بلى قال فهل تعلق قلبك هنالك ان شيئا من الاشياء قادر على ان يخلصك من ورطتك قال
بلى قال الصادق عم فذلك الشيء هو الله القادر على الانجاء حين لا منجي وعلى الاغاثة حين لا مغيث
وفي قوله سبحانه الست بربكم اشارة لطيفة الى الفطرة حيث استفهم منهم الاقرار بربوبيته تنبيها
على انهم كانوا مقرين بوجوده في بداية عقولهم وفطر نفوسهم وسئل الباقر عم عن قوله تعالى حنفاء لله
غير مشركين به وعن الحنيفية فقال هي الفطرة التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله قال
فطرهم الله على المعرفة **شعر** شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن مگر آنکه شمع روشن
بره‌ام چراغ دارد **كلمة** بها يتبين انه لا سبيل لك الى اكتناه ذاته والاحاطة بجلاله تعالى الله
عز وجل لا يحيطون به علما وعنت الوجوه للحي القيوم وقال سبحانه وما قدروا
الله حق قدره وقال امير المؤمنين عم لا تقدر عظمة الله على قدر عقلك فتكون من الهالكين وقال
ما وحده من كيفه ولا حقيقته اصاب من مثله ولا اياه عنى من شبهه ولا صمده من اشار اليه وتوهمه
وقال عم من قال فيم فقد ضمنه ومن قال فيم متى فقد وقته ومن قال فيم فقد ضمنه ومن قال الى فقد
انهاه ومن قال حتى فقد غياه ومن غياه فقد جزأه ومن جزأه فقد الحد فيه لا يتغير الله بتغاير المخلوق
ولا يتحدد بتحدد المحدود وقال الصادق عم كيف اصفه بالكيف وهو الذي كيف الكيف حتى صار

كيفا

كيفا فعرفت الكيف بما كيف لنا من الكيف **شعر** جهان متفق بر الهیتش فرو مانده در کنه ماهیتش
نه ادراک در کنه ذاتش رسد نه فکرت بغور صفاتش رسد نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم که خاصان درین ره فرس رانده اند بلا احصی از تک فرو مانده اند
فلا تحقق الا من رجع انه فقد وصول كنه الحقيقة المقدسة من احتف التراب بانه فقد ضل وغوى وكذب
وافترى فان الامر ارفع واطهر من ان يتلوث بخواطر البشر وكلما تصوره العالم الراسخ فهو عن حرم
الكبرياء بفراسخ واقصى ما وصل اليه الفكر العميق فهو غاية مبلغه من التدقيق **شعر** ای برتر از
ره نیست غایة فهم لست الربت گفتم همه ملک حسن سرمایه تست خورشید فلک
چه ذره در سایه تست گفتی غلط از ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده پایه تست
فسبحان من حارت لطائف الاوهام في مبادي كبريائه وعظمته وسبحان من لم يجعل للخلق سبيلا الى
معرفته الا بالعجز عن معرفته **نظم** اعتصام الورى بمعرفتك عجز الواصفون عن صفتك تب علينا
فاننا بشر ما عرفناك حق معرفتك **المقالة الثانية** في صفاته واسمائه وسبحان ربك رب العزة
عما يصفون **كلمة** ينبغي ان تعلم ان الصفات ذاتية انها عين الذات باعتبار وغيرها باعتبار اخر
که گر کنه ذات حق معلوم نیست کنه صفات او نیز معلوم نیست لیکن چون اشتقاق صفات بر ثبوت
ان ان نايد ادراک ان بوجهی معتدبه نتوان ووجوب وجود اعنی غنای ذاتی و وجود بلا علة
که ان از رایحه ... فهم ان قائم است وانما اطلق عليه اشرف طرفي النقيض كالعلم والجهل والقدرة
والعجز والحيوة والممات قال مولانا الباقر عم هل يسمى عالما وقادرا الا لانه وهب العلم للعلماء
والقدرة للقادرين وكل ما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه فهو مخلوق مثلكم مردود اليكم والباري
واهب الحياة ومقدر الموت ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله تعالى زبانيتين لانهما كمالها
وان عدمهما نقصان لمن لا يكونان له وصفات حق عين ذات است بحيث يحققت و

هويته وغيرها حسب مفهومها وما جبلنا في صفحتها بلد بكر ويرجع الى كون نفي الصفات الزائدة
حصول نتائج وثمراتها واليه اشار بقول امير المؤمنين عليه السلام كمال التوحيد وفي لفظ آخر كمال الاخلاص له
نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن
وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزأه ومن جزأه فقد جهله وتكثر
صفات كل هوية وحقيقة غير ذات بسيطة احتياج ذات لازم ابدا بغيره وحكم غيره فيستلزم
الذات بعقل ما ثبت وكل ما يرد في صفة الله فانها يرجع الى وجوده سبحانه فكما ان وجوده لا
يشوب بعدم ونقص فكذلك علمه الذي هو حضور ذاته لذاته لا يشوب بغيبة شيء من الاشياء وقدرته
لا يشوب بعجز عن شيء وهكذا حكم سائر صفاته تعالى وذلك لانه تعالى المحقق الحقاني ومشيء الاشياء
فذاته احق بالاشياء من الاشياء بانفسها قال امير المؤمنين عليه السلام كل شيء خاضع له وكل شيء قائم به
غنى كل فقير وعز كل ذليل وقوة كل ضعيف ومفزع كل ملهوف وقال عليه السلام به توصف الصفات
لا بها يوصف وبه تعرف المعارف لا بها يعرف وبه عرف المكان لا بالمكان عرف وبه كان الخلق
لا بالخلق كان وروى الشيخ الصدوق ره في كتاب توحيده باسناده الصحيح عن هشام بن سالم
قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلام فقال لي اتنعت الله قلت نعم قال هات فقلت هو السميع البصير قال
هذه صفة يشترك فيها المخلوقون قلت فكيف ننعته فقال هو نور لا ظلمة فيه وحياة لا موت فيه و
علم لا جهل فيه وحق لا باطل فيه فخرجت من عنده وانا اعلم الناس بالتوحيد وباسناده عن محمد بن
عروة قال قلت للرضا عليه السلام خلق الله الاشياء بالقدرة ام بغير قدرة فقال لا يجوز ان يكون خلق
الاشياء بالقدرة لانك اذا قلت خلق الاشياء بالقدرة فكأنك قد جعلت القدرة شيئا غيره
وجعلتها آلة له بها خلق الاشياء وهذا شرك واذا قلت خلق الاشياء بقدرة فانما تصفه انه جعلها
باقتدار عليها وقدرة ولكن ليس هو بضعيف ولا عاجز ولا محتاج الى غيره ومع ان زعم ليس ما به

بالسمع انه واحد احدي المعنى ليس بذي اجزاء كثيرة مختلفة فان اهل العلم وجدوه كله وجوب كله علم كله قدرة
كله حيوة كله لا ان شيئا منه علم وشيئا آخر قدرة ليلزم التركيب في ذاته ولا ان شيئا فيه علم وشيئا آخر
فيه قدرة ليلزم التكثر في صفاته الحقيقية عباراتنا شتى وحسنك واحد وكل الى ذاك الجمال يشير ولا
تتعجب من ذلك فانك اذا احدثت نفسك الشريفة فانت حي عليم سميع بصير متكلم مع انك ذات
ام وسمع وبصر وكلام مع انه لك علوم وسمع وبصر فالحياة الواحدة تصورت بالصور المتعددة
وتختلف بالوجوه المتكثرة وظهرت بالاحكام المختلفة من غير ان تتعدد الذات ولا الصفات بحسب
المفهوم وحسب كلمة فيها اشارة الى ما ربما يتوهم التشبيه في الصفات بان صفة كل موجود ثم
ثابتة له بذاته الا كونه تعالى في صفاته تعالى ليس ككمال اثبت ثبوت الزائد
مقرونة وذلك لان صفات الموجودات تختلف بحسب المظاهر والمقامات فان الكرم الى كل بحسبه
فالغضب في الجسم يظهر بفوران الدم وحرارة الجلد وحمرة الوجه وفي النفس يظهر بارادة
الانتقام والتشفي من الغيظ وفي العقل يظهر الحكم الشرعي بتعذيب طائفة او فريق لا على وجه
السرور وفي الله سبحانه ما ينبغي بمقتضيات صفاته الموجودة بوجوب ذاته وكذا الشهوة فانها في النبات الميل
الى الجذب للغذاء والنمو وفي الحيوان الميل الى ما يلائمه طبعه وشهوته وفي نفس الانسان الميل
الى ما يلائم النفس الناطقة من ادراك المعارف وفي العقل الابتهاج بمعرفة الله وصفاته واسمائه وفي الله معروف
وفي الله سبحانه كون ذاته مبدأ الخيرات كلها وغاياتها وخلقه الخلق ليعرف وعلى هذا القياس سائر
الصفات وهو سبحانه كما هو على صحته وبعدت ليس كمثله شيء في تلك الصفة لان المخلوق لا يكون الا
كذلك في شيء من الاشياء لانه محتاج وخالقه غير محتاج فلا حد لصفة الله ولا كيف لا باعتبار خواص
كلام امير المؤمنين عليه السلام وتوحيده تمييزه من خلقه وحكم التمييز بينونة صفة لا بينونة عزلة وروى
ولذلك نقول ان ما يوهم التشبيه في الله سبحانه يرجع الى خواص اولياء فاني

الولي الكامل لما قويت ذاته بحيث وسع قلبه وانشرح صدره وصار جالسا في مقام التمكين على
الحد المشترك بين الخلق والحق غير محتجب باحد جانبيه عن الاخر فحينئذ كل ما يصدر عنه من الافعال والاعمال والميل
الى جهات والى سمات وغيرها كان لله وبالله ومن الله وفي الله فان غضب كان غضبه لله وان
رضي كان رضاه لله فهكذا في جميع ما يفعل او ينفعل فيصح نسبة صفاته وافعاله الى الله سبحانه ويدل
ذلك ما في التوحيد عن الصادق ع قال ان روح المومن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس
بها وفي الكافي عن الصادق ع في قوله تعالى فلما اسفونا انتقمنا منهم قال ان الله لا ياسف
كاسفنا ولكنه خلق اولياء لنفسه ياسفون ويرضون وهم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا
نفسه وسخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاة اليه والادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك وليس ان ذلك
يصل الى الله كما يصل الى خلقه لكن هذا معنى ما قال من ذلك وقد قال من اهان لي وليا فقد بارزني بالمحاربة
ودعاني اليها وقال من يطع الرسول فقد اطاع الله وقال ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد
الله فوق ايديهم فكل هذا وشبهه على ما ذكرت لك وهكذا الرضا والغضب وغيرهما من الاشياء مما يشاكل
ذلك **شعر** ذاتی که نگنجد بخیال من و تو — شد فهم صفات و کمال من و تو — از دل چه حجاب کرد
کمانی گردی — ترسم که نبوزد برود جان من و تو **كلمة** فيها اشارة الى ان اسمائه سبحانه ومظاهرها الاسم
هو الذات باعتبار صفة معينة وتجل خاص فان الرحمن ذات لها الرحمة والقهار ذات لها القهر وسئل
ابو الحسن الرضا ع عن الاسم ما هو فقال صفة لموصوف فالاسم ايضا كالصفة فانه عين الحسنى باعتبار
الحقيقة وغيره باعتبار المفهوم فالاسماء اللفظية اسماء الاسماء ثم الاسماء تنقسم باعتبار الانس والهيبة
الى جمالية كاللطيف والغفار والى جلالية كالمنتقم والقهار والله سبحانه وان كان بذاته غنيا عن العالمين
كما قال عز وجل ان الله لغني عن العالمين ولكن اسمائه الغير المتناهية تقتضي ان يكون
منها مظاهر في الخارج ليظهر فيه اثر ذلك الاسم ومعناه ويتجلى السر الذي هو الذات فان

والاسم لاهل التوحيد حين يوصف الله بصفات الكمال كلها ولذلك انما خلق الله وبدر وبرء كل نوع من
انواع العالم باسم من اسمائه كما اشير اليه في ادعية اهل البيت عليهم السلم بالاسم الذي خلقت به
العرش وبالاسم الذي خلقت به الكرسي ورب كذا او رب كذا الى غير ذلك وانما اختص كل مخلوق باسم
بسبب علية ظهور الصفة التي دل عليها ذلك الاسم فيه كما اشير اليه في الحديث القدسي يا ادم هذا محمد
وانا المحمود في فعالي شققت له اسما من اسمي وهذا علي وانا العلي العظيم شققت له اسما من اسمي
فمظهر الرحمن مثلا من يجري على يديه الرحمة لمن يستحق الرحمة ثم من يجري عليه الرحمة ومظهر القهار من يجري
على يديه القهر لمن يستحق القهر ثم من يجري عليه القهر الى غير ذلك فانه لو لم يكن في الخارج راحم ومرحوم لم
يظهر الرحمانية ولو لم يكن قاهر ومقهور لم يظهر القاهرية وقس عليه ساير الاسماء **شعر** سايه معشوق
اگر افتاد بر عاشق چه شد — ما باو محتاج بوديم او بما مشتاق بود — ظهور تو بمن است و وجود من از تو فلست
تظهر لولای لم اکن لولاک — ولما كانت الاسماء كلها تحت حيطة اسم الله الجامع لها المحيط بها فمظهره مظهر
الكل ومظهر الكل خليفة الله المفيض لجميع الكمالات من اسم الله على ما سواه **كلمة** فيها اشارة الى كيفية
تربية الاسماء للمخلوقات فكل مخلوق يدعو بلسان استعداده الفايض عليه من اسم الله الذي يتجلى له واعطاه
سبحانه وعاد منه الى الطلب في الطلب بهذا الاعتبار اجابة لدعوة الحق اجيبوا داعي الله وهو باعتبار اخر
سؤال من الله سبحانه يسأله من في السموات والارض وهذا السؤال انما هو بلسان الحال في ذاته وانما يقع
على وجه الذل والاضطرار وانما هو باسم من اسمائه سبحانه مناسب لحاجة السائل فالفقير مثلا يدعوه باسم
المغني والمريض باسم الشافي والمظلوم باسم المنتقم وعلى هذا القياس فكل ذرة من ذرات العالم يدعو
الله اضطرارا بحسب حاله باسم من اسمائه تعالى وهو يجيب دعوته في حضرة ذلك الاسم الذي دعاه كما قال
امن يجيب المضطر اذا دعاه ومطالب الكل على حسب سؤالهم مبذولة دائما ومطالبهم مقضية
واتاكم من كل ما سألتموه لا يخيب منه احد قط الا انه كان على البصيرة غشاوة من استعداده فاخذ عوضه

من المقال خلاف ما بدعوه من الالهام فذلک یجب ان یعلم وان استجیب حال وهو قوله سبحانه وما
دعاء الکافرین الا فی ضلال **نظم** گر صلاح بر همه سنگ به لعل گردد باطنت اصلاح کند بکار
افتاد و هذا الذی ذکرناه احد معانی قوله سبحانه کل یوم هو فی شان بس درهر حادثه کاری دارد
از آنها هرکس کار دگر **کلمة** بما اقتبس من قوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها فقد ورد فی الحدیث
عن اهل البیت علیهم السلام ان المراد بالاسماء اسماء المخلوقات من الجبال والبحار والاودیة والنبات والحیوان
وغیرها وفی روایة اسماء انبیاء الله واولیائه وعتاة اعدائه اقول ولعل وجه الجمع ان المراد بالاسماء
اسماء الله الحسنی التی بها خلقت المخلوقات کما اشرنا الیه سابقا فانها اضیفت تارة الی المخلوقات کلها
لانها کلها مظاهرها التی فیها ظهرت الصفات متفرقة واخری الی الاولیاء والاعداء لانهم مظاهرها التی
فیها ظهرت مجتمعة ای ظهرت صفات اللطف کلها او جلها فی الاولیاء وصفات القهر کلها او جلها
فی الاعداء والمراد بتعلیمها آدم کلها خلقه من اجزاء مختلفة وقوی متباینة حتی استعد لادراک انواع
المدرکات من المعقولات والمحسوسات والمتخیلات والموهومات والهامه معرفة ذوات الاشیاء و
خواصها واصول العلم وقوانین الصناعات وکیفیة آلاتها والتمییز بین اولیاء الله واعدائه فتحقق
له بمعرفة ذلک کله مظهریته للاسماء الحسنی کلها وجامعیته جمیع الکمالات فصار [illegible]
کتاب الله الکبیر الذی هو العالم الاکبر کما قال امیر المؤمنین علیه السلام **شعر** دواؤک فیک وما تشعر
وداؤک منک وما تبصر وانت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر وتزعم انک جرم صغیر
وفیک انطوی العالم الاکبر وان الملائکة لم یعرفوا حقایق الاشیاء کلها لاختلاف انواعها وتباینها [illegible]
وحدانیة الصفة لیس فی جبلتهم خلط وترکیب ولهذا لا یفعل کل صنف منهم الا فعلا واحدا
فالراکع منهم راکع ابدا والساجد منهم ساجد ابدا والقائم منهم قائم ابدا کما حکی الله عز وجل عنهم
بقوله وما منا الا له مقام معلوم ولهذا لیس لهم تنافس وتباغض بل مثالهم مثال الحواس

فان البصر لا یزاحم السمع فی ادراک الاصوات ولا الشم یزاحمهما ولا یحتاجان الی الشم [illegible]
مجبورون علی الطاعة ولا مجال للمعصیة فی حقهم لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون
یسبحون باللیل والنهار لا یفترون فکل صنف منهم مظهر لاسم واحد من الاسماء الالهیة لا یتعداه
ففاقهم آدم بمعرفة الکل ومظهریته للکل کما قال سبحانه انبئهم باسمائهم ای اخبرهم
بالحقایق المکنونة عنهم والمعارف المستورة علیهم لیعرفوا جامعیتک لها وقدرة الله تعالی علی الجمع بین
الصفات المتباینة والاسماء المتناقضة ومظاهرها مع ما بینها من التضاد فی مخلوق واحد کما قیل
لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد **شعر** چه مهر بود که ایزد بتو داد در کل خلق جز گنج بود
که بهاء دولت در دل من بدست [illegible] فانده تخم گلها تاکشت در گل
من وروی عن الصادق علیه السلام انه قال ان الصورة الانسانیة اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی
کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ ظ
وهی الشاهد علی کل غائب وهی الحجة علی کل جاحد وهی الطریق المستقیم الی کل خیر وهی الصراط
الممدود بین الجنة والنار **المقالة الثالثة** فی الصنع والابداع صنع الله الذی اتقن کل
شیء **کلمة** فیها اشارة الی اصول العوالم ان اصول العوالم فی البدو ثلثة عالم عقلی
روحانی وعالم خیالی مثالی وعالم حسی جسمانی وینشأ کل منها بوسیلة علوه الاول [illegible]
اعاله وامامها فی العود ثلثة اخری بازائها فینشأ امام الاول [illegible] واصحاب [illegible]
ثلثة والعالم العقلی یسمی بالملکوت الاعلی وعالم الارواح واعلی علیین والجبروت وهو
عری عن الصور والمواد بری من القوة والاستعداد انشأه الله تعالی من نوره سبحانه والعالم
المثالی یسمی بالملکوت الاسفل وعالم الاشباح وعالم النفوس والبرزخ وما هو عری عن المواد دون
الصورة انشأه الله من نور العقل والعالم الحسی یسمی بعالم الملک وعالم الاجسام وعالم الکون و

الفساد والدنيا وهو مفارق للصور والمواد والقوة والاستعداد وفيه التقابل والتضادات
الرمن الهيولا الاولى المسماة بالماء الذي طهر التنفس وذلك بان حرك الهيولا طولا وعرضا
وعمقا فكان منها الجسم المطلق ثم خلق من الجسم الارضين والسموات بصورها وطبايعها ثم اوال
الافلاك حول الاركان فاختلط بعضها ببعض فكانت منها المولدات الكائنات من المعادن
النباتات والحيوانات ولعله الى بعض هذه المعاني اشير رمزا في الحديث النبوي حيث قال اول ما
خلق الله جوهرة فنظر اليها بعين الهيبة فذابت اجزاؤه فصارت ماء فتحرك الماء وطفى فوقه زبد
وارتفع منه دخان فخلق السموات من ذلك الدخان والارضين من ذلك الزبد وفي الكافي عن الباقر
ع ما يقرب من هذا مع زيادات وقد يطلق الروح على ما يقابل الجسم فيشمل ما في العالمين
الاولين جميعا باعتبار تاثيرها في الاجسام واعطائها الحيوة لها وكذلك النفس يطلق على ما فيهما
جميعا باعتبار تصرفها في الجسم وتدبيرها والعالم العقلي يقابل العالم الحسي فيشملهما ايضا وقد يطلق
على السموات في مقابلة الارضين **كلمة** فيها اشارة الى ابتداء الخلق فان من العقل بدأ
روى في الكافي عن الصادق ع قال ان الله خلق العقل وهو اول خلق من الروحانيين عن يمين
العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال اقبل فاقبل فقال الله تعالى خلقتك خلقا عظيما
وكرمتك على جميع خلقي قال ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانيا فقال له ادبر فادبر ثم قال له
اقبل فلم يقبل فقال له استكبرت فلعنه الحديث اقول العقل جوهر ملكوتي نوراني خلقه الله من
نور عظمته وبه اقام السموات والارضين وما فيهن وما بينهن من المخلوقات ولاجله انبسط الجميع حلة
نور الوجود وبوساطته فتح ابواب الكرم والجود ولولاه لكان جميعا في ظلمة العدم ولا غلقت دونها
ابواب النعم وهو بعينه نور نبينا ص وروحه الذي تشعب منه انوار اوصيائه المعصومين وارواح
الانبياء والمرسلين ثم خلقت من شعاعها ارواح شيعتهم من الاولين منهم والاخرين والعرشي

عبارة

عبارة عن جميع الخلايق والمامور ان اخر ما في ذكرها انت اليه وهمية اقوى جانبيه اشرفها وهو عالم
الروحانيات ثم ان ادباره عبارة عن تنزله واو دنى وهو عالم الجسمانيات ومعنى قوله ادبر اي الظرف
الى الدنيا واهبط الى الارض رحمة للعالمين فادبر الى هذا العالم بان اخاض باذن ربه السفوى السماء
والارضين واظل لها من الطبايع والمواد فظهر في حقيقة كل منها وخفي فعلها وصار كثيرة واعداد و
متكثر الشيء بها وازدادتم تعالى له اقبل اي ترجع الي وترق معارج الكمال باكتساب المقامات والاحوال
فاقبل فاجاب داعي ربه وتوجه الى جناب قدسه بان صار جسما مصورا ثم ماء عذب وارضا ثم
نباتا ثم حساسا ثم صار حيوانا ذا عقل هيولاني ثم صار عقلا بالملكة ثم عقلا مستفادا ثم عقلا بالفعل ثم فارق
الدنيا ولحق بالرفيق الاعلى وكذلك فعل كل من شهد شيئا من الارواح المتشعبة منه المقتبسة من نوره
نور المنبجس من شعاعه ويحتمل ان يكون المراد بالجميع وكثير منه في عروجه الى العالم الاعلى ورجوعه الى الله فادباره
باقتضاء
عبارة عن توجهه الى هذا العالم الجسماني والقائه عليه من شعاع نوره واظهاره الاعيان فيه وافاضته الشعور
والادراك والعلم والنطق على كل منها بقدر استعداده له وقبوله منه من غير ان يفارق محله ويخلي
مرتبته ومقامه في القرب من ربه لشيوع فيضه وجوده العائدين من الله تعالى على وجود عباده واقباله عبارة
عن رجوعه الاحباب التي دعوه الى عالم القدس بالسلوك له لغاية العبودية الذاتية شيئا فشيئا من اكمل
المادة الى ساحة القدس حتى يصل الى الله وليستوي على مقام الامن والاقرار وبعث الى المقام المحمود الذي
يغبطه الاولون والاخرون فادباره في جميع المراتب الكلي تكويني لا كسبي للوصيان وامرين وخلق لا
يدخل تحت الزمان ولا يتطرق الى السابق عند وجود اللاحق بطلان ولا انفصال واقباله الاوائل
تكليفي تدريجي وكله خلق تدريجي مقيدا بالزمان ببطلان السابق عند حدوث اللاحق شخصا وجسما له
حقيقة وروحا ولكل مرتبة منها عليه نظيرة من الافراد حقيقة وعبرة شخصا والشرف والكمال انما
هو بالدوام الحق المتعال فخر البدو كلما تقدم كان ادق فاخص ما في العود كلما تاخر كان اعلى واكمل

ومثل نور العقل في عالم الغيب مثل نور الشمس في عالم الشهادة فكما ان عين البصر تدرك بنور الشمس
المحسوسات في هذا العالم ولولاه لما ابصرت شيئا فكذلك عين البصيرة تدرك بنور العقل المعقولات
في ذلك العالم ولولاه لما ابصرت شيئا وكما ان من عمي بصره لا يبصر بنور الشمس فكذلك من عمي بصيرته
لا يبصر بنور العقل شيئا ثم ان هذه الانوار الشعاعية المنبجسة عن ضياء العقل والنور المحمدي منها ما
هو غريزي للانسان به يتهيأ لادراك العلوم النظرية وتدبير الصناعات الخفية وبه يخرج من القوة الى
الفعل شيئا فشيئا وبها يفارق سائر الحيوانات ومنها ما هو مكتسب له به يميز بين النافع له في
المآل والضار به فيقدم على النافع ويجتنب الضار ويختار الاصلح الباقي على العاجل الفاني من
النفع وبالعكس من الضرر وهو ثمرة الاول والغاية القصوى له ويؤيده الملائكة ويلهمه ويهديه والى كلا
العقلين اشير فيما نسب الى امير المؤمنين عليه السلام انه قال رايت العقل عقلين فمطبوع ومسموع ولا ينفع
مسموع اذا لم يك مطبوع كما لا ينفع الشمس وضوء العين ممنوع ولكل منهما درجات ومراتب في التفاضل
والكمال والنقص والجهل هو [illegible] في ظلمانية حقيقته بالعرض وبتبعية العقل من غير صنع فيه وغير
صنع العقل يقوم به كلما في الارض من الشرور والقبائح وهو بعينه نفس ابليس وروحه الذي به قوام
جوهره الذي تشعب منه ارواح الشياطين ثم خلقت من ظلماتها ارواح الكفار والمشركين والفجرة
الاجاج هو المادة الجسمانية الظلمانية الكدرة التي هي منبع الشرور والآفات في هذا العالم واشارة
الى علته القابلية قال الله تعالى وكان عرشه على الماء اي كان بناء العالم الجسماني وقوامه على
المادة التي لها قبول كل خير وشر كالماء القابل للنقش كل المنفعة بسهولة فمنه عذب فرات ومنه ملح اجاج
وعن الباقر ع ان الله تعالى قبل ان يخلق الخلق قال كن ماء عذبا اخلق منك جنتي واهل طاعتي وكن ملحا
اجاجا اخلق منك ناري واهل معصيتي ثم امرهما فامتزجا فمن ذلك صار يلد المؤمن الكافر والكافر المؤمن
ويؤيد هذا الخبر والتجوز والتشبيه باني ان نسبة المادة الى هيولاتها التي هي لا شيئيتها

من الصور

من الصور والاعراض نسبة البحر الى الامواج وكذلك ان تقدم المادة التي عبر عنها بالماء في الشرع [illegible]
بالشيء على مادة الارواح فان التحقيق الاتم يقتضي ان لا تكون الارواح ايضا من مادة هي منشأ المعنى
الذاتي القابل للوجود الخاص ومبدأ استعدادها الفطري لا ينافي ادركه في علم الله سبحانه فان لكل ممكن
جسمانيا كان او روحانيا زوج تركيبي له عدم في نفسه ووجود من ربه تميز عنده بذلك الوجود ويحقق به
احدهما بمنزلة المادة والآخر بمنزلة الصورة وباعتبار تقدم القابل على المقبول ورد اول ما خلق الله
الماء ولكون القابل ليس الا عدا المتحقق بل هو شرطه ورد اول ما خلق الله العقل وفي كلام الامام
اشارة لطيفة الى ذلك كما لا يخفى وامر الجهل بالادبار امر تكويني ان اهبط من عالم الملكوت والنور
الى عالم المواد والظلمات مصلحة للنظام وابتلاء الانام او نظام هذا العالم وعمارته لا يحصل الا
بنفوس شريرة وقلوب قاسية وتكميل السعداء المهتدين لا يحصل الا بوجود الاشقياء المردودين ولان
تحقق مظاهر بعض الاسماء فيوجد آثارها كالعدل والمنتقم والجبار والتواب والغفور والعفو فانها اسماء
الهية وصفات ربانية لا تظهر آثارها وغاياتها الا اذا جرى على العبد ذنب ولذلك ورد في بعض الاخبار
لولا انكم تذنبون لذهب الله بكم وجاء بقوم يذنبون فيستغفرون فيغفر الله لهم فادبار الجهل توجهه الى
عالم الزور وبعده عن مقام الرحمة والنور وابطاء مع العقل حيث هبط وظهوره في حقائق النفوس من
الطبايع والصور والمواد بان صار جسما مصورا من ماء اجاج وارض خبيثة منتنة ثم صار نباتا ثم حيوانا
ثم انسانا هيولانيا ثم اكتسب جهلا بالملكة ثم جهلا بالمستفاد ثم جهلا بالفعل وعند ذلك اشتد ادباره
وصار في غاية البعد عن الله سبحانه وكذلك في [illegible] من الارواح الخبيثة المنشعبة منه وفي
مسيرها الى دركات الجحيم ونزولها الى اسفل سافلين وادباره في جميع المراتب تابع لادبار العقل و
اقباله جميعا وانما يتحقق بالعرض لا بالذات اذ كل من لم يقبل من شعاع نور العقل او قل قبوله منه بقي
في ظلمة الجهل بمقدار عدم قبوله منه وذلك لسوء استعداد مادته وخبث طينته مشعر كوهر پاك ببايد

کر شود قابل فیض ورنه هر سنگ سبو لؤلؤ و مرجان نشود وقد ثبت فی محله ان الخیرات کلها راجعة الی الوجود والشرور کلها راجعة الی العدم وان الجبلی بالاقبال امر تکلیفی تشریعی والانام بالعقبی لانه یبلغ بالادبار اقصی مراتب الکمال المتصور فی حقه ولهذا السکر لنا کل وجه العلائی ورسوخه فی تعلم الصفات وقوة انانیته واعتزازه والاقبال الحالی انا حیث نقول السعداء لاجل ضعف وجودهم المستعد وقبولهم التبدل فی الاکوان الوجودیة وتطورهم فی الاطوار الاقرب الی فناء البقاء نوق بقاء وعدم تعلقهم بهذا الوجود لا تقیدهم بهذه الجالس والقیود وترک اتفاقهم الی اصل مبدء کل خیر ووجود لیس شیء من هذه فی الاشقیاء برخ متصور باعتدادهم فلعنا الابعدة عن رتبة وطرده عن دارکرامته والجوهر الفعال من جهة ذاته بذاته سعید فی الدنیا والاخرة لا ذنب له ولا معصیة وانما یعتریه شیء من ذلک لاجل صحبة البدن وفی الظلمة الوهم والخیال والنزول فی منزل الارذال شعر
من ملک بدم وفردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم طایر گلشن قدسم چه
دهم شرح فراق که در این دامکه حادثه چون افتادم کلمة فیها تمثیل لمراتب الخلق فی صدوره عن
الله سبحانه مثل الباری عز اسمه فی ترتیب خلقه ولا مثال له مثال الواحد فی ترتیب الاعداد ونشوها
منه فانه اول دلیل علی وحدانیة الباری جل اسمه وکیفیة اختراعه الاشیاء وابداعه ایاها وذلک
لان الواحد وان کان منه یتصور وجود العدد وترکیبه فی افکار النفوس الا انه لم یتغیر عما کان علیه
ولم یتجزء فکذلک الباری تعالی وان کان هو الذی اخترع الاشیاء من نور وحدانیته وابدعها وانشاها
وبه قوامها وبقاؤها وکما انها هو الذی لم یتغیر عما کان علیه من الوحدانیة قبل اختراعه وکما ان الواحد
لا جزء له ولا مثل فی العدد فکذلک الباری جلت عظمته لا مثل له فی خلقه ولا شبه وکما ان الواحد محیط
بالاعداد کلها یعدها ویقدرها کذلک الباری جل ثناؤه محیط بالاشیاء علما وقدرة ورحمة وکما ان الواحد
اصل الاعداد ومبدءها وهو معها من غیر ممازجة ولا مخالطة کذلک الباری سبحانه اصل الموجودات و

ممالها

ومبدءها وهو معها من غیر ممازجة ولا مخالطة وکما ان الواحد اذا رفع من الوجود توهما ارتفع العدد
کله کذلک لو لم یکن الباری جل اسمه ارتفع الموجودات وجودا وتوهما وکما ان من الاعداد ما هو اقرب
من الواحد رتبة ومنزلة وهو الاثنان ثم الثلثة ثم الاربعة ثم ما زاد کذلک من الموجودات ما هو اقرب
الی الباری رتبة ومنزلة الی غیر ذلک ومهما نظرت الی الوجود جمیعا وتفصیلا وجدت التوحید بصحبه
لا یفارقه البتة مجمعة الواحد الاعداد فان الاثنین لا یوجد ابدا ما لم یضف الی الواحد مثله والاربع
الثلث ما لم یزد علی الاثنین واحدا وهکذا الی ما لا نهایة فالواحد نفس العدد کله والعدد کله واحد
ولو نقص من الالف واحد انعدم اسم الالف حقیقة وبقیت حقیقة اخری وهی تسعمائة وتسعة و
تسعون ولو نقص منها واحد ذهب عینها البتة فمن انعدم الواحد عن شیء عدم ذلک الشیء فهکذا التوحید
ان حقیقة وهو معکم اینما کنتم ومن اللطائف ان العدد مع غایة تباینه للوحدة وکون کل مرتبة منه
حقیقة برأسها موصوفة بخواص ولوازم لا توجد ان فی غیرها اذا فتشت حاله وحال مراتبه المختلفة لم
تجد فیها غیر الوحدة وانک لا تزال تثبت فی کل مرتبة من المراتب عین ما تنفیه فتقول الواحد لیس
بعدد والعدد لیس بواحد لانه یقابله مع انه عین الواحد الذی یکرر والواحد عین العدد الذی یحصل
بتکرره وکذلک ان تقول لکل مرتبة انها مجموع الاحاد وان تقول انها لیست بمجموع الاحاد لان لها
خواص ولوازم لا توجدان فی غیرها ومجموع الاحاد جنس لکل مرتبة وکل مرتبة نوع برأسها فلا بد لها
من امر اخر غیر جمیع الاحاد ولیس فیها شیء غیر جمیع الاحاد فلا تزال تثبت عین ما تنفی وتنفی عین ما
تثبت وهذا امر عجیب هو بعینه ما نحن بصدد بیانه من ان الحق المنزه عن نقائص الحدثان بل عن کمالات
الاکوان هو الظاهر باسمائه فی الاکوان شعر ای برون از وهم وقال وقیل من خاک بر فرق من وتمثیل
من کلمة فی معنی العرش والکرسی قد یراد بالعرش المحیط بجمیع الاجسام وقد یراد به ذلک الجسم مع جمیع
ما فیه من الاجسام اعنی العالم الجسمانی بتمامه وقد یراد به ذلک المجموع مع جمیع ما یتوسط بینه وبین الله

سمی بها من الارواح والعقول الی ان تقوم الاجسام الا بها من العوالم کلها بملکها وملکوتها وجبروتها ولاهوتها
ما سوی الله عز وجل وقد یراد به علم الله سبحانه المتعلق بما سواه وقد یراد به علم الله الذی اطلع علیه انبیاءه
ورسله وحججه صلوات الله علیهم کافة وقد وقعت الاشارة الی کل منها فی کلام الائمة عم وعن الصادق ع انه
سئل عن العرش والکرسی ما هما فقال العرش فی وجه هو جملة الخلق والکرسی وعاؤه وفی وجه العرش هو العلم
الذی اطلع الله علیه انبیاءه ورسله وحججه عم والکرسی هو العلم الذی لم یطلع علیه احدا من انبیائه ورسله
وحججه عم وکان جملة الخلق عبارة عن مجموع العالم الجسمانی والوعاء عن عالم الملکوت والجبروت المشتملة
علیها وفی مبادیها وقد یراد بالکرسی الجسم الذی تحت العرش بالمعنی الاول الذی دونه السموات والارض
لاحتوائه علیهما کانه مستقرها والعرش فوقه کانه سقفه وفی الحدیث ما السموات والارضون السبع مع
الکرسی الا کحلقة ملقاة فی فلاة وفضل العرش علی الکرسی کفضل تلک الفلاة علی تلک الحلقة وعن الصادق ع
السموات والارض وکل شیء فی الکرسی وفی روایة العرش وکل شیء فی الکرسی وربما یکون العرش فی الکرسی
لا ینافی کون الکرسی فی العرش لان احدهما بوجه والاخر بوجه اخر لان احدهما کون عقلی اجمالی و
الاخر کون نفسی تفصیلی وقد یجعل الکرسی کنایة عن الملک لانه مستقر الملک وقد ثبت ان العلم والمعلوم
متحدان بالذات متغایران بالاعتبار فمعانی العرش کلها متقاربة کلمة فیها ارکان العرش وقوائمه
وحملة ارکان العرش وقوائمه عبارة عن ارکان العالم اعنی ما کان بناء الخلق علیه وهی الحیوة والموت والرزق
والعلم الذی وکل بها اربعة املاک اسرافیل وعزرائیل ومیکائیل وجبرائیل ومن الاول نفخ الصور و
الارواح فی قوالب المواد والاجساد واعطاء قوة الحس والحرکة لانبعاث الشوق والطلب وله ارتباط
مع المفکرة ولو لم یکن هو لم ینبعث الشوق والحرکة لتحصیل الکمال فی احد ومن الثانی تجرید الارواح
والصور عن الاجساد والمواد واخراج النفوس من الابدان وله ارتباط مع المصورة ولو لم یکن هو لم یکن
الاستحالات والانقلابات فی الاجسام ولا الاستکمالات والانتقالات الفکریة فی النفوس ولا العروج

من الدنیا

من الدنیا والقیام عند الله للارواح بل کانت الاشیاء کلها واقفة فی منزل واحد ومقام اول ومن
الثالث اعطاء الغذاء والاثمار علی قدر لائق ومیزان معلوم لکل شیء بحسبه وله ارتباط مع الحافظة و
الامساک ولو لم یکن هو لم یحصل النشو والنماء فی الابدان ولا التطور فی اطوار الملکوت فی الارواح
ولا العلوم الحقة الفطرة ومن الرابع الوحی والتعلیم وتادیة الکلام من الله سبحانه الی عباده وله ارتباط
مع القوة المنطقیة ولو لم یکن هو لم یستفد احد من احد المعانی بالبیان والقول ولم یقبل قلب احد
الالهام الحق والقائه فی الروع وحملة العرش عبارة عن الارواح الموکلة بتدبیره علی المعانی الاول وعن
حملة العلم علی الاخیر وفی اعتقادات الصدوق طاب ثراه فاما العرش الذی هو جملة الخلق فحملته
اربعة من الملائکة لکل واحد منهم ثمانی اعین کل عین طباق الدنیا واحد منهم علی صورة بنی ادم یسترزق
الله لولد ادم والاخر علی صورة الثور یسترزق الله للبهائم کلها والاخر علی صورة الاسد یسترزق
الله للسباع والاخر علی صورة الدیک یسترزق الله للطیور فهم الیوم هؤلاء الاربعة واذا کان یوم
القیمة صاروا ثمانیة واما العرش الذی هو العلم فحملته اربعة من الاولین واربعة من الاخرین فاما الاربعة
من الاولین فنوح وابراهیم وموسی وعیسی واما الاربعة من الاخرین فمحمد وعلی والحسن والحسین علیهم السلم
هکذا روی بالاسانید الصحیحة عن الائمة عم فی العرش وحملته انتهی کلامه ره ولیشبه ان یکون الملائکة
کنایة عن ارباب الانواع المخلوقة علی ما رآه طائفة من الحکماء وکونها اربعة فی جانب البدو ولعله
الاولی وهی التی ذکر تفصیلها وانها علی صور تلک الانواع تربیتها وتفیض علیها ما یحتاج الیه وتصیر
ثمانیة فی جانب العود والنشاة الاخری التی تصیر الیها الانواع بعد تفصیلها لانها فی هذه النشاة ... عیون
الملائکة کنایة عن احاطة علومهم بما یحتاج الیه فی تربیة الانواع فان بالعلم یبصر العالم کما ان بالعین یبصر الرائی
وعددها مطابق لعدد حملة العلم کانهم یبصرون بعلومهم اذ لکل منهم علم وکمال خاص یقتضیه المزاج الکلی
وطباق اعینهم الدنیا کنایة عن شمول علمهم وتدبیرهم جمیع جزئیات تلک الانواع وفی الحدیث کفضل

لنفخ الموتى بعض اجزائه وهو العالم المسطاسة رعاية لاتمام الى طبايع وارادة الملكة بالشبل
مبادية **المقالة الرابعة** في النفوس والاشباح وفي الفكم الى مقدول **كلمة** بينهما ثبوت
بين النفوس والاشباح وانفتها لما كان تدبير الاجسام مفوضا الى الارواح وتعذر الارتباط بين
الارواح والاجسام لمباينة الذاتية بينهما خلق الله سبحانه عالم المثال والاشباح برزخا جامعا بين عالم
الارواح وعالم الاجسام ليصح ارتباط احدهما بالاخر فيتأتى حصول التاثر والتاثير وحصول الامداد
والتدبير وهو عالم روحاني شبيه بالجوهر الجسماني في كونه محسوسا مقداريا ويظهر في الزمان والمكان وبالجوهر
النفساني في كونه نورانيا مجردا عن الزمان والمكان وليس بجسم مركب مادي ولا جوهر مجرد عقلاني لانه
برزخ يكون منهما ما يناسب عالمه وما من موجود محسوس او معقول الا وله مثال في هذا العالم البرزخي
وهو في العالم الكبير بمنزلة الخيال في العالم الانساني الصغير فمنه ما يتوقف ادراكه على القوى الدماغية
ويسمى الخيال المتصل ومنه ما لا يتوقف على ذلك ويسمى الخيال المنفصل وبهذا العالم تتجسد
الارواح في مظاهر المثالية كما قال سبحانه فتمثل لها بشرا سويا وبقوله تعالى وكما حكاه
عن السامري فقبضت قبضة من اثر الرسول يعني جبرئيل عليه السلام اذ كان راكبا على فرس وبما ورد
ان النبي صلى الله عليه وآله كان يرى جبرئيل في صورة دحية الكلبي وانه كان يسمع منه كلاما مفهوما في كسوة الالفاظ
والحروف والى هذا العالم يعرج المتروحون في معارجهم الروحانية المسماة بالسلوك من هذه الصور الطبيعية
المحصورة ذلك ارواحهم المظاهر الروحانية وفيه يتشكل الخواص بالصور الحسية في
[illegible] غير مكانهم الذي كانوا فيه او يتشكل بشكل غير اشكالهم المحسوسة وهم في دار الدنيا ويظهرون لمن
يريدون الظهور له وبعد انتقالهم الى الآخرة ايضا لازدياد تلك القوة بارتفاع المانع البدني وبواسطته
يرى تجسد الارواح وتروح الاجساد وتشخص الاخلاق والاعمال وظهور المعاني بالصور المناسبة لها
من ظهور الاشباح في المرايا وسائر الجواهر الصيقلية والماء الصافي فانها كلها من هذا العالم ومن ذلك

تزال

ما يرى في الخيال من الصور في منام كانت او يقظة فانها من نظامه بهذا العالم ومنه ولهذا تكون والاشياء
التي يدخل بها الصور في البيت فهو عالم وسيع ليسع ما فوقه من الجوهرات النورانية وما تحته من الجسمانيات
الصورية وهو واسطة العقد اليه تعرج الحواس واليه تنزل المعاني ولا يبرح من موطنه تجبى اليه ثمرات كل
شيء وبه يصح ما ورد في اخبار معراج النبي صلى الله عليه وآله من رؤية الملئكة والانبياء ومشاهدة وفيه حضور الائمة
المعصومين عند احتضار الميت كما ورد في اخبار كثيرة وفيه سؤال القبر ونعيمه وعذابه وزيارة المؤمن
اهله بعد موته وما ورد ان الارواح بعد الموت في صور الاجساد وتتعارف وتتساءل وغير ذلك مما
يشاكله ويشبه ان يكون من هذا القبيل نزول عيسى عليه السلام قال الصدوق طاب ثراه نزول عيسى الى الارض
رجوعه الى الدنيا بعد موته لان الله تعالى قال اني متوفيك ورافعك الي وكذا ما استفاض به
الاخبار عن اهل البيت عليهم السلام ان الله عز وجل سيعيد قوما عند قيام المهدي عليه السلام ممن تقدم موتهم من اوليائه
وشيعته ممن محض الايمان محضا ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ويبتهجوا بظهور دولته ويعيد ايضا
قوما من اعدائه ممن محض الكفر محضا لينتقم منهم وينالوا بعض ما يستحقونه من العقاب والقتل على
ايدي شيعته او الذل والخزي بما يشاهدونه من علو كلمته وهي الرجعة التي اختص الايمان بها اماميا بالاجماع
وبها اولوا بعض آيات الحشر والبعث نقلا عن ائمتهم عليهم السلام وفي حديث ابي الطفيل في الرجعة قال قال
امير المؤمنين عليه السلام هذا علم خاص يسع الامة جهله ورد علمه الى الله قال وقرا علي بذلك قراءة كثيرة وفسره
تفسيرا شافيا فخرجت منه وانا بيوم القيامة اشد يقينا مني بالرجعة وكان مما قلت يا امير المؤمنين اخبرني
عن حوض النبي صلى الله عليه وآله في الدنيا ام في الآخرة فقال بل في الدنيا قلت فمن الذائد عنه فقال انا بيدي
فليردنه اوليائي وليصرفن عنه اعدائي وهو الى آخره في الرجعة تلك القدرة لا ينكرها وكثيرا ما يقع الاشتباه
بين ما يراه الانسان بعين الحس وبين ما يراه بعين الخيال مع انهما مختلفا الاحكام فرب شيء يظن انه
عيان الحس وهو من عين الخيال وبالعكس كما قال الله تعالى واذ يريكموهم اذ التقيتم في اعينكم

قليلاً ويقللكم في اعينهم كثيرا او غير ذلك مما هو من قبيلهم راى العين وما كانوا
مثليهم في عالم الحس فاذاك الا عالم الخيال الموافق في الخيال وليس كمثله في الحس لاختلاف النشاتين
وهذا كما ترى في المنام الطيور تنقر وتلك الا عالم الخيال فما رايته ليس كذلك الا عالم
الخيال ومن هذا الظهور الرؤية ليس من شرطها ان يكون بالخيال ولا المرئي بالبصر مما يكون
يحصل بالخيال بل يكون غايته ان يكون في الشيء ثم وقت غايته ان يكون في قوة اخرى كانت حقيقة
الرؤية كالعالم الصور التي يراها النائم في نومه ادى ثم فالنفوس اذا كانت قوية كان اقتدارها على الاختراع
اقوى فيكون مرئياتها موجودات خارجية حاضرة عندها بذواتها وعندي يكون درجة في القوة المرتبة
هذه الدرجة فان بعض اهل المعرفة يقول كيف كل انسان في خياله ما لا وجود له الا فيه وهذا هو الامر
العام لكل انسان والعارف يخلق بالهمة ما يكون له وجود من خارج محل الهمة ولكن لا يزال الهمة
يحفظه ولا يؤده حفظ ما خلقه فمتى طرأ على العارف غفلة عن حفظ ما خلق عدم ذلك المخلوق الا ان يكون
العارف قد ضبط جميع الحضرات وهو لا يغفل مطلقا اقول ولعله كان من هذا القبيل ما ورد عن الصادق
ع انه كان عنده ناصبي يؤذيه فشهد من المنصور فامر ع صورة اسد كانت على وسادة ان خذه
فصارت اسدا فافترسه ثم عادت الى مكانها كلمة بها يجمع بين تقدم النفوس على الاجساد
وبين حدوثها بحدوث الاجساد وجود نفوس جزئية انسانية كه عموم ادميان راست بمنزلة كرد عالم
شهادت است بعد از حصول مزاج است وبحسب استعداد ان كه نجيبتر في طلبه باربار كه جم تبوان
ديگر بيشتر در عالم ذره بوده اند واين نفوس ارواح برزخيه اند كه از ماده مجرد لكن بصورت متمثل
اند بر شهوت وغضب واما وجود نفوس كلية انسانية كه محقق تكلمي وخواص است پيش از وجود اجسام
است ودر نفوس جزئيه ايشان استعداد آن است كه ترقي كنند از مرتبه جزئيه ومنسلخ شوند از صفات
تقييد به جزئيه كيفي كه تعلقات محو شود كنند وبانها متصل گردند واين نفوس ارواح قدسيه

انه

اند كه مجرد اند از ماده وصورت ستوده وان كان في البرزخ لها صور بيان لها بمنزلة الابدان ولادا لها
الصورية الا بمنزلة الارواح فان كل عالم يشتمل على ما هو اسفل منه دون العكس فلا ارواح المجردة
عن المادة التي هي من جنس الملائكة المقربين والعقول المقدسين تقدم على الاجساد والارواح
الصورية البرزخية حادثة بحدوث الاجساد ومما يدل على تقدم ارواح الخواص والكمل على الاجساد
من جهة النقل قول النبي ص في الخبر المشهور اول ما خلق الله روحي وفي رواية نوري وقوله ص ان الله خلق
الارواح قبل الاجساد بالفي عام وقوله ص اول ما ابدع الله النفوس المقدسة المطهرة فانطقها بتوحيده
ثم خلق بعد ذلك ساير خلقه وقوله ص نحن الاولون السابقون وقوله ص كنت نبيا وادم بين الماء
والطين وقوله ص انا اول الانبياء خلقا واخرهم بعثا شعر بيعم امروزي از دار وباده كه دان
كه نه از تاك نشان بود ونه از خاك نشان كلمة بها يتبين ان لكل انسان نفوس عديدة وان
بعضها يختص بالخواص بعد روى الكافي عن امير المؤمنين ع ان للانبياء واهم السابقون خمسة ارواح روح
القدس وروح الايمان وروح القوة وروح الشهوة وروح البدن فبروح القدس بعثوا انبياء وبها
علموا الاشياء وبروح الايمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيئا وبروح القوة جاهدوا عدوهم وعالجوا
معاشهم وبروح الشهوة اصابوا لذيذ الطعام ونكحوا الحلال من شباب النساء وبروح البدن
دبوا ودرجوا ثم قال وللمؤمنين وهم اصحاب الميمنة الاربعة الاخيرة وللكفار وهم اصحاب الشمال
الثلثة الاخيرة كما للدواب في لفظ هذا معناه وعن كميل بن زياد قال سالت مولانا علي امير
المؤمنين فقلت يا امير المؤمنين اريد ان تعرفني نفسي فقال يا كميل واي الانفس تريد ان اعرفك فقلت
يا مولاي هل هي الا نفس واحدة فقال يا كميل انما هي اربع النامية النباتية والحسية الحيوانية والناطقة
القدسية والكلية الالهية ولكل واحدة من هذه خمس قوى وخاصيتان فالنامية النباتية لها خمس
قوى ماسكة وجاذبة وهاضمة ودافعة وسمع والبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصيتان الزيادة و

والمرتبة ولها خاصيتان از زياده وانتقاص وانبعاثها من الكبد والحيلة الطبيعية ...

٣٥٢

الوصف وانبعاثها من القلب الى اللطيفة القدسية لما هي في ملك وذكر وعلم وحلم ونباهة وليس لها
انبعاث وهي اشبه الاشياء بالنفوس الملكية واما خاصيتان النزاهة والحكمة الالهية لما هي في
بقاء في فناء ونعيم في شقاء وعز في ذل وفقر في غنى وصبر في بلاء واما خاصيتان الرضا والتسليم وهذه
التي مبدأها من الله واليه تعود قال الله و نفخت فيه من روحي وقال الله يا ايتها
النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية والعقل وسط الكل وروي ان اعرابيا
سأل امير المؤمنين عليه السلام عن النفس فقال عن اي نفس تسأل فقال يا مولاي هل النفس عدة فقال نعم
نفس نامية نباتية ونفس حسية حيوانية ونفس ناطقة قدسية ونفس الهية ملكوتية كلية قال يا مولاي
ما النامية النباتية قال قوة اصلها الطبائع الاربع بدو ايجادها مسقط النطفة مقرها الكبد مادتها
من لطائف الاغذية فعلها النمو والزيادة وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت
الى ما منه بدأت عود ممازجة لا عود مجاورة فقال يا مولاي وما النفس الحيوانية قال قوة فلكية وحرارة
غريزية اصلها الافلاك بدو ايجادها عند الولادة الجسمانية فعلها الحياة والحركة والظلم والغشم والغلبة واكتساب
الاموال والشهوات الدنيوية مقرها القلب سبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت
الى ما منه بدأت عود ممازجة لا عود مجاورة فتعدم صورتها ويبطل فعلها ووجودها ويضمحل تركيبها فقال
يا مولاي وما النفس الناطقة القدسية قال قوة لاهوتية بدو ايجادها عند الولادة الدنيوية مقرها العلوم
الحقيقية الدينية موادها التأييدات العقلية فعلها المعارف الربانية سبب فراقها تحلل الآلات
الجسمانية فاذا فارقت عادت الى ما منه بدأت عود مجاورة لا عود ممازجة فقال يا مولاي وما النفس الالهية
الملكوتية الكلية فقال قوة لاهوتية جوهرة بسيطة حية بالذات اصلها العقل منه بدأت وعنه وعت و
اليه دلت واشارت وعودتها اليه اذا كملت وشابهته ومنها بدأت الموجودات واليها تعود بالكمال فهي
ذات الله العليا وشجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى من عرفها لم يشق ومن جهلها ضل سعيه

زلال وانذرونا بان صفات ذو الجلال بارث ان مظهر شاهد حق عالمان مرات الجمال حق
مو بمو يابد اينة خوبي او عشق آن سان عكس مطلوب او زينهار بر قدرتها رفت اين اهام وبمعنى اين زرار
در بدام اب مبدل شود اين جو چند بار عكس ماه و عكس اختر زار او ولكن الا فهان فانها ليس شي
الا الموجودات من ذلك الوجه الذي ينسب الى الحق بعينه فكما ان وجود زيد بعينه امر متحقق في الواقع
مع ان شان من شؤون الحق سبحانه والمرتو لمعانه ومظهر من مظاهره وفلك دوار على لما الصدر عنه
بالحقيقة لا بالمجاز ومع ذلك فقط احدان عين الحق سبحانه بلا شوب قصور ولا شبهة تحول وذلك
كما قال م وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى **شعر** با كفها اما وبا ردر مكن
كو من كي شود اين رهر كفو مي بويم در بس اينه طوطي صفتم داشته اند انچه استاد ازل كفت بكو ميكويم
من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست كه بدان دلش مي پرورم مي رويم فالحلاظرام او اينك
ايها الجبري فالفعل ثابت لك بما شركك اياه وفيها منك سكن وجاشك ايها القدري فالفعل ليس
منك من حيث انت لان وجودك اذا قطع عن ارتباطه بوجود الحق لكونه باطل فكيف فعلك اذ
كل فعل متقوم بوجود فاعله والظاهر انه لم يلتح الاعتبار في فن الحواس كيف المحو والنظرية في قول النفس
والتصورات لقصور النفس واقوا اجيبي قوله م فاتوهم يعذبهم الله بايديكم والصالحات
يقول الامام بالحق م لا جبر ولا تفويض بل امر بين امرين قال الله م وما تشاؤن الا ان
يشاء الله اثبت المشية للعبد فيتقي به الجبر وجعلها لمشية الله فيتقي به التفويض وقال ذلك
بما كسبت يداه وما كسب يداه الا باذنه لان حول اليه ميكويد وهنا اي سلطانه ولا مع انه
ميكويد شركاء بالله قيد الجبار طاعة الله ومعصيته الا انه لا حول عن المعصية ولا قوة على الطاعة الا
بالله ولا مشية الا بمشية الله والتنزيه والحسنات والمحامد مرجع الى مقام الوحدة والنسب والسيئات
والمذام ترجع الى مجال الكثرة فسبحان من تنزه عن الفحشاء سبحان من لا يجري في ملكه الا ما يشاء في

الصادق عن النبي ص من زعم ان الله يأمر بالسوء والفحشاء فقد كذب على الله ومن زعم ان الخير والشر بغير
مشية الله فقد اخرج الله من سلطانه ومن زعم ان المعاصي بغير قوة الله فقد كذب على الله ومن كذب
على الله ادخله الله النار وعن الصادق ع قال ان الله اكرم من ان يكلف الناس ما لا يطيقون والله اعز
من ان يكون في سلطانه ما لا يريد وفي قبول علم مقامه الله فوض الامر الى العباد وقال الله اعز واجل من ذلك
فيل فجبرهم على المعاصي الله اعدل واحكم من ذلك ثم قال قال الله تعالى يا ابن آدم انا اولى بحسناتك منك
وانت اولى بسيئاتك مني عملت المعاصي بقوتي التي جعلتها فيك اقول انما اولويته سبحانه بالحسنات
فلانه امر بها ووعد الثواب عليها ووهب القوة عليها ورزق الآلات والاسباب الكمالات والخيرات من جهة
ان الوجود منه سبحانه واما اولوية العبد بالسيئات فلان الله عز وجل نهى عنها واوعد العقاب
عليها ووهب القوة ليصرفها في الطاعات فصرفها في المعاصي ولان النقائص والشرور راجعة الى العدم
وما هي من سوء الاستعدادات ولوازم الماهيات المنزلة في عالم التضاد شعر هر چه هست از قامت
ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست كلمة في الفرق بين الامر
الارادي والامر التكليفي وان ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن ان امر الله سبحانه بالنسبة الى عباده
امران امر ارادي ايجادي وامر تكليفي ايجابي والاول بلا واسطة الانبياء ع ولا يمكن الوصول
والمطلوب منه وقوع المامور به ويوافق مشيته وارادته ولا يتخلف عنها الشيء فيقع المامور
به لا محالة واليه اشير بقوله عز وجل انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون والثاني يكون
بواسطة الانبياء ع والمطلوب منه قد يكون وقوع المامور به وقد يوافق مشيته فيقع المامور
به من غير ... كالاوامر المكلف بها الطائعين وقد يكون نفس الامر مرادا لا وقوع المامور به
لحكم ومصالح فهذا الامر الذي لا يوافق المشية والارادة ... وقوع المامور به ولا ارادة
الله ارادة الامر به ... ولذلك لم يقع المامور به ... عن الصادق ع ... امر الله ...

ثم ان الارواح في شرفها وعلو مرتبتها لما نزعت الى دعوى الربوبية دونه عز وجل فجعلها
بقدرته في الابدان التي قدرها لها في ابتداء التقدير نظرا لها ورحمة بها واحوج بعضها الى بعض
وعلق بعضها على بعض ورفع بعضها فوق بعض درجات وكفى بعضها ببعض وبعث اليهم رسله واتخذ
عليهم حججه مبشرين ومنذرين يأمرونهم بتعاطي العبودية والتواضع لمعبودهم بالانواع التي تعبدهم بها
ونصب لهم عقوبات في العاجل وعقوبات في الآجل ومثوبات في العاجل ومثوبات في الآجل
ليرغبهم بذلك في الخير ويزهدهم في الشر وليذلهم بطلب المعاش والمكاسب فيعلموا بذلك انهم مربوبون
وعباد مخلوقون ويقبلوا على عبادته فيستحقوا بذلك نعيم الابد وجنة الخلد ويأمنوا من النزوع الى ما
ليس لهم بحق ثم قال ع يا ابن الفضل ان الله احسن نظرا لعباده منهم لانفسهم الا ترى انك لا ترى فيهم
الا محبا للعلو على غيره حتى ان منهم لمن قد نزع الى دعوى الالهية بغير حقها مع ما يرون في انفسهم من النقص
والعجز والضعف والمهانة والحاجة والفقر والآلام المتناوبة عليهم والموت الغالب لهم والقاهر
لجميعهم يا ابن الفضل ان الله تبارك وتعالى لا يفعل بعباده الا الاصلح لهم ولا يظلم الناس شيئا ولكن الناس
انفسهم يظلمون المقالة الخامسة في حدوث العالم ان ربكم الله الذي خلق السموات
والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش كلمة بها تبيين معنى الحدوث ومعنى
ثبوت العالم اما الحدوث بمعنى ان له صانعا يفتقر اليه فمسلم ... بيانه لان كلا منا مع ...
وهو عندهم بديهي ولهم ولغيرهم فطري كما مر بيانه افي الله شك فاطر السموات والارض
ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله فهو ثابت في الفطرة والنظر والعبر
واما الحدوث بمعنى المسبوقية بالعدم فله معنيان احدهما الحدوث الذاتي وهو ان يكون ذات الحادث
مسبوقا بذاته بالعدم والآخر الحدوث الزماني وهو ان يكون زمان وجود الحادث مسبوقا بزمان
عدمه والمعنى الاول يجري في كل ما سوى الله وهو ثابت في كل ما ذكر فيه والمعنى الثاني انما يجري في عالم الخلق

كت الزمان ودون ما تقدم على الزمان وهو انه ثابت في كل ما يجري فيه لا انشد فهناك ذو بال
المعنى الاول ان المصنوع يمتنع ان يكون في مرتبة ذات الصانع لان معنى الصانعية والمصنوعية
ليس الا التقدم ذاتا على ذات توجد الثانية من الاولى ولو كان مع الكون الصنع كتحصيل
الحاصل فكان الصانع في ازل قدمه والمصنوع مجدد في حيز عدمه فكان الصانع ولا مصنوع ثم حدث
المصنوع باحداث الصانع اياه وبعبارة اخرى الايجاد لا يتعلق الا بالمعدوم فلا يكون العالم ازليا
دائما فكلما وجد من الغير فله مبدء والابتداء ينافي الازلية والبقاء يلزم ان يكون مستفيد الوجود
من الغير لا يكون معه الوجود الغير وهذا كلام من الحديث كان الله ولم يكن معه شيء ومن قول من قال
الآن كما كان فيه كان ان هنا معناها في قوله عز وجل وكان الله عليما حكيما فهو منسلخ عن عبرة
معنى الماضي بل عن مطلق الزمان وهذا التقدم لصانع العالم على مصنوعاته وهو التقدم الحقيقي
الذاتي الذي لا تقدم اشرف منه ولا في مرتبة في الشرف اذ لا ملاك لهذا التقدم سوى ذات
الصانع بذاته ولا يفتقر المتقدم في تقدمه الى واسطة تكون علة لتقدمه وكذا التاخر الذي بازائه
هو التاخر الحقيقي الذاتي الذي لا تاخر احسن منه ولا في مرتبة في الخسة اذ لا ملاك لتاخره سوى
ذاته بذاته من دون واسطة واما المعنى الثاني فيتبين بما ياتي كلمة بها يتبين انتفاء الزمان عن علم
السبق عن ابتداء العالم ليس عن السبق عن العالم بوجود مقدر لانه ان كان امرا موجودا يكون من العالم
والا لم يكن شيئا ولا يثبت احدهما الى الاخر من حيث الزمان بالقبلية ولا بالبعدية ولا معية لانتفاء الزمان
عن السبق عن ابتداء العالم وذلك لان سبب افتقار العالم الى الصانع انما هو ملاكه الذاتي وفقره
الجبلي واتصافه بالامكان لا كون زمانه متناهيا وليس الزمان الا عدد حركة الفلك كما ان المكان
ليس الا ما احاط بالفلك او ما ملاءه الفلك فاذا لم يكن فلك فلا زمان ولا مكان فلما ابدع الله
عز وجل الفلك وما فيه من الاجسام وادارة وجد الزمان والمكان وذلك بعد ما ابدع جل ذكره

اوّل

كبرا من الارواح والاملاك وما عرية الفلك فالزمان انما حدث بعد حصول كلي الموجودات وعطيها
وبعد حدوث اركان المخلوقات وعلامها وقد ثبت ذلك بقواطع البراهين وقوائمها فالتقدم الزماني
منتف في حق الله سبحانه وفي حق ابتداء العالم فسقط السؤال بمن عن بدء العالم كما هو ساقط عن وجود
الحق سبحانه لان مثل السؤال عن الزمان ولا زمان قبل العالم ليس قدم الحق بتطاول مرور الزمان كما هو كذلك
بل الوجوب الذاتي والفرق بين الازل القديم ان الازل عبارة عن سلوب الفعلية ثم والقدم عبارة
عن انتفاء المسبوقية بالعدم في نفس فعلية على الاشياء نفس الاوجوبية فالحق ليس له العدم فما وجود الحق وجود
عن العدم وهو وجود العالم فالعالم حادث في غير زمان وان كان موجودا في علم الله سبحانه ازلا فهو حادث
بنفس ذلك الوجود لانه في مفتقر الى موجد يوجده في البيان فالموجود بعد وجود الحق في هذا معنى الحدث
فلا يطلق عليه اسم القديم وفي كلام امير المؤمنين ع عالم اذ لا معلوم ورب اذ لا مربوب وقادر اذ لا مقدور
وفي لفظ اخر له حقيقة الربوبية اذ لا مربوب ومعنى الالهية اذ لا مالوه ومعنى العالمية اذ لا معلوم ومعنى الخالق
اذ لا مخلوق وتاويل السمع اذ لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق ومن حيث احدث استفاد معنى
المحدث وقال جعفر قدس سره منظوا الزمان ومتعة عن نفسه بل احتله المكان وقال لا يليق له متى ولا يضرب له امد
كيف وليعلم ان نسبة ذاته تعالى الى المخلوقات يمتنع ان يختلف بالمعية والقبلية والا لكان بالفعل مع بعض
وبالقوة مع اخرى فيتركب ذاته سبحانه من جهتي فعل وقوة ويتغير صفاته حسب تغير المتجددات المتعاقبات
تعالى عن ذلك بل نسبته ذاته الى ما يقبله مرة وفي حق من جميع الوجوه الى الجميع وان كان من الحوادث انما نسبة
نسبة واحدة ومعية قيومية ثابتة غير زمانية ولا متغيرة اصلا والكل بحسب تعدد استعداداتها تسعى
لكونه وقت والحواد حسب طاقتها انا فقرها وفقدها ونقصها بالقياس على ذاتها وقوابل ذواتها وليس
هناك امكان وقوة البتة فالمكان والمكانيات بابرها بالنسبة اليه سبحانه كنقطة واحدة في معية الوجود
السموات مطويات بيمينه والزمان والزمانيات بآزالها وآبادها كان واحد اعنده وفي ذلك حق القلم

بالحقائق والموجودات كلها شهادتها وغيبها لها كوجود واصدق القائلين عنه ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس
واحدة وانما التقدم والتأخر والتجدد والقدم والحضور والغيبة في هذه كلها بالقياس بعضها الى بعض و
في مدارك المحبوسين في مطمورة الزمان المسجونين في سجن المكان لا غير وان كان هذا مما يستقر به
الاوهام ويستبان عنه قاصرات الافهام واما قوله عز وجل كل يوم هو في شان فهو كما قاله بعض اهل
العلم انها شئون يبديها لا شئون يبتديها **كلمة** فيها تمثيل لكيفية صدور العالم من الله عز وجل
موجود تام فانه يفيض على ما لا نهاية له جوهريته وصورته المقومة لذاته ما لو امسك عنه لبطل وذلك الفيض مثال
ذلك النار فانها تفيض على ما يحاذيها من الاجسام التسخين والحرارة وهي جوهريتها والصورة المقومة لها
مثال متواتر فحرارة متصلة حدثت وبطلت اذ ليس الاولى منها باولى وهكذا الفيض من الماء الرطوبة
والبلل على الاجسام المجاورة له والرطوبة جوهرية الماء والصورة المقومة لذاته فما لم تكن متصلة لكن
لبطلت عند التحلل وهكذا الفيض من الشمس النور والضياء على الارض والهواء وهو جوهري لها فاذا حجز
بينها حاجز انمحق الضوء وبطل وهكذا الفيض من الروح الحيوة على البدن وهي جوهرية لها فاذا فارقت
الروح البدن بطلت حيوة البدن في ساعته وانمحقت وذلك لان الفيض ما دام متواترا متصلا دائما
دام المفاض فان انقطع انقطع فهكذا حكم وجود العالم من البارئ سبحانه الذي هو وجود كيف وجوب
مرتفع على ان وجود هذا الفعال ليس من هذه المخلوقات بل هو ايضا من الله عز وجل وانما هي مجالات للفعالية
والافاضة من حيث انها [illegible] عن المثال كما جل ذاته عن الوهم والخيال وقد ظهر من هذا البيان ان وجود
العالم عن البارئ عز ذكره ليس كوجود الدار من البناء المستغنية بذاتها المستغني عن البناء بعد فراغه
وحاشا ان يكون الامر كذلك لان البناء [illegible] الاشياء من جهة اعيانها فاذا فرغ منها
وليس كالابداع والاختراع تركيب ولا تأليف بل احداث واخراج من العدم ولكن كوجود الكلام من المتكلم
ان سكت بطل الكلام بل كوجود ضوء الشمس في الجو المظلم الذاتي ما دامت الشمس طالعة فان غابت الشمس

بطل الضوء من الجو لكن شمس الوجود يمتنع عليه العدم لذاته وكما ان الكلام ليس جزء المتكلم بل فعله وعمله اظهره
بعدما لم يكن وكذا النور الذي في الجو ليس جزءا من الشمس بل انبجاس وفيض فهكذا الحكم في وجود العالم عن
البارئ جل ثناؤه ليس بجزء من ذاته بل فضل وفيض يتفضل به ويفيض الا ان الشمس لا تقدر ان تمنع
نورها وفيضها لانها مطبوعة على ذلك بخلافه سبحانه فانه مختار في افعاله فجوهر الاختيار احق وارفع
مما يتصوره الاوهام واشد واقوى من اختيار المتكلم القادر على الكلام ان شاء تكلم وان شاء سكت
فهو سبحانه ان شاء افاض جوده وفضله واظهر حكمته وان شاء امسك فلو امسك طرفة عين عن الافاضة و
الترحم لتهافتت السموات وبادت الافلاك وتساقطت الكواكب وعدمت الاركان وهلكت الخلائق
ودثر العالم دفعة واحدة بلا زمان كما قال عز وجل ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا
ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده **كلمة** فيها اشارة الى تجدد الخلائق مع الانات
العالم بمجموعه متغير ابدا وكل متغير متبدل يحتمل مع الانات فيوجد في كل ان متعينا غير المتعين الذي هو في
الان الاخر مع ان المعنى الواحد التي تطرأ عليها هذه التغيرات كلها انما هي الواحدة من الجوهر المعقول ل
الذي فيه هذه الصور المسماة عالما والمجموع الصور اعراض متبدلة في كل ان وذلك لان الله سبحانه يتجلى
في كل نفس بالاسماء الجلالية والجمالية معا وكل تجل يوجب خلقا جديدا ويذهب بخلق [illegible]
يمحو الله ما يشاء ويثبت [illegible] احد معاني قوله عز وجل كل يوم هو في شان ان [illegible]
من الان وهو اصغر الايام واحد معاني قوله ثم خلق الارض في يومين في تفسير علي بن ابراهيم [illegible]
الى اهل البيت عليهم السلام اي [illegible] وقيل ابتداء الخلق والانقضاء [illegible] قوله جل جلاله فقضيهن
سبع سموات في يومين [illegible] ابدارا وانقضاء واما قوله عز وجل وقدر فيها اقواتها
في اربعة ايام فقال يعني في اربعة اوقات ثم فسرها بالفصول الاربعة وعلى هذا يحتمل ان يكون المراد
بالستة ايام هذان الوقتان مع هذه الاربعة الاوقات فان خلق السموات والارض مع تقدير الاقوات

اعانہ بهذه الاعترافات والسر فی خلق السموات والارض فی ایام والانقضاء ان الممکن مفتقر فی حد
ذاته الی موجد قیوم لانه فی حد ذاته معدوم لانه فی کل آن معدوم فی ذاته موجود بوجود یجدد معه الموجود
الجدید بعد وجوده العتید فلا یزال اللّه سبحانه یبدع ویصنع ویخلق ویرزق ویزید فی الوجود عن الخلاق
فی قول العزیز جل وعلا وقالت الیهود ید اللّه مغلولة تعالی عن ذلك علوا کبیرا ولکنهم قالوا قد فرغ
الامر فلا یزید ولا ینقص فقال الرحمن جل جلاله تکذیبا لقولهم غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل
یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء وان تسمع العزیز جل یقول یمحو اللّه ما یشاء ویثبت
وعنده ام الکتاب لما کان هذا الخلق من جنس ما کان اولا التبس علی المحجوبین ولم یشعروا بالتجدد
وذهاب ما کان بالفناء فی الحق بل هم فی لبس من خلق جدید وانه امثالها وهو مبدئ ویعید و
تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب ویظهر هذا الخفی فی الماء الجاری فانه فی کل آن یدخل قطعة
منه فی النهر وتتشکل بشکل ما کان قد دخل النهر ثم تذهب ویدخل اخری مع انها تری واحدة بالشخص
ولا تعاون فی النار المشتعلة من الدهن والفتیلة فانها تدخل فی کل آن منها شیء فی تلك الناریة ویتصف
بصفة النوریة ثم یذهب تلك الصورة ویصیر دخانا وهواء وکذا شأن العالم بأسره فانه یستمد دائما من الخزائن
الالهیة لا ینقص ولا تغیض بل تزداد وتفیض فیفیض منها ویرجع الیها قال اللّه تعالی وان من
شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وقال ما عندکم ینفد وما
عند اللّه باق **شعر** عالم چو آب جوست بسته نماید ولیک میرود و میرسد نو بنو این از کجا
است نو ز کجا میرسد کهنه کجا میرود گر نه ورای نظر عالم بی منتهاست فاما اهل الحق وتحقیقه
واصل العالم فی کل نفس وفی التحقیق الاتم لیس الا تجلیا واحدا یظهر بحسب القوابل ومراتبها واستعداداتها
فیلحقه لذلك التعدد والنعوت المختلفة والاسماء والصفات لا ان الامر فی نفسه متعدد وورود ما یتجدد
ومتجدد وانما التقدم والتأخر وغیرها من احوال الکثرة بحکم التجدد والظهور والتقید والتغیر والکو

ذوا

ذلك کما یری التجدد وللعالم کون الوجود دائما لسعة الرحمن بمشیئة المقتضی لبقاء العالم
الوجود الاحدی مع الامثال من دون فترة ولا انقطاع اذ لو انقطع الامداد المذکور طرفة عین فنی
العالم دفعة واحدة فان الحکم العدمی امر لازم للممکن وان الوجود لم یوجده **رباعی** هر جلوه سرمایه
جمعیت هر کس در نظر جلوه تو همه کس گر فیض تو یک لحظه بعالم نرسد معلوم شود بود و نبود
همه کس **كلمة** فی کیفیة ارتباط الحادث الزمانی بالقدیم ان بعض الموجودات لما کانت تتغیر لا التغیر عارض له
من غیره بل حقیقته وجوهره مقتضیان التغیر کالزمان الذی هو ظرف المتغیرات والحرکة التی تتقدر
بالزمان فان الزمان والحرکة هویتهما الامتداد بین المبدأ القار الذی فاض الحق الفیاض فیضته جدة
متعلق بحسب الواقع وظرف الابداع بالاحداث والایجاد بلا زمان ولا استعداد فصار ذلك سببا لتجدد
المتجددات وتعدد الاضافات وان سالت الحق فالتغیر الجبلی والتبدل الذاتی انما سری
فی الحرکة من المتحرکات وانما جری فی الزمان من الزمانیات وذلك لان الحرکة انما هی من الصفات
والمستتبعات لانها عبارة عن الخروج من القوة الی الفعل فلا بد من تقومها بذات من الذوات تخرج
من القوة الی الفعل والزمان مقدار الحرکة تابعة لها والحرکة والزمان من آثار الطبیعة فالطبیعة
متحرکة دائما فهی ذات او سیال الذات متجددة الحقیقة اذ لو لم تکن سیالة لم یکن صدور الحرکة عنها لاستحالة
صدور المتجدد عن الثابت اللهم الا بتوارد احوال علیها تصح لان تکون منشأ اصل الحرکة متجددات
لا جزائها لسبقها علیها بالزمان واما لان المقتضیة للحرکة فلا بد ان تکون مع معلولها ولیس فوق الطبیعة
متغیر فالتغیر الذاتی انما هو للطبیعة من غیر تخلل جاعل بینه وبینها وبهذا یصح ارتباط الحادث بالقدیم
وذلك لان تجدد الطبیعة علی ثباتها کان قوة المادة علی فعلیتها فالطبیعة باعتبار ثباتها مرتبطة
بالحق تعالی وبما هی متجددة یرتبط الیها تجدد المتجددات وحدوث الحادثات فالمتحرك بالذات لیس
الا الطبیعة الساریة فی العالم الجسمانی بامر اللّه سبحانه عن الوجودات رتبة العالم الامکانی باذن الله

جل جلاله وما سواه في ذلك فانا نؤمن بالغيب وبالنبع فالحق سبحانه دفع الابداع والصنع احدى الامر
والتكوين والخالق تدريجي الوجود متبدل الكون وانما يوجد بما يرى لقوله سبحانه اذا قضى امرا
فانما يقول له كن بلا حرف وصوت فيكون فاذا كان اشرف على العدم فلا كرامة الاعلاء والبلاغ
الذاتي فيقول الحق جل جلاله ثانيا كن فيكون ثانيا بهذه الكلمة الثانية وان شئت قلت بتلك الكلمة
الاولى بعينها لان امر الله واحد كلمح واحدة لانها ثابتة في حق العالم فاذا كان في ثانيا اشرف
اشرف على العدم من ساعته فيقول له ثالثا كن فيكون ثالثا ومعنى ان مراتب النظر
ما ورد في الحديث ان الله يحاسب عباده من الاولين والاخرين يوم القيمة في حساب جميعهم في مرتبة
واحدة فيسمع منها كل واحد قضيته دون غيره ويظن انه المطلوب دون غيره لا يشغله عز وجل محاسبة
عن محاسبة ويقع فراغ حساب الاولين والاخرين في مقدار نصف ساعة من ساعات الدنيا وكلام الشيخ
في ذلك فان الصباغ يدخل الثوب الابيض والثوب الازرق في الثوب الاسود فيخرج احدها
اصفر والاخر اخضر وليس بين الصنعة فيهما الا واحدا وانما اختلف بسبب اختلاف القابلية واختلاف
القابلية في الاشياء انما هو مقتضى ذواتها التي بها تميز كل عن الاخر وبها صار هو هو دون غيره **شعر** حسن
روی تو بیک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینهٔ اوهام افتاد این همه رنگ می و نقش مخالف که
نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد **المقالة السادسة** في القضاء والقدر انا كل
شيء خلقناه بقدر **كلمة** في سر القضاء والقدر وسر القدر القضاء عبارة عن الحكم الالهي في
اعيان الموجودات على ما هي عليه من الاحوال الجارية من الازل الى الابد والقدر هو تفصيل ذلك الحكم
بايجادها في اوقاتها وازمانها التي تقتضي الاشياء وقوعها فيها باستعداداتها الجزئية فتعلق كل حال من
احوال الاعيان بزمان معين وسبب معين عبارة عن القدر وسر القدر انه لا يمكن لعين من الاعيان
الخلقية ان يظهر في الوجود ذاتا وصفة وفعلا الا بقدر خصوصية قابليته واستعداده الذاتي الا بقلب

الشرور والتدبير والمزيد والنقصان وذلك لان الحق هو المعطي لهم سبحانه وهو العالم بهم على ما هم
عليه في انفسهم ولا اثر للعلم في المعلوم بل يحدث به ما يكون له في حد ذاته من هو تابع للمعلوم والحكم
على المعلوم تابع له فلا حكم من العالم على المعلوم الا بالمعلوم وبما يقتضيه ذاته بحسب استعداده الكلي والجزئي
ان قيل فالمعلومات اعطت العلم من انفسها ثم العلم حكم عليه فلزم له التغير عن الحال الاول وانه كان الحكم
الاول وصف ذاتي فكيف يحصل له من المعلومات وكذا الارادة والقدرة قلت المعلومات انما تعينت
في العلم الالهي الازلي بالفيض الذاتي قبل خلقها وايجادها فعلمها على ما اقتضته في ثبوتها اقتضت
فانها ما بذلك من انفسها اي ما اعطى علمها عليه او الحكم له ثانيا بما اقتضته وما حكم الا بما علمها
عليه فما قدر الله سبحانه على الخلق الكفر والعصيان من نفسه بل بما اقتضاه اعيانهم وطلبهم بلسان شهادة
ان يجعلهم كفارا او عاصيا كما يكون زاد على الظهور في وجوداتهم العينية فليس يحكي الا ما ثبت
عليهم واما الحكم فلهم عليهم فلا يحمدوا الا انفسهم ولا يذموا الا انفسهم وما يبقى يحكي الا الحمد اقامة
الوجود لان ذلك له لا لهم ولذلك قال ما يبدل القول لدي وما انا بظلام
للعبيد اي ما قدرت عليهم الكفر الذي يشقيهم ثم طلبتهم بما ليس في وسعهم ان يأتوا به بل ما عاملناهم
الا بما علمناهم وما علمناهم الا بما اعطونا من انفسهم مما هم عليه فان كان ظلم فهم الظالمون و
لذلك قال ولكن كانوا انفسهم يظلمون وفي الحديث من وجد خيرا فليحمد الله ومن وجد غير ذلك فلا
يلومن الا نفسه **بيت** بر رخ صفا ز بخت من اعدو کن بیار   حاشا که رسم لطف و طریق کرم نبود
فان قلت فما فائدة قوله سبحانه ولو شاء لهديكم اجمعين قلنا لو حرف امتناع لامتناع
فما شاء الا ما هو الامر عليه ولكن عين الممكن قابل للشيء ونقيضه في حكم دليل العقل واي الحكمين المعقولين
وقع فهو الذي عليه الممكن في حال ثبوته في العلم فمشيته احدية التعلق وهي نسبة تابعة للعلم والعلم نسبة
تابعة للمعلوم فعدم المشيئة معلل بعدم اعطاء اعيانهم هداية الجميع لتفاوت استعداداتهم وعدم

تنزل بعضها للهداية وذلك لان الاختيار في الحق على خارجه وهداية المشية فيشير الثاني في
حيث ما هو الممكن عليه لان حيث ما هو الحق عين ذاته ولكن حق القول مني وقال من
حقت عليه كلمة العذاب وقال ما يبدل القول لدي لهذا هو الذي يلتحق بجانب الحق
والذي رجح الى الموفق ولو شئنا لاتينا كل نفس هداها ثم ان الممكن قابل
للهداية والضلال من حيث هو قابل لهما موضع الامتحان وفي نفس الامر ليس في شيء الا امر واحد
فان قيل فما في المخلوقات واستعدادها فانها فائضة من الحق سبحانه فهو جعلها كذلك قلنا المعاني
غير مجعولة بل هي صور علمية للاسماء الالهية وانما المجعول وجودها في الاعيان والوجودات
تابعة للحقائق فان قيل اليس الاختيار من احكام العزة والعظمة ومن صفات الالهية و
الخالقية ليس للعزة والضرورة ولابد من شيء في الحق ووصف ذاتي كما قال وربك يخلق ما
يشاء ويختار قلنا بلى ولكن لابد بعده من وقوع الحق بما هو عليه والمختار لا بد ان يكون احد
ما يمكن ان يكون وهو ما هو الامر عليه وهو معنى ما شاء ولهذا قال الشيخ في جواب داود عم حين
سأله لماذا خلقت الخلق قال لما هم عليه فليس في الامكان احسن من هذا العالم اذ ليس الحكم من الحق
سبحانه فلو كان في الامكان احسن من هذا العالم لكان ثمة من هو احسن وجوده وما ثمة الا الله
فليس في الامكان الا مثل ما ظهر لا الحكم دباعجه از حق حكم كه بحكمت ثابت بديت حكم كه زحكم
حق نزول ابديست هرچه که هست الحق ان بايد الخير كما الحق ان بابديت كلمة في
نفي الجبر والتفويض واثبات امر بين الامرين قد ثبت ان الله عز وجل قادر على جميع الممكنات وانه
شيء من الاشياء مصلحة وعلمه وقدرته وايجاده بواسطة او بغير واسطة والالم البديع المبدئية
الكل فالهداية والضلال والايمان والكفر والخير والشر والنفع والضر وسائر المتقابلات
كلها منتهية الى قدرته وتأثيره وعلمه وارادته ومشيته اما بالذات او بالعرض فاعمال وافعال

بالجبر

الموجودات بقضائه وقدره وهي واجبة الصدور منه بذلك ولكن بتوسط اسباب وعلل من ادراكنا
وارادتنا وحركاتنا وسكناتنا وغير ذلك من الاسباب العالية الغائبة عن علمنا وتدبيرنا الخارجة
عن قدرتنا وتأثيرنا فاجتماع تلك الامور التي هي الاسباب والشرائط مع ارتفاع الموانع علة تامة
يجب عندها وجود ذلك الامر المدبر المقضي المقدر وعند تخلف شيء منها او حصول مانع بقي وجوده
في حيز الامتناع ويكون الممكن وقوعا بالقياس الى الكل واحد من الاسباب الكونية ولما كان من جملة الاسباب اسباب
وخصوصا القريبة منها ارادتنا وتفكرنا وتخيلنا وبالجملة ما نختار به احد طرفي الفعل والترك فالفعل
اختياري لنا فان الله تعالى اعطانا القوة والقدرة والاستطاعة ليبلونا ايّنا احسن عملا مع ايجاب
عمله في وجوبه لا ينافي امكانه واضطراريته لا ينافي كونه اختياريا كيف وانه ما وجب الا بالاختيار و
لا شك ان القدرة والاختيار كسائر الاسباب من الادراك والعلم والارادة والتفكر والتخيل وقوى
والآلات كلها بفعل الله تعالى لا بفعلنا واختيارنا والا لتسلسلت القدر والارادات الى غير النهاية
وذلك لانا وان كنا بحيث ان شئنا فعلنا وان لم نشأ لم نفعل لكنا لسنا بحيث ان شئنا شئنا
وان لم نشأ لم نشأ بل اذا شئنا فلم تتعلق مشيتنا بمشيتنا بل بغير مشيتنا فليست المشية الينا
اذ لو كانت المشية الينا لاحتجنا الى مشية اخرى سابقة وتسلسل الامر الى غير النهاية ومع قطع
النظر عن استحالة التسلسل نقول جملة مشيتنا الغير المتناهية بحيث لا يشذ عنها مشية لا تخلو اما ان تكون وقوعها
بسبب امر خارج عن مشيتنا او بسبب مشيتنا والثاني باطل لعدم امكان مشية اخرى خارجة عن
تلك الجملة والاول هو المطلوب فقد ظهر ان مشيتنا ليست تحت قدرتنا كما قال الله تعالى وما تشاؤن
الا ان يشاء الله شعر خواهم بكنم كنه نخواهم بكنم خواهم بكنم توبه نخواهم شكنم ليكن چه کنم
نتوانم خواهم خواهم نتوانم که نخواهم چه کنم فاذا كل ما في مشيتنا مضطر وانما يحدث المشية عقيب
الداعي وهو تصور الامر الملائم تصورا ظنيا او تخييليا او علميا فانا اذا ادركنا شيئا فان وجدنا ملائمة

ادعانا وقته لشاذ حقه بالوهم او ببداهة العقل انبعث منا شوق الى جذبه او دفعه وتاكد هذا الشوق
هو العزم الجازم المسمى بالارادة واذا انضمت الى القدرة التي هي مبدأ للقوة التي عليها انبعثت
تلك القوة لتحريك الاعضاء الادوية من العضلات وغيرها فيحصل الفعل فاذن اذا تحقق الداعي للفعل
الذي تنبعث منه المشية تحققت المشية واذا تحققت المشية التي تصرف القدرة الى مقدورها انصرفت
القدرة لا محالة ولم يكن لها سبيل الى المخالفة فالحركة لازمة ضرورة بالقدرة والقدرة محركة ضرورة
عند الجزم المشية والمشية تحدث ضرورة في القلب عقيب الداعي فهذه ضروريات يترتب بعضها على
بعض وليس لنا ان ندفع وجود شئ منها عند تحقق سابقه فليس يمكن لنا ان ندفع المشية عند تحقق الداعي
للفعل ولا انصراف القدرة الى المقدور بعدها فنحن مضطرون في الجميع فنحن في عين الاختيار مجبورون
فنحن اذن مجبورون على الاختيار هذا طريقة اهل الغريبة من الاوهام ومن تقول الطريقة الاخرى
اعلاها وهي طريقة اهل المعرفة والشهود وهي اقرب الى التحقيق وان كانت ابعد عن الافهام فنقول
ان المخلوقات مع تباينها في الذوات والصفات والافعال وترتبها في القرب والبعد من الحق الاول
والذات الاحدية تجمعها حقيقة واحدة الهية جامعة لجميع حقائقها وطبقاتها لا بمعنى ان المركب من اجزاء مجموع
شئ واحد هو الحق سبحانه حاشا الجناب الالهي عن وصمة الكثرة والتركيب من الاجزاء والاشياء بل
بمعنى ان تلك الحقيقة الالهية مع انها في غاية البساطة والاحدية ينفذ نورها في اقطار السموات والارضين
فما من ذرة الا وهو محيط بها قاهر عليها ظاهر فيها كما قال امام الموحدين امير المؤمنين ع مع كل شئ
لا بمقارنة وغير كل شئ لا بمزايلة وكذا الصفات المخلوقات جنبه وحدة الالهية جامعة لجميع ما الا السمع
والبصر وغيرهما من الصفات من اي موصوف كان هو لسبحانه حقيقة ولذلك قال هو السميع البصير اي
لا غيره يعني انما السميع بذاته يسمع كل مسموع والبصير بذاته يبصر كل مبصر وقال وهو الحي لا اله الا
هو اي بذاته كل حي وفي الحديث القدسي فبي يسمع وبي يبصر مثنوی خلق با او ان اب ...

رسال

وغيرها فقال السائل يا مولاي وما النفس الملكية فقال جوهر دراك محيط بالاشياء من جميع جهاتها عارف بالشئ
قبل كونه فهو علة الموجودات ونهاية المطالب كلمة في شان العالم العلوي وترقيات النفس الانسانية
اليه روي في كتاب الغرر والدرر ان امير المؤمنين ع سئل عن العالم العلوي فقال صور عارية عن المواد
خالية من القوة والاستعداد تجلى لها فاشرقت وطالعها فتلالات والقى في هويتها مثاله فاظهر عنها
افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زكاها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها واذا
اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد وروي ان بعض اليهود اجتاز به
ع وهو يتكلم مع جماعة فقال له يا ابن ابي طالب لو انك تعلمت الفلسفة لكان يكون منك شان من
الشان فقال ع وما تعني بالفلسفة اليس من اعتدل طباعه صفا مزاجه ومن صفا مزاجه قوي اثر النفس فيه ومن قوي
اثر النفس فيه سما الى ما يرتقيه   فقد تخلق بالاخلاق النفسانية ومن تخلق بالاخلاق
النفسانية فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد دخل في الباب الملكي
الصوري وليس له عن هذه الغاية مغير فقال اليهودي الله اكبر يا ابن ابي طالب لقد نطقت بالفلسفة
جميعها في هذه الكلمات رضي الله عنك وفي الحديث القدسي المتفق عليه بين اهل الاسلام ما يتقرب
الي عبدي بشئ احب الي مما افترضته عليه وانه ليتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه
الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان
سالني اعطيته فاول مبدا محبة الله للعبد كشف الحجاب عن قلبه وتمكينه اياه من قربه ومن المحبة ان
العبد ميل نفسه الى الشئ الكامل ادركه فيه بحيث يحملها الى ما يقربها اليه فاذا علم العبد ان الكمال الحقيقي
ليس الا لله وان كل ما يراه كمالا من نفسه او من غيره فهو من الله وبالله والى الله لم يكن حبه الا لله وفي الله
وذلك يقتضي ارادة طاعته والرغبة فيما يقربه اليه واتباع من كان وسيلة الى معرفته ومحبته قال الله تعالى
لرسوله قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله فان متابعة الرسول في عبادته و

اخلاقه ونوافله تحصيل القرب الحالي وبالقرب تحصيل محبة الله اياه قال الاستاذ المحقق نصير الدين محمد
الطوسي قدس الله سره العارف اذا انقطع عن نفسه واتصل بالحق راى كل قدرة مستغرقة في
قدرته المتعلقة بجميع المقدورات وكل علم مستغرقا في علمه الذي لا يعزب عنه شئ من الموجودات
وكل ارادة مستغرقة في ارادته التي لا يتابى عنها شئ من الممكنات بل كل وجود وكل كمال وجود فهو
صادر عنه فائض من لدنه فصار الحق ح بصره الذي به يبصر وسمعه الذي به يسمع وقدرته التي بها يفعل
وعلمه الذي به يعلم ووجوده الذي به يوجد فصار العارف ح متخلقا باخلاق الله بالحقيقة اقول وباني هذا
المعنى مزيد بيان في الثالثة من ... وورد في الحديث القدسي من طلبني وجدني ومن وجدني
عرفني ومن عرفني احبني ومن احبني عشقني ومن عشقني عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فعلي ديته
ومن علي ديته فانا ديته وروى محمد بن جمهور الاحسائي عن امير المؤمنين ع انه قال ان لله شرابا لاوليائه
اذا شربوا سكروا واذا سكروا طربوا واذا طربوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا
اذا خلصوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
لا فرق بينهم وبين حبيبهم وفي كتاب التوحيد للصدوق ره عن الصادق ع ان روح المؤمن لاشد
اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها وفي مصباح الشريعة عن الصادق ع العارف شخصه مع الخلق
وقلبه مع الله لو سهى قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقا اليه والعارف امين ودائع الله وكنز اسراره
ومعدن نوره ودليل رحمته على خلقه ومطية علومه وميزان فضله وعدله قد غني عن الخلق والمراد و
لا مونس له سوى الله ولا نطق ولا اشارة ولا نفس الا بالله ومن الله ومع الله فهو في رياض قدسه متردد
ومن لطائف فضله اليه متزود والمعرفة اصل فرعها الايمان كلمة في علة تنزل الارواح من الملكوت
الاعلى في كتاب التوحيد عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال قلت لابي عبد الله ع لاي علة جعل الله
تبارك وتعالى الارواح في الابدان بعد كونها في ملكوتها الاعلى في ارفع محل فقال ع ان الله تبارك وتعالى

وشاء ولم يامر امر ابليس ان يسجد لادم وشاء ان لا يسجد ولو شاء ان يسجد لسجد ونهى ادم عن
اكل الشجرة وشاء ان ياكل ولو شاء ان لا ياكل لما اكل وفيه عنه ع حكم الله ان لا يقوم احد
من خلقه بحقه فلما علم ذلك وهب لاهل محبته القوة على معرفته ووضع عنهم ثقل العمل بحقيقة ما هم اهله
ووهب لاهل المعصية القوة على معصيتهم لسبق علمه فيهم ومنعهم اطاقة القبول منه فوافقوا ما سبق لهم
في علمه ولم يقدروا ان ياتوا حالا تنجيهم من عذابه لان علمه اولى بحقيقة التصديق وهو معنى شاء ما شاء
وهو سره وفيه عنه ع ان فيما اوحى الله الى موسى ع وانزل عليه في التورية اني انا الله لا اله الا انا
خلقت الخلق وخلقت الخير واجريته على يدي من احب فطوبى لمن اجريته على يديه وانا الله لا اله الا انا
خلقت الخلق وخلقت الشر واجريته على يدي من اريده فويل لمن اجريته على يديه وعن الباقر ع قال لو علم
الناس كيف خلق الله هذا الخلق لم يلم احد احدا وفي مناجاة سيد الشهداء الحسين بن علي عليهما السلام
الهي كيف اعزم وانت القاهر وكيف لا اعزم وانت الامر وفيها الهي حكمك النافذ ومشيتك القاهرة
لم يتركا لذي مقال مقالا ولا لذي حال حالا ولي بهذا المعنى شعر منم كه سوخته دلت ابتلای
قوام منم که سوخته قدر کرده ای قوام مرا بسوخته ای جنان که خواسته بدعای خود ازنه بدعای تو
ام ملکی وببیاع جمع سرزنش کمند بدی چنانکه برورشم میدهند میروم والسر في ذلك لان المشية
والارادة والتقدير والقضاء الالهي من الله سبحانه وهي حكم الله في الاشياء على حد علمه بها واما المقضي
المراد المقدر المقضي الذي يقع في الوجود فانه ربما يكون من فعل العبد الذي يطلبه من الله باستعداده
وهو قد يكون محبوبا مرضيا كالايمان والطاعات وقد يكون مبغوضا مسخوطا كالكفر والمعاصي ولا شك
ان الحكم غير المحكوم به والمحكوم عليه لكونه نسبة قائمة بهما فلا يلزم من كون الحكم الذي هو من طرف الحق خيرا
ان يكون المحكوم به الذي هو من جهة العبد خيرا ومحبوبا وهذا هو التحقيق في التفصي عن شبهة مشهورة وهي انه
قد ثبت وجوب الرضا بالقضاء وعدم جواز الرضا بالكفر والمعاصي فاذا كان الكفر والمعاصي بالقضا

مكلف التوفيق وليعلم ان تعذيب الله سبحانه لعباده ليس من جهة غرض له فيه لانه سبحانه برئ عن العوض
غني عما سواه بل انه فيه حكمة الله البالغة وحكمته الكاملة التعذيب في تلك وتنعيم في تلك بحسب
ذلك واجرى الالات في خلق لهم الارادة والدواعي وغيرها من اسباب المعاصي والطاعات والشرور و
الخيرات فاقتضت احكام الله ان ما ينساق الى الغاية المطلوبة بالذات والى ما ينساق الى الغاية
اخرى مرادة بالعرض فاطلق على الاول اسم المحبوب وعلى الثاني اسم المكروه وينقسم عباده الذين
هم ايضا من فعله واختراعه الى من سبقت لهم العناية بالحسنى فسلط الدواعي والبواعث على سياقتهم
الى غاية الحكمة والى من سبقت لهم المشية بالردى لسياقتهم الى غاية الحكمة فكل منهما مناسبة الى المشية
الزمانية وفي الكافي عن الصادق عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام يقول كثيرا اما تقول اعلموا علما يقينا ان
الله لم يجعل للعبد وان اشتد جهده وعظمت حيلته وكثرت مكايدته ان يسبق ما سمى له في الذكر الحكيم ولم
لم يحل بين العبد في ضعفه وقلة حيلته ان يبلغ ما سمى له في الذكر الحكيم ايها الناس انه لن يزداد امرء نقيرا
بحذقه ولم ينقص امرء نقيرا لحمقه فالعالم بهذا العامل به اعظم الناس راحة في منفعة والعالم بهذا التارك
له اعظم الناس شغلا في مضرة ورب منعم عليه مستدرج بالاحسان اليه ورب مغرور في الناس مصنوع
له رعى الرحمة اعلم ان الامة لو اجتمعت ان ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء كتبه الله لك ولو اجتمعوا
على ان يضروك بشيء لم يضروك الا بشيء كتبه الله عليك رفعت الاقلام وجفت الصحف وفي القران قل لن
يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولىنا وعلى الله فليتوكل المؤمنون وقال تعالى
ما اصاب من مصيبة في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبراها
ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما اتاكم وعن الصادق
عليه السلام اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام يا داود تريد واريد ولا يكون الا ما اريد وان لم تسلم لما اريد اتعبتك فيما
تريد ثم لا يكون الا ما اريد فان ظهر ان لا راد لقضائه ولا معقب لحكمه ما شاء الله كان وما لم يشا

ايك

لم يكن ولا يبقى لعباده فيها فرض ولا حجة لهم فيما ارتكبوا لم يقدروا شيئا عملوا ولا معالجته فيها احد تواق ابدانهم المخلوقة
الاربعة بهذا وقد ثبت ان المواد تحت قهر الطبايع باذن الله والطبايع تحت قهر النفوس باذن
الله والنفوس تحت قهر العقول باذن الله والعقول تحت قهر كبرياء الله عز وجل وهو الله الواحد القهار
ومن وجه اخر ان الارضيات تحت تاثير السموات باذن الله والسموات في ذل تسخير الملكوت باذن الله
والملكوت في قيد اسر الجبروت باذن الله والجبروت مقهور بامر الجبار جل سلطانه وهو القاهر
امره القاهر فوق عباده والارض جميعا قبضته والسموات مطويات بيمينه والشمس والقمر والنجوم مسخرات
بامره وما من دابة في الارض الا هو اخذ بناصيتها ايدي الكل مغلولة بيد قدرته والله خلقكم وما تعملون
وازمة الامور بقبضة مشيته هو الذي يسيركم في البر والبحر واما لهم منقطعة الا بحوله وقوته وان
يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله ان ينصركم الله فلا غالب لكم
وان يخذلكم فمن ذا الذي ينصركم من بعده فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء وتبارك الذي بيده الملك
وفي الحديث النبوي اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك اشار
بالاول الى توحيد الافعال وبالثاني الى توحيد الصفات وبالثالث الى توحيد الذات وفي مناجات
سيد الشهداء في دعاء عرفة انت الذي ازلت الاغيار عن قلوب احبائك حتى لم يحبوا سواك **بيت**
نيست بر لوح دلم جز الف قامت دوست   چكنم حرف دگر ياد نداد استادم **كلمة** بها يجمع بين
مدخلية الاسباب الجزئية في الافعال وبين الفراغ من الامر وبها يتبين ما يتبع ذلك كما ان الاسباب
الداخلة في وجود الانسان من العلم والقدرة والارادة من جملة اسباب الفعل كذلك الامور الخارجة من الدعوات
والطاعات والسعي والجد والتدبير والحذر والالتماس والتكليف والوعد والوعيد والارشاد و
التهذيب والترغيب والترهيب وامثال ذلك فان ذلك كله اسباب ووسائط ووسائل وروابط
لوجود الافعال ومن اعداد الخير ومهيجات للاشواق معينة لما طلب ومنه ان الارزاق مع ضمانها

ست

من القوة الى الفعل وكل ذلك مما يتقدم به القضاء لانه لو لم يقض لم يوجد بل من حيث ان الله سبحانه جعله
من الاسباب على حسب ما قدر وقضى ارتباط موافقة بينه وبين الفعل كما جعل شرب الدواء سببا لحصول
الصحة في هذا المريض فالسبب والمسبب كلاهما منبعثان عن القضاء ويستندان الى الله سبحانه والى ارادته ا
ايجابا او تكليفا سئل عن النبي صلى الله عليه وآله ارايت في امر فرغ منه ام امر مستانف فقال في امر فرغ منه وفي امر مستانف
وسئل هل يغني الدواء والرقية من قدر الله فقال والدواء والرقية ايضا من قدر الله وسئل امير المؤمنين
عليه السلام عند الحائط اراد ان ينقض الفوري فقال له فقال افر من قضاء الله الى قدره ولما كانت الحكمة الالهية مقتضية
ان يكون العبد متعلقا بين الرجاء والخوف اللذين بهما تتم العبودية حجب الله بحكمته علمه وقضاءه وقدره
وساير الاسباب غائبة عن العقول وحبب الدعوات والطاعات وما يجري مجرى ذلك مناط التكليف
وملاك العبودية لتتم المقصود وهذا اهدى الطرق في تصحيح القول بالتكاليف مطلقا مع الاعتراف باحاطة
علم الله وكون الاقدار جارية والاقضية سابقة في الكل واما الابتلاء من الله سبحانه فلعله اظهار ما
كتب لنا او علينا في القدر وابراز ما اودع فينا وغرز في طباعنا بالقوة بحيث يترتب عليه الثواب و
العقاب فانه ما لم يخرج من القوة الى الفعل (الافعال) لم يوجد بعد وان كان معلوما لله فلا يحصل ثمرته وتبعته اللازمة له
ولذا قال سبحانه ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلو اخباركم واما
الثواب والعقاب فهما من لوازم الاعمال التي اقتضتها ومن ثمراتها ونتايج الامور الموجبة فينا ومنتهاتها
سواء كان لنا او علينا خارج فان ما اراده هو ابرازه اظهار ما كتب لنا او علينا في القدر وابراز ما اودع
فينا وغرز في طباعنا بالقوة كما قال سبحانه سيجزيهم وصفهم واما تفاوت النفوس في ذلك و
عدم تساويها في الخيرات والشرور واختلافها في السعادة والشقاوة فلاختلافها في استعداداتها
المادية في اللطافة والكثافة والقرب من الاعتدال الحقيقي والبعد عنه وتفاوت الارواح التي بازائها
في الكدورة والقوة والضعف بحسب الغلظة المناسبة لتلك المواد وغير ذلك من الاسباب قال الله تعالى

فرا

قل كل يعمل على شاكلته اي على ما يوافق استعداده وفي الحديث النبوي اعملوا فكل ميسر لما خلق له
بيت گرچه وصالش نه بكوشش دهند   هر قدر اي دل كه تواني بكوش   والسر فيه انه لما تقابلت
الاسماء الالهية التي لها مظاهر المختلفة فان من الواجب ان يكون من جملة صفات الملك والملكوت
الملك والملكوت صفتي اللطف والقهر لانهما من اوصاف الكمال ونعوت الجلال ولا بد لكل من الوصفين من
مظهر ولكل منهما فروع وشعب غير متناهية لكل منهما يجب تعلق ارادته سبحانه وقدرته الى ايجاد الخلق ولما
عليه كما قدمت الاشارة اليه فكل من الموجودات مظهر لاسم خاص الهي فلذلك اقتضت رحمته ان يكون
المخلوقات كلها ليكون مظاهر لاسمائه الحسنى ومجالي لصفاته العليا مثلا لما كان منتقما قهارا وجد
المظاهر القهرية من الجحيم وساكنيها واهل ومستحقيها ولما كان عفوا غفارا وجد مجالي العفو و
الغفران كالجنة واهلها والنعيم وشاربها ومنهما تظهر السعادة والشقاوة فمنهم شقي ومنهم
سعيد فظهر ان لا وجه لاسناد الظلم والقبائح الى الله سبحانه لان بهذا الترتيب والتفريق وقوع
في طريق اللطف وامر في طريق القهر من ضروريات الوجود والايجاد ومن مقتضيات الحكمة والعدالة ومن
هنا قال بعض العلماء ليت شعري لم لا ينسب الظلم الى الملك المجازي حيث يجعل بعضا من تحت قدمه
وزيرا او بعضهم كناسا بعيدا ان كلا منهما من ضروريات مملكته وينسب الظلم الى الله تعالى في تخصيص
كل من عبده بما خصص مع ان كلا منهما ضروري في مقامه ولكن ان لكل من المخلوقات استعدادا كليا لقبول
الوجود ولكل فيها استعداد جزئي لظهور اسم خاص او استفاضة وامداد بعد امداد حتى يصل الى كمال
كماله اللائق به والحق سبحانه منزه عن التقييد بالاسماء والحصر فيها وهذا هو السبب في اختلاف الاصطلاحات
المتكثرة في طرفي الحق والخلق كما اشار اليه الحسين بن علي عليهما الصلوة والسلام في دعاء عرفة بقوله الهي ماذا وجد
من فقدك وما الذي فقد من وجدك فان طريقه وقربه سبحانه بالنسبة الى الخلق خلاف
طريقهم وقربهم بالنسبة اليه لان طريقه وقربه من حيث الوجود والاحاطة والمعية التي لا تفاوت فيها بالنسبة

الى الحبيب كون المداد متلبسا بالنسبة الى حروف الكتاب وطرائقهم وترتيبهم من حيث الظهورات الاسمائية
والاستعدادات الذاتية التى فيها مختلفون وان كان مصير الكل اليه سبحانه لعدم تقييده من وجه
باسم دون اسم كما قال سبحانه وانك لتهدى الى صراط مستقيم صراط الله الذى له ما
فى السموات وما فى الارض والى الله المصير فهو سبحانه قريب منهم جميعا غاية القرب واذا
سالك عبادى عنى فانى قريب اجيب وهو معهم اينما كانوا وهو على صراط مستقيم
ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربى على صراط مستقيم ومع هذا بعضهم
بعيد عنه وبعضهم ابعد وابعد الى غاية البعد وعلى طرق تفضى بهم الى الشقاوة وذلك لان قرب كل واحد
منهم اليه سبحانه من جهة اسم مخالف هو مقيد به وهو بعيد عنه من جهة الاسم الاخر لعدم تحققهم بها وشعوره
بها بيت اگر بزلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوته ماست ومثل
ذلك كمثل اعمى واصم يكون مطلوبه حاضرا لديه وهو لا يشعر به ويكون فى الطلب فهو بعيد عن مطلوبه وان
كان مطلوبه فى غاية القرب منه شعر یارب بکه بتوان گفت این نکته که در عالم رخساره بکس ننمود
آن شاهد هرجایی دی شب گله زلفش با باد صبا گفتم گفتا غلط کردی زین فکرت سودایی صد
باد صبا اینجا با سلسله میرقصند اینست حریفان دل تا باده نپیمایی واستقامة صراط كل احد عبارة
عن رجوعه الى الاسم الذى بدؤه منه وذلك الاسم هو الذى يسيره ويهديه وصراطه مستقيم بالنظر اليه لكماله الذى
هو منتهى سيره واللائق بكماله وان لم يكن مستقيما بالنظر الى الوصول الى السعادة التى هى الفوز بالنعيم و
الظفر بالدرجات اگر از ناهمواری سایه کج بینی از کجی بالای استقامت سایه وان وهم چنین
راستی ابرو و کمان در کجی است ابروی تو گر راست بود کج باشد از کجی راستی کمان و ابرو را که راستی
ابرو و کمان عبارت از همین است که بمثابه‌ای باشند تا ابرو و کمان باشند و شک نیست که
این معنی در کجی ایشان است پس آن کجی عین استقامت و راستی حقیقت ایشان است بر طریق مستقیم

الائکه

ان است که ظهور ان در فرایض (?) ب اقتضا فاعلیت اثبات بعد سلب الوجود قابل تقاضا
آن کند که حقیقت و ارکان باسم مقتضی ظاهر شود ظهور وی بر طریق استقامت احد بود که اگر نه
کمال باسم هادی ظاهر شود آن حقیقت و آن مظهر بر طریق مستقیم نه احد بود قال ابو المنان
ان التقى البليغ العليم انما غضبه على من لم يقبل من رضاه وانما يمنع من لم يقبل من عطائه وانما يعطى من لم يقبل
من هداه بيت طبیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند كلمة
بها يكشف سر المحو والاثبات والنسخ والتردد والبداء الى الله سبحانه فى اراداته فقد عرفت
محل القضاء والقدر فاعلم ان محل القضاء عالم العقول والارواح ويسمى باللوح المحفوظ لانه محفوظ من
التغير وام الكتاب لاحاطته بالاشياء اجمالا ومحل القدر عالم النفوس والاشباح ويسمى النفس الكلية
الفلكية بالكتاب المبين للظهور الاشياء فيها تفصيلا والنفس المنطبعة فى الجسم الفلكى بكتاب المحو
والاثبات لوقوعهما فيها قال الله تعالى يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب وقال
جل وعز وان من شىء الا عندنا خزائنه اى عالم العقول والارواح وما ننزله الا بقدر
معلوم اى الى النفوس والاشباح وذلك لان النفوس المنطبعة الفلكية وقواها التى بمنزلة الخيال فينا
لم تحط بتفاصيل ما سيقع من الامور دفعة واحدة لعدم تناهيها بل انما تنتقش فيها الحوادث شيئا
فشيئا وجملة فجملة مع اسبابها وعللها على نهج مستمر ونظام مستقر فان ما يحدث فى عالم الكون و
الفساد فانما هو من لوازم حركات الافلاك ونتائج بركاتها باذن الله عز سلطانه فهى تعلم انه كلما كان
كذا كان كذا فمهما حصل لها العلم باسباب حدوث امر ما فى العالم حكمت بوقوعه فيه فينتقش فيها ذلك الحكم
وربما تأخر بعض الاسباب الموجبة لوقوع الحادث على خلاف ما توجبه بقية الاسباب لولا ذلك السبب و
لم يحصل لها العلم بذلك السبب بعد لعدم اطلاعها على سبب ذلك المسبب ثم لما جاء اوانه واطلعت عليه
حكمت بخلاف الحكم الاول فيمحى عنها نقش الحكم السابق ويثبت الحكم الاخر مثلا لما حصل لها العلم بموت زيد

بمرض كذا فى ليلة كذا لاسباب تقتضى ذلك ولم يحصل لها العلم بتصدقه الذى يأتى به قبيل ذلك الوقت لعدم
اطلاعها على اسباب التصدق بعد ثم علمت به وكان موته مشروطا بان لا يتصدق
حكمت اولا بالموت وثانيا بالبرء وذلك لان من شأن النفوس ان يكون توجهها الى بعض المعلومات و
الشيئى الواحد بوجه يغايرها عن البعض الاخر اذ الكائنات الى الجانب لوقوع امر وتارة وقوعه مكافئة ولم يحصل لها
العلم برجحان احدهما بعد لعدم المرجح او ان سبب ذلك الرجحان بعد كان لها التردد فى وقوع ذلك الامر وله
وقوعه فينتقش فيها الوقوع تارة واللاوقوع تارة اخرى فهذا هو السبب فى المحو والاثبات والتردد والحكمة
فيها ثم لما كانت افعال الملائكة السماوية وارادتها مستهلكة فى فعل الله سبحانه وارادته اذ لا يعصون الله
ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون ويكتبون مكتوب الله عز وجل بعد قضائه السابق المكتوب بقلمه الاول جاز
ان يوصف الله سبحانه بالبداء وكل ما يشعر بالتغير والنسخ مع تقدسه سبحانه وكماله وتنزهه عن ذلك وقد
ورد نظيره فى وصفه عز وجل بالاسف والمحاربة ونحوهما وقد ورد فى الحديث القدسى ما ترددت فى شىء انا فاعله
كترددى فى قبض روح عبدى المؤمن يكره الموت واكره مساءته ومعنى انه عز وجل قد قضى عليه الموت
قضاء حتما كما قال تعالى ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده وقال انه اجل فاذا جاء
اجلهم لا يستأخرون عنه ولا يستقدمون قال بعض اهل المعرفة ومن هذه الحقيقة الالهية التى كنى عنها
بالتردد انبعثت الترددات الكونية والتحير فى النفوس وذلك انه قد نتردد فى فعل امر ما لمن كيفه فى علم الله
وما زلت نتردد حتى يكون احد الامور المتردد فيها فذلك الامر الواقع هو الثابت فى اللوح من تلك الامور
وذلك ان القلم الكاتب فى اللوح القدرى يكتب امرا ما وزمان الخاطر ثم يمحوه فيزول ذلك الخاطر
من هذا الشخص الى النفوس بحكم مدة الخاطر فيكتب الكاتب ويقطع المحو فاذا اهار الامر محوا
كتب غيره فيمتد زمانه الى نفس هذا الشخص الذى كتب هذا الى اجله فيحفظ له ذلك فى تلك الامور
وهكذا الى ان انهاء الى اثباته فلم يمحه فتنفعله الشخص او يتركه حسب ما ثبت فى اللوح فاذا فرغ وا

ذكر

ذكره والقضاء الى من كره محكوما بالفعل واثبت صورة عمل قبيح او حسن على قدر ما يكون ثم التقم
بكتب امرا آخر فهكذا الى غير النهاية والموكل بالمحو ملك كريم والاملاء عليه من الصفة الالهية وام يمح الاثر
الكائنات الامر كلها فى موضعها وهذه شأن الاقلام القدرية واما القلم الاعلى فاثبت فى اللوح
المحفوظ صورة كل شىء يجرى الى هذه الاقلام من محو واثبات فيجيء اثبات المحو والاثبات على وجه تام
فصورة هذه مع المحو والتغير لان نسبة القلم الاعلى الى هذه الاقلام كنسبة قوانا العقلية الى سائر
الخيالية والحسية ونسبة اللوح المحفوظ الى هذه الالواح كنسبة الارادة الكلية المطلوبة الى الارادات
الجزئية وقت فى طرف كفقدن ومحو واحد منه وفى الكافى عن ابى عبد الله انه قال العلم علمان علم عند الله
مخزون لم يطلع عليه احد من خلقه وعلم علمه ملائكته ورسله فما علمه ملائكته ورسله فانه سيكون لا يكذب
نفسه ولا ملائكته ولا رسله وعلم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء ويؤخر منه ما يشاء ويثبت ما يشاء وقال
ما عبد الله بشىء مثل البداء وفى رواية ما عظم الله بمثل البداء وانما يعبد الله ويعظم بمثل البداء لان
مدار استجابة الدعاء والرغبة اليه سبحانه والرهبة منه وتفويض الامر اليه والتعلق بين الخوف والرجاء
اشباه ذلك من اركان العبودية عليه المقالة السابعة فى حجة الله على خلقه لقد ارسلنا رسلنا
بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط كلمة فى بيان
اضطرار الخلق الى الحجة وتفاوت درجات الحجج فى الكافى عن الصادق عليه السلام انه قال للزنديق الذى سأله
من اين اثبت الانبياء والرسل قال انا لما اثبتنا ان لنا صانعا فاتقا متعاليا عنا وعن جميع ما خلق
وان ذلك الصانع حكيما متعاليا لم يجز ان يشاهده خلقه ولا يلامسوه فيباشرهم ويباشروه ويحاجهم
ويحاجوه ثبت ان له سفراء فى خلقه يعبرون عنه الى خلقه وعباده ويدلونهم على مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم
وفى تركه فناؤهم فثبت الآمرون والناهون عن الحكيم العليم فى خلقه والمعبرون عنه جل وعز وهم الانبياء وصفوته
من خلقه حكماء مؤدبين بالحكمة مبعوثين بها غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم فى الخلق والتركيب

من احوالهم مؤيدين من عند الحكيم العليم بالحكمة ثم بعث فلك في كل عصر وزمان تمامات الاسرار ومعانيها
من الدلائل والبراهين كيلا تكون للناس على الله حجة لكونهم معصومين ومؤيدين على صدق مقالته وجواز علو انه وقد
نبه الله سبحانه في قصة آدم على نبينا وعليه السلام على وجوب الحجة واصطفائه على الملائكة اذ قال تعالى واذ قال
ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح
بحمدك ونقدس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني
باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قال يا آدم
انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض واعلم ما تبدون
وما كنتم تكتمون وقال عز وجل فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين وذلك لانه مظهر الاسماء
كلها بخلاف الملائكة فانه المفيض للكمالات من اسم الله الذي سواه بل هو بعينه الاسم الجامع للاسماء كلها
لانه يدل على الله الظاهر في المظاهر كلها ولانه الاسم على المسمى فان الدلالة كما تكون بالالفاظ كذلك
تكون بالذوات من غير فرق بينهما فيما يؤول اليه المعنى قال الصادق عليه السلام نحن والله الاسماء الحسنى التي لا يقبل
الله من العباد عملا الا بمعرفتنا وذلك لانهم عليهم السلام وسائل معرفة ذاته تعالى ووسائط ظهور صفاته ومنتخبي
ولانه لا يقبل الله عملا الا بمعرفتهم لان العلم بكيفية العمل ومن يعمل به انما يؤخذ منهم فالحجة كما انه لابد منها كذلك
معرفته ايضا لابد منها قال النبي صلى الله عليه وآله من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية ثم المستفاد من الاخبار
المعصومية ان الحجة اما نبي رسول يسمع الصوت ويعاين الملك وقد ارسل الى قوم واما نبي يسمع
الصوت ويرى في النوم ولا يعاين في اليقظة ولم يبعث الى احد وربما يكون عليه امام كما كان ابراهيم
على لوط فان الامامة فوق النبوة والرسالة واما محدث يحدثه الملك يسمع صوته ولا يراه وهو قد
يكون اماما دون ان يكون نبيا كما ومنهم نبيا فحسب وبالجملة فهم متفاوتون في الفضل قال الله تعالى
تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات

والكرمي انه واما في بلاده ووابيهم الى الله تقبله وخاله ومشاهدة افعاله ومنهم امام باتوا من قبل تحوي [illegible]
وافعاله وهو اولى بهم من انفسهم وهو وليهم ومولاهم والشهيد عليهم في عقباهم حاكم بينهم يحكم بالحق فيما اختلفوا
فيه وامير عليهم كي يكون تحت اوامره ونواهيه ويتفقون بالرجوع اليه بما اشكل فيه كما جعل الله في الانسان
الانسان قلبا ليكون مستوى تحت امره ونهيه ويرد اليه ما شكت فيه والحجة بمنزلة روح العالم والعالم جسد
وكما ان الروح الفايض على البدن ويتصرف فيه بما يكون له من القوى الروحانية والجسمانية كذلك الحجة يدبر العالم و
يتصرف فيه باذن الله وبواسطة الاسماء الالهية الى ان وجهها فيه وعلمها اياه ويركبها في فطرته فانها منه
بمنزلة القوى من الروح ولهذا تخرب الدنيا بانتقال الحجة عنها كما ان الجسد يبطل ويفسد بمفارقة الروح
عنه قال النبي صلى الله عليه وآله النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء واهل بيتي امان لاهل
الارض فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض وقال امير المؤمنين عليه السلام لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما
ظاهر مشهور واما خائف مغمور وقال السجاد عليه السلام لولا ما في الارض منا لساخت باهلها وقال الباقر عليه السلام لو
ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها كما يموج البحر باهله ونحوه عن الصادق عليه السلام والكاظم والرضا
عليهم السلام فالحجة هو الغاية القصوى من وجود العالم والمقصود الاقصى من خلقة بني آدم بيت غرض تو لي
ز وجود جهان آدم ورنه ما كنتي في الكون لما كان لولاك ولهذا لو اطلعت الحجج متوالية دون تخلل
من انبياء آدم عليه السلام الى زمان قائمنا عليه السلام من دون فترة وانقطاع بحيث كل سابق على لاحقه باخبار
من الله سبحانه منهم من ظهر ومنهم من استخفى كما ورد عنهم في اخبار كثيرة كلمة فيها اشارة الى كيفية
حصول الوحي وغيره من انواع العلم في قلوب اهلها ان حقائق الاشياء كلها مسطورة في اللوح المحفوظ
وانما يفيض الى قلوبهم من ذلك العالم بواسطة القلم الخط الكاتب في الواح نفوسنا كما قال عز وجل اولئك
كتب في قلوبهم الايمان وقال سبحانه علم الانسان ما لم يعلم وقلب الانسان مثل المرآة الصالحة لان
ينتقش فيه العلوم كلها ولو كانت مستعدة لان يتجلى فيه حقيقة الحق في الامور كلها من اللوح المحفوظ

وانما يخلو عنها ما يخلو عنه من العلوم اما لنقصان في ذاته كقلب الصبي وهو شبيه بنقصان صورة المرآة كجوهر الحديد
قبل ان يصقل او لكثرة المعاصي والخبث الذي تراكم عليه من كثرة الشهوات المانعة من صفائه وجلائه وهذا
يشبه خبث المرآة وصداها او لعدوله عن جهة الحقيقة المطلوبة لاستيعاب الهمة بتهيئة اسباب المعيشة
وتفصيل الاعمال البدنية المانعة من التفكر في الحضرة الربوبية والحقائق الخفية الالهية فلا ينكشف الا
ما هو متفكر فيه وهذا يشبه كون المرآة معدولا بها عن جهة الصورة الى غيرها ومن المطلوب في انعكاس
سبق اليه منذ الصبا على سبيل التقليد والقبول بحسن الظن فان ذلك يحول بينه وبين حقائق الحق ويمنع
ان ينكشف في قلبه خلاف ما تلقفه من ظاهر التقليد وهذا يشبه الحجاب المرسل بين المرآة وبين
الصورة المطلوبة او الجهل بالجهة التي تقع فيها العثور على المطلوب فان طالب العلم ليس يمكنه ان
يحصل العلم بالمطلوب الا بالتذكر للعلوم التي تناسب مطلوبه حتى اذا ذكرها ورتبها في نفسه ترتيبا مخصوصا
حصل له المطلوب فاذا لم يكن عنده العلوم المناسبة كيف يحصل له المطلوب وهذا يشبه الجهل بالجهة التي فيها
الصورة المطلوبة وهذه هي الاسباب المانعة لادراك الحقائق ثم ان العلوم التي ليست ضرورية
انما يحصل في القلب تارة بالاكتساب بطريق الاستدلال والتعليم ويسمى اعتبارا واستبصارا ويختص
بالعلماء والحكماء وتارة يهجم على القلب كانه القي فيه من حيث لا يدري سواء كان عقيب طلب وشوق
او لا وسواء كان مع الاطلاع على السبب الذي منه استفيد ذلك العلم او لا فانه قد يكون بمشاهدة
الملك الملقي في القلب وسماع حديثه وقد يكون بمجرد السماع من غير مشاهدة وقد يكون
بنفثه في الروع من غير سماع بل يكتب في القلب كتابة ويسمى الهاما وقد يكون ذلك في النوم كما
يكون في اليقظة والمشاهدة يختص بالانبياء والرسل ويخص باسم الوحي عرفا وغيرها قد يكون لغيرهم
كما ان الحجاب بين المرآة والصور يزال تارة بتحريك اليد المنحرفة وتارة بهبوب الريح بحركته فكذلك تنفتح
العلوم بالتعلم الالهي الا ان قد يكون بقوة فكرية المنحرفة في تجريد الصور عن الغواشي والاثقال

من لوحها الى القلب وقد تهب رياح الالطاف الالهية فتكشف الحجب والغواشي عن عين البصيرة فيتجلى
فيها بعض ما هو مثبت في اللوح الاعلى فيكون تارة عند المنام فيظهر بما سيكون في المستقبل وتارة يتم
بتقشع الحجاب بلطف خفي من الله فيلمع في القلب من وراء ستر الغيب شيء من غرائب اسرار
الملكوت في اليقظة فربما يدوم وربما يكون كالبرق الخاطف ودوامه في غاية الندرة فلم يفارق
الالهام وحديث الملك الاكتساب في العلم ولا في محله ولا في سببه ولكن يفارقه في طريقة زوال
الحجاب بحيث لم يفارق الوحي الالهام والحديث في شيء من ذلك بل في شدة الوضوح والنورية
ومشاهدة الملك المفيد للعلم والكل مشترك في انها بواسطة الملك الذي هو القلم كما قال عز وجل
علم بالقلم ولعله اشير الى هذه المراتب الثلث في قوله سبحانه وما كان لبشر ان يكلمه الله
الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحي باذنه ما يشاء قال بعض العلماء السر في اطلاع النبي
على الملك الموحي دون غيره انه لما استقل روحه لصفاته الوقت المعهودية التامة وزالت عنه غشاوة
الطبيعة ورين المعصية وكانت نفسه قدسية شديدة القوى قوية الانارة لما تحتها لم تشغلها جهة
فوقها عن جهة تحتها فتضبط الطرفين وتسع الجانبين ولا يستغرقها جهتها الباطن عن جهتها
الظاهر فاذا توجهت الى الافق الاعلى وتلقت انوار المعلومات بلا تعليم بشري من الله يتعدى تأثيرها
الى قواها وتتمثل صورة ما شاهدها لروحها البشري في الظاهر الكون فتتمثل للحواس الظاهرة سيما
السمع والبصر لكونهما اشرف الحواس الظاهرة والطفهما فترى شخصا محسوسا في غاية الحسن ويسمع كلاما
منظوما في غاية الجودة والفصاحة او يرى صحيفة مكتوبة فالشخص هو الملك النازل الحامل للوحي الالهي
والكلام هو كلام الله والكتاب كتابه وقد ينزل كل منها من عالم الامر بالقول القضائي من جانب
الحقيقة وصورته الاصلية الى عالم الخلق الكتابي القدري في احسن صورة واجمل كسوة كتمثل جبرئيل
لنبينا صلى الله عليه وآله في صورة دحية بن خليفة الكلبي الذي كان احسن اهل زمانه ولعله ما رآه في صورته الحقيقية

الا مرتين وذلک انه صلعم سأله ان يريه نفسه على صورته فواعده ذلک بحراء فطلع له جبرئيل ع فسد
الافق من المشرق الى المغرب وفي رواية كان له ستمائة جناح ورآه مرة اخرى على صورته ليلة
المعراج عند سدرة المنتهى **كلمة** فيها اشارة الى سادة الانبياء والاوصياء واصول الشرائع ع
وفي الكافي عن الصادق ع سادة النبيين والمرسلين خمسة وهم اولو العزم من الرسل وعليهم دارت
الرحى نوح وابراهيم وموسى وعيسى ومحمد صلوات الله عليهم وآله وعلى جميع الانبياء وفي رواية قيل
كيف صاروا اولو العزم قال لان نوحا بعث بكتاب وشريعة وكل من جاء بعد نوح اخذ بكتاب
نوح وشريعته ومنهاجه حتى جاء ابراهيم ع بالصحف وبعزيمة ترک كتاب نوح لا كفرا به وكل من جاء بعد
ابراهيم اخذ بشريعة ابراهيم ع ومنهاجه وبالصحف حتى جاء موسى ع بالتورية وبعزيمة ترک الصحف
وكل نبي جاء بعد موسى ع اخذ بالتورية وشريعته ومنهاجه حتى جاء المسيح ع بالانجيل وبعزيمة
ترک شريعة موسى ومنهاجه فكل نبي جاء بعد المسيح اخذ بشريعته ومنهاجه حتى جاء محمد صلعم وسلم
جاء بالقرآن وبشريعته ومنهاجه فحلاله حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة فهؤلاء
اولوا العزم من الرسل ع وفيه عنه ع قال ان الله اعطى محمدا ص شرائع نوح وابراهيم و
موسى وعيسى عليهم السلم التوحيد والاخلاص وخلع الانداد والفطرة الحنيفية السمحة لا رهبانية و
لا سياحة احل فيها الطيبات وحرم فيها الخبائث ووضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم
ثم افترض عليه فيها الصلوة والزكوة والصيام والحج والامر بالمعروف والنهي عن المنكر والحلال و
الحرام والمواريث والحدود والفرائض والجهاد في سبيل الله وزاده الوضوء وفضله بفاتحة الكتاب و
بخواتيم سورة البقرة والمفصل واحل له المغنم والفيء ونصره بالرعب وجعل له الارض مسجدا وطهورا وارسله
كافة الى الابيض والاسود والجن والانس واعطاه الجزية واسر المشركين وفداهم ثم كلف ما لم يكلف
احد من الانبياء وانزل عليه سيف من السماء في غير غمد وقيل له فقاتل في سبيل الله لا تكلف الا نفسك

شريعه ومنهاج

وفيه عنه ع ان الله ادب نبيه فاحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال انك لعلى خلق عظيم ثم
فوض اليه امر الدين والامة ليسوس عباده فقال ع ما آتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه
فانتهوا وان رسول الله ص كان مسددا موفقا مؤيدا بروح القدس لا يزل ولا يخطئ في شيء مما يسوس
به الخلق فتأدب بآداب الله ثم ذكر عليه السلم ما سن رسول الله ص واضاف الى الشرائع وما حرم و
عاف وكره ثم رخص فيه قال فاجازه الله ع ذلک كله فوافق امر رسول الله ص امر الله ونهيه نهي الله و
وجب على العباد التسليم له وزاد في رواية فما فوض الى رسول الله ص فقد فوضه الينا **شعر** ستاره بدرخشيد
وماه مجلس شد دل رميده ما را انيس و مونس شد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه
مسئله آموز صد مدرس شد وفيه عنه ع قال ما جاء به علي ع آخذ به وما نهى عنه انتهي عنه جرى له من الفضل مثل
ما جرى لمحمد ص ولمحمد ص الفضل على جميع ما خلق الله المتعقب عليه في شيء من احكامه كالمتعقب على الله وعلى
رسوله والراد عليه في صغيرة او كبيرة على حد الشرک بالله وكان امير المؤمنين ع باب الله الذي
لا يؤتى الا منه وسبيله الذي من سلک بغيره هلک وكذلک يجري لائمة الهدى واحدا واحدا جعلهم الله
اركان الارض ان تميد باهلها وحجته البالغة على من فوق الارض ومن تحت الثرى وكان امير المؤمنين ع
كثيرا ما يقول انا قسيم الله بين الجنة والنار وانا الفاروق الاكبر وانا صاحب العصا والميسم ولقد اقرت
لي جميع الملائكة والروح والرسل بمثل ما اقروا به لمحمد ص ولقد حملت على مثل حمولته وهي حمولة الرب وان
رسول الله ص يدعى فيكسى وادعى واكسى ويستنطق واستنطق فانطق على حد منطقه ولقد اعطيت خصالا
ما سبقني اليها احد قبلي علمت المنايا والبلايا والانساب وفصل الخطاب فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب
عني ما غاب عني ابشر باذن الله واؤدي عنه كل ذلک من الله مكنني فيه بعلمه اقول المتعقب الطاعن والمعترض
وانما كان علي ع قسيم الله بين الجنة والنار لان حبه موجب للجنة وبغضه موجب للنار فبه يفترق اهل
الفريقان وبه يتميزان ولذا ورد عنهم عليهم السلم وانما كان الفاروق الاكبر لانه به يفرق بين الحق والباطل

مبادی ع

واهلها والعصا عصا موسى التي صارت اليه من شعيب والى شعيب من آدم يلين عنده ويقدر بها على
ما قدر عليه موسى والميسم بالكسر المكواة لما كان حبه وبغضه ع يميز المؤمن من المنافق فكانه كان يسم
على جباه المنافقين بكية النفاق والحمولة بالضم الاحمال يعني كلفني الله بمثل ما كلف محمدا من اعباء
التبليغ والهداية وهي حمولة الرب اي الاحمال التي وردت من الله سبحانه لتربية الناس وتكميلهم والدعوة
ليشبه ان يكون كناية عن الامر بالاقبال الذي ورد بيانه في حديث العقل والجهل وهو السير الى الله سبحانه
العود والكسوة كناية عن تغشيهما بنور الجبار وغفران [illegible] الجليل الغفار والجلال والجمال
الواحد القهار كما ورد في الحديث النبوي علي ع ممسوس في ذات الله **بيت** [illegible] خيال تو گشتم
[illegible] رفتم آهسته آهسته قال بعض العارفين اذا تجلى الله سبحانه بذاته
لاحد يرى كل الذوات والصفات والافعال متلاشية في اشعة ذاته وصفاته وافعاله ويجد نفسه
مع جميع المخلوقات كانها مدبرة لها وهي اعضاؤها لا يلم باحد منها شيء الا ويراه ملما به ويرى ذاته الذات
الواحدة وصفته صفتها وفعله فعلها لاستهلاكه بالكلية في عين التوحيد وليس للانسان وراء هذه
الرتبة مقام في التوحيد ولما انجذب بصيرة الروح الى مشاهدة جمال الذات استتر نور العقل الفارق
بين الاشياء في غلبة نور الذات القديمة وارتفع التمييز بين القدم والحدوث لزهوق الباطل عند مجيء
الحق **بيت** عشق بگرفت مرا از خود و بگذشت [illegible] شدند و چشمانم داوند وقد نقل
كلام هذا الحق في الاجمة من [illegible] السر [illegible] امير المؤمنين
ع في خطبة البيان وفي خطبة المسمومة بالطتنجية وغيرهما [illegible] كقوله ع انا آدم الاول انا
نوح الاول انا آية الجبار انا حقيقة الاسرار انا مورق الاشجار انا مونع الثمار انا مفجر العيون انا مجري
الانهار [illegible] انا ذلک النور الذي اقتبس موسى منه الهدى انا صاحب الصور انا مخرج من في القبور
انا صاحب يوم النشور انا صاحب نوح ومنجيه انا صاحب ايوب المبتلى وشافيه انا اقمت السموات

المكواة داغ كردن

بامري الى اخر ما قال في امثال ذلک صلوات الله وسلامه عليه **غزل** الا اي طوطي گوياي اسرار مبادا
خاليت شکر ز منقار سرت سبز و دلت خوش باد جاويد که خوش نقشي نمودي از خط يار سخن سر
بسته گفتي با حريفان خدا را زين معما پرده بردار بروي ما زن از ساغر گلابي که خواب آلوده
ايم اي بخت بيدار خرد هر چند نقد کاينات است چه سنجد پيش عشق کيميا کار سکندر را نمي‌بخشند
آبي بزور و زر ميسر نيست اين کار بيا و حال اهل درد بشنو بلفظ اندک و معني بسيار **كلمة**
فيها اشارة الى ان افضل الخلايق بعد نبينا ص اوصياؤه الاثنا عشر سلام الله عليهم قال ص انا سيد ولد
آدم ولا فخر وقال آدم ع ومن دونه تحت لوائي ولا واسطة بينه وبين الله عز وجل وقال اول ما خلق الله
نوري وقد خاطبه الله سبحانه بقوله لولاک لما خلقت الافلاک وفي الكافي عن الكاظم ع قال لم يبعث الله
رسولا الا بنبوة محمد ص ووصية علي عليهما السلم وعن الباقر ع ان في السماء سبعين صفا من الملائكة لو
جمع اهل الارض كلهم يحصون عدد كل صف منهم ما احصوهم وانهم ليدينون بولايتنا وعن الصادق ع
قال [illegible] نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة و
مفاتيح الحكمة ومعدن العلم ومختلف الملائكة وموضع سر الله ونحن وديعة الله في عباده ونحن حرم الله
الاكبر ونحن ذمة الله ونحن عهد الله فمن وفى بعهدنا فقد وفى بعهد الله ومن خفرنا فقد خفر ذمة الله وفي رواية
بعبادتنا عبد الله ولولا نحن ما عبد الله و در اخبار بسيار وارد شده [illegible]
والحق [illegible] امير المؤمنين وسيد المتقين و مطلوب الطالبين [illegible]
سپهر امامت و سلطان سرير کرامت واقف [illegible] عارف معارج [illegible] منبع عيون
مشاهده و مجمع [illegible] مظهر [illegible]
مرکز دائره سيادت قطب فلک سعادت شمع [illegible]
صاحب [illegible] سيد البشر آينه اسماء و صفات الهي لايق رتبه خلافت [illegible]

ب
لح
رشيد

مولاه فعلی مولاه المقصود من نقض ما انجبته ولکن الیه انتجاه سلام الله علیه وعلی اهل البیت فی الموقف السابع
بیت تویی ان گوهر پاکیزه که در عالم ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک روی ابن المغازلی
الشافعی فی کتاب المناقب عن سلمان رضی الله عنه قال سمعت حبیبی المصطفی صلعم یقول انا وعلی
نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام
فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا
وجزء علی وکذا روی احمد بن حنبل وابن ابی لیلی فی کتاب الفردوس وفی منهج المحقیق عن ابن جابر
یرفعه الی عبد جابر بن عبد الله الانصاری قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان الله عز وجل خلقنی وخلق
علیا وفاطمة والحسن والحسین من نور واحد فعصر ذلک النور عصرة فخرج منه شیعتنا فسبحنا فسبحوا
وقدسنا فقدسوا وهللنا فهللوا ومجدنا فمجدوا ووحدنا فوحدوا ثم خلق السموات والارض
وخلق الملائکة مائة عام لا تعرف تسبیحا ولا تقدیسا فسبحنا فسبحت شیعتنا فسبحت الملائکة و
کذلک البواقی فنحن الموحدون حیث لا موحد غیرنا وحقیق علی الله عز وجل کما اختصنا ان یرفعنا وشیعتنا
فی اعلی علیین ان الله اصطفانا واصطفی شیعتنا من قبل ان نکون اجساما فدعانا فاجبنا فغفر
لنا ولشیعتنا من قبل ان نستغفر الله عز وجل وفیها المقصود ثم غزل بیشتر ز افلاک شور
عشق در سر داشتم بیشتر ز املاک تسبیح تو از بر داشتم پیشتر زان کز من فرمان تو اید در
سر برگ از شهر یار تو زیور داشتم پیش از ان ما امید در بزم تو مطرب غلام پیش از ان
بهرام بهرت تو خنجر داشتم که ز کیوان بود وانه بر جیس بیار از بهرام نام که جوارث تخت و از فر تو
افسر داشتم بیشتر از تیر و بر و خامه شد برات حرف قدرت من نوشتم گلک و دفتر داشتم
ورووی الصدوق ره باسناده الی ابی الحسن الرضا عن ابیه عن ابائه علیهم السلام قال قال رسول
الله صلی الله علیه واله انا سید من خلق الله عز وجل وانا خیر من جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحملة العرش وجمیع

ملائکة
الله المقربین وانبیاء الله المرسلین وانا صاحب الشفاعة والحوض الشریف وانا وعلی ابوا هذه الامة
من عرفنا فقد عرف الله ومن انکرنا فقد انکر الله عز وجل ومن علی سبطا بنی سیدا شباب اهل الجنة الحسن و
الحسین ومن ولد الحسین ائمة تسعة طاعتهم طاعتی ومعصیتهم معصیتی وتاسعهم قائمهم ومهدیهم ونحن سواء ایة اول
والفضل لک بعدی یا علی وفاطمة من ذلک وان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ثم قال فی کلام ان الله
خلق آدم واودعنا صلبه وامر الملائکة بالسجود له تعظیما لنا واکراما وکان سجودهم لله عز وجل عبودیة ولآدم اکراما
وطاعة لکوننا فی صلبه فکیف لا نکون افضل من الملائکة وقد سجدوا لآدم کلهم اجمعون بیت ملک صد
سجده آدم زیان بر کس تو نیت کرد که در ظهور تو جبرئیل یافت پیش از قدر انسانی وعنه صلعم انه قال
یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا الارض ولا السماء وعن الصادق ع قال
ان الله خلق من نور عظمته ثم صور خلقنا من طینته مخزونة مکنونة من تحت العرش فاسکن ذلک النور فیه
فکنا نحن خلقا وبشرا نورانیین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا نصیب الا الانبیاء والمرسلین ولذلک
صرنا نحن وهم الناس وسایر الناس همج للنار والی النار ثم ثم غب انی شعر سالک راه فنی بیا
نور هدی زما طلب نور بصیرت از خدا حضرت مصطفی طلب است سفینه نجات حضرت و ناخدا
خدا دست بری سفینه زن دامن ناخدا طلب دم بدم گوش هوش میفکند ای گروه
معرفت الطلب کن از برکات ما طلب خسته جهل را بگو هر زه مکرو و کو بکو از بر ما شفا بجو
از در ما دوا طلب مقبل ما تو را بیا از در ما بر تو را حاجت عا بیا از دم ما دعا طلب و
الاخبار فی کراماتهم علیهم السلام من الاخبار بالاخبار الغیبات والموتة بمنطق الطیر وجمیع اللغات و
ابرا جمیع الامراض المزمنة واحیاء الاموات وسایر المعجزات وخوارق العادات یتجاوز عن
حد الحصر والاحصاء وهی مذکورة فی کتب الخاصة والعامة وقد انتجها شرفنا مناقب ابن ابی الحدید ودلائل
الحمیری وفرائد السمطین وغیرها وعن الصادق ع قال اجعلوا لنا ربا نؤب الیه ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم

وعن امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم فان البحر لا ینزف
وسر الغیب لا یعرف وکلمة الله لا توصف وقال کم اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریة وروی
انه وجد بخط مولانا ابی محمد العسکری ع ما صورته قد صعدنا ذری الحقائق باقدام النبوة والولایة
ونورنا سبع طبقات اعلام الفتوی بالهدایة فنحن لیوث الوغی وغیوث الندی وطعناء البدر وفینا السیف
والقلم فی العاجل ولواء الحمد فی الآجل والسباط خلفاء الدین وخلفاء النبیین ومصابیح الامم ومفاتیح
الکرم فالکلیم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس فی جنان الصاقورة ذاق
من حدائقنا الباکورة وشیعتنا الفئة الناجیة والفرقة الزاکیة صاروا لنا ردءا وصونا وعلی الظلمة
البا وعونا وسینفجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی النیران لتمام الم وطه والطواسین وهذا الکتاب
ذرة من جبل الرحمة وقطرة من بحر الحکمة کتب الحسن بن علی العسکری فی سنة اربع وخمسین ومائتین
شعر بهشت دیده اید روی ایشان دماغ اسوده دارد بوی ایشان شکوفه شکلی و نسیم
جهنم از گرا بر دیگر کیسوی ایشان چه خضرت گر سر آب حیات است بگو زنگی چو جعد
اب از جوی ایشان بگفتار ازبش لوخوش دلم از خوش ایشان وگفتگوی ایشان کلمة
بها تبین ان الحجة بما یعرف الامام من معرفة العلم والموثقة بالحجاج الی الناس الجواب عن مسائلهم
علی وفق مرادهم وبافواله الحکیمة وافعاله الکریمة وباخلاقه الحمیدة ومقاماته المشهورة وفضائله الحمیدة
واما العوام فبالبینة والمعجزة ومع ذلک کله فالنص علیه من الله لا بد منه وذلک لان صفاته وکمالاته امور
خفیة لا یطلع علیها الا الله سبحانه ادری الآیة قال قائمنا علیه السلام فی قوله سبحانه واختار موسی سبعین
رجلا لمیقاتنا فی کلام طویل فلما وجدنا اختیار من اصطفاه الله للنبوة یقع علی الافسد دون الاصلح وهو
یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان لا اختیار الا لمن یعلم ما تخفی الصدور وما تکن الضمائر الحدیث وعن السجاد ع
قال الامام منا لا یکون الا معصوما ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة فتعرف فلذلک لا یکون الا منصوصا ومن غیره

طائفة من الاغیار تقلید الشیاطین الانس اخذا عامنهم ان خلافة ابی بکر ثبتت باجماع الناس علی الحق
من الضلال بان رسول الله تطلاق فی غایة الوضوح اون له اول سکة من المدس ثم ان اتفاق العشرون
العشرین عام بالمدینة قحبهم الی ذلک او تقلیدهم لهم لا یخفی بوجه من الوجوه فضلا عن العدد الکثیر و
الجم الغفیر اصحاب الاغراض الفاسدة والاهواء الکاسدة والسلائق المختلفة والعقول المتباینة قال الله
کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل
معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه وما اختلف فیه الا الذین
اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما
اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم واما اتفاق
اهل الملل والنحل فی العدد المتطاول علی ملتهم وعلی انهم فلیس عن البصیرة ومعرفة بل انما ذلک الا من
فی جبلتهم من تقلید الاباء والاسلاف والالف والعادة واغیره کما قالوا انا وجدنا اباءنا علی
امة وانا علی آثارهم مقتدون ولکل امر منتهی ولا یخلو من تنازع فیه واختلاف کما تری من ابناء
الاعصار ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم وذلک لان الا شیاء الا انه مختلفة
من هناک صدر الاختلاف بین الضارون النافع والمورث المذل والفائق من الباطل ولکل الافراد
این الحرارة من البرودة والرطوبة من الیبوسة والنور من الظلمة الی غیر ذلک ولذلک اداد الاختلاف فی خلیفة
رسول الله صلعم حیث اسروا النفاق فی صدورهم بالغلبة والقهر طلب للریاسات ونبذ العهود والمکان
والا ربع المشترک المقالة الثامنة فی تفرق هذه الامة بعد نبیها الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین
صدقوا ولیعلمن الکاذبین کلمة فیها اشارة ان النفاق طائفة من الصحابة فی زمان النبی صلعم
وارتدادهم بعده لا شک فیه انه کان فی زمان رسول الله صلعم من الصحابة طائفة یبطنون الکفر ویظهرون

الاسلام كما اخبر الله سبحانه عنهم ووصفهم بها ووصفهم في غير موضع من القرآن وقال الله عز وجل وممن حولكم
من الاعراب منافقون ومن اهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم
سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم وقال الله سبحانه ام حسب الذين في
قلوبهم مرض ان لن يخرج الله اضغانهم وقال عز وعلا واذا ما انزلت سورة
نظر بعضهم الى بعض هل يريكم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم وقال عز وجل
ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين يخادعون
الله والذين امنوا وما يخدعون الا انفسهم الى غير الآيات والقرآن مملو من ذكرهم و
روى الحميدي في الجمع بين الصحيحين في مسند حذيفة انه قال قال النبي صلعم في اصحابي اثنا عشر منافقا منهم
ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط واربعة لا احفظ ما قال فيهم ومما يدل على ذلك دلالة
واضحة ما ثبت ان النبي صلعم لما اخذ البيعة لامير المؤمنين عم من الناس يوم الغدير وامرهم بالتسليم عليه بامرة
المسلمين فسلموا عليه طوعا وكرها وهنئوا عليا وحنقا استولت عليهم ثائرة الحسد والنفاق والغرض
الا انكار [illegible] فقصد جماعة منهم قتل النبي صلعم وافتعلوا لذلك حيلة فلم يظفروا بما يشتهونه وقصة
عقبة الهرشى والدباب [illegible] مشهورة وفي كتب [illegible] مسطورة فبعد ذلك تعاقدوا على صرف
الامر عن اهل بيته بعده وكتبوا لذلك كتابا وتعاهدوا عليه وكانت بواطنهم مشحونة بعداوته وعداوة اهل
بيته كما اشير اليه في [illegible] تبليغ الوصية بقوله عز وجل والله يعصمك من الناس وكان يبدو من افواههم
البغضاء احيانا وكان ما في صدورهم اكبر ثم لما مرض النبي صلعم وامرهم بخروجهم مع جيش اسامة فتخلفوا عنه
طمعا في الامارة وكانوا يقولون [illegible] وينتظرون الخبر عن عائشة وكان النبي صلعم لا يقدر على الخروج الى
الصلوة في مرضه امر امير المؤمنين عم ان يصلي بالناس فكان يصلي بهم فشغل [illegible] وقد ثقل ورأسه
في حجره فاتاه بلال يؤذنه بالصلوة فقال يا بلال ليصل بالناس بعضهم فاني مشغول بنفسي فقالت عائشة

مروا ابا بكر ليصلي بهم وقالت حفصة مروا عمر ليصلي بهم فلما سمع كلامهما ورأى حرص كل واحدة على تقديم
ابيها قال [illegible] ثم اغمي عليه فقالت عائشة لبلال ان رسول الله صلعم قد اغمي عليه ورسول
الله صلعم لا يقدر على مفارقته فمر ابا بكر ليصلي بالناس فظن بلال انه امر النبي صلعم فلما افاق وسمع تكبير
ابي بكر فقال اسندوني واخرجوني الى المسجد فقد نزلت والله في الاسلام فتنة ليست بهينة ثم نظر
الى عائشة وحفصة نظرة المغضب وقال انكن كصويحبات يوسف ثم [illegible] على علي و
[illegible] والفضل بن عباس ورجلاه تخطان الارض من الضعف فنحى ابا بكر عن المحراب وصلى بالناس
جالسا ثم اكد في تنفيذ الجيش ولعن المتخلف [illegible] عمر [illegible] ويأبى ما اراد من تأكيد الوصية
بالكتاب كما رووا في صحاحهم انه صلعم قال ائتوني بدواة وبياض اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدا و
في رواية لا تزيغون [illegible] الامر واذكر لكم من المستحق لهذا الامر فقام [illegible] ليأتي بالدواة والبياض
فقال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر وفي رواية ليهذي حسبنا كتاب الله فلما اكثروا [illegible] فتنازعوا عنده فقال [illegible]
القول ما قاله النبي صلعم فقربوا اليه كي يكتب لكم وقال قائل القول ما قاله عمر فلما [illegible]
كثر اللغط والاختلاف قال النبي صلعم قوموا عني لا ينبغي عندي تنازع وفي رواية عن عمر انه قال كان يريد
ان يصرح باسمه فمنعت [illegible] رواه عنه [illegible] منهم [illegible] الى الحديد وما من الظالمين ب
بعيد ثم لما مضى صلعم اشتغل [illegible] بتجهيزه والتعزية [illegible] واشتغلوا بتهيئة اسباب الامارة لانفسهم ونبذ ذوي
الاحقاد على سيد الاوصياء والذين كانوا اكابر [illegible] اخو فاتح سيفه وقتاله يوم ان قتل اباءهم وابناءهم
في [illegible] العقود بعد تلك المصاحبة واوعدوا الناس على [illegible] و
[illegible] رسول الله [illegible]
والايام [illegible] في عبادة الاصنام [illegible] الى [illegible] بالخدايع والحيل والمحالات من ارباب
الدهن [illegible] الذين مردوا على النفاق [illegible] وقالوا امنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ثم تنازعوا [illegible]

دار [illegible] اصواتهم وقال بعضهم لبعض منا امير ومنكم امير [illegible] سيوفهم ثم بعد ذلك كلهم
سموا اجماعا وكان امير المؤمنين عم مشغولا بتجهيز رسول الله صلعم فلما فرغ [illegible] بعد ما احكموا الامر
لانفسهم ثم اظهروا ما في نفوسهم ما كان كامنا فيها من عداوة ذوي القربى الذين كانت مودتهم اجر الرسالة
فلم يستطيعوا ان يكتموا العداوة في صدورهم فكانت تبدو منهم في افواههم وما تخفي صدورهم اكبر
لهم [illegible] **شعر** صوفي نهاد دام و سر حقه باز كرد | بنياد مكر با فلك حقه باز كرد | بازى [illegible]
[illegible] در كلاه | زيرا كه عرض شعبده با اهل راز كرد | فردا كه پيشگاه حقيقت شود پديد | شرمنده رهروى كه
[illegible] | اى دل بيا كه ما به پناه خدا رويم | [illegible] بل
كانت الكلمة [illegible] لما وقع [illegible] على ان الخليفة في الحقيقة ما كان في زمن خلافة [illegible]
الامر كانت الخلافة حقه [illegible] اكثر [illegible] على وجهه عم حتى ان الثلاثة كانوا يرجعون اليه اكثر المسائل
الدينية التي كانوا يسئلون فيها وفي كيفية تسخير البلاد وسياسة العباد وساير كليات الامور
لجهلهم بها وعجزهم عنها [illegible] الخلافة ما فات كما قال عز وجل يريدون ان يطفئوا
نور الله بافواههم ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون **بيت** [illegible]
[illegible] **كلمة** [illegible] حقيقة امر الخلافة [illegible]
[illegible] قاطع بر خلافت اول [illegible] الجمهور [illegible]
[illegible] كه بسيارى از صحابه بيعت نكرده اند بلكه [illegible] واجلة اصحاب [illegible] اجماع زور
وحلقه بيعت [illegible] علي واولاده عليهم السلم وكعمه العباس وابنائه واسامة
بن زيد والزبير [illegible] الصحابة الكبار كسلمان وابي ذر ومقداد وحذيفة بن اليمان وابي بريدة
الاسلمي وابي بن كعب وخزيمة بن ثابت ذي الشهادتين وابي الهيثم بن التيهان وسهل بن حنيف واخيه
عثمان وابي ايوب الانصاري وجابر بن عبد الله الانصاري و[illegible] سعيد وسعد بن عبادة وقيس بن سعد

الى غير ذلك وقد ذكر [illegible] ثمانية عشر رجلا منهم [illegible] و از بعضى بوعيد و تهديد
بيعت گرفتند و [illegible] بعضى را [illegible] باقى مانده اند الى يوم الدين چنانكه در كتب اهل [illegible]
[illegible] مسطور است ونيز نزاع ميان انصار [illegible] منا امير ومنكم امير [illegible]
اگر بر حق ميبودند [illegible] اهل النفاق [illegible] ونفاق [illegible]
عقلا ونقلا كه [illegible] تبليغ ما انزل اليه [illegible]
[illegible]
است كه آنحضرت كمال شفقت ورافت [illegible]
[illegible] حتى [illegible] الخلاء [illegible]
حضرت امام جعفر صادق عم نقل كرده كه ما من شئ يحتاج اليه احد من بني آدم الا وقد جرت به من الله و
من رسوله سنة [illegible] كدام عقل باور ميكند كه منصب خلافت كه باعث
ثبات اركان دين [illegible]
است حواله كرده باشند [illegible]
[illegible] علماى معتبر اهل سنت وروات ثقات ايشان حديث نص غدير خم را در نصب كردن امير المؤمنين عم
وبيعت گرفتن از ساير صحابه [illegible] آنحضرت [illegible] بتفصيل كه همه كس شنيده و نقل كرده
[illegible]
في مناقبه عن ابي ذر الغفاري قال قال رسول الله صلعم من ناصب عليا الخلافة بعدي فهو كافر ومن شك [illegible]
[illegible]
لن تضلوا بعدي كتاب الله وعترتي اهل بيتي وفي لفظ اني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا
[illegible] مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق **شعر** حافظ

ازدادت مودة ومحبة الاكثر له ورثه من نسب ومادم بهر دنيا دم والله قد ثبت عندنا وعندهم حقيقة
هذا الامر لما في از عندنا ورووه في كتبهم من سبقه جهاده وعظم بلائه في وقايع الرسول صلعم وعدم
توقع احد وحسنه في غزواته وسبقه عنه … وزكاته وسببه اخلاصه للرسول وتربيته اياه مذ صباه الى الصبا
الى ان فلقه بعده ورجوع الصحابة في اكثر الوقايع اليه واستنادها افضلهم في جمع العلوم اليه وكونه اكثرهم كفا
واكملهم زهدا واجهدهم عبادة واعظمهم حلما واوفرهم علما واحسنهم خلقا واطلقهم وجها واقدمهم
ايمانا وافصحهم لسانا واصدقهم قولا واقلهم كلاما واصوبهم منطقا واشجعهم قلبا واشدهم يقينا واحسنهم
عملا واكرمهم فضالا واتقاهم لله واعظمهم عناء وارفعهم درجة واشرفهم منزلة واحكمهم حكمة واسدهم
رايا واقضاهم قضاء واشدهم حياء واعلاهم همة واشهاهم واقواهم عزما وجزما وارفعهم نسبا
واكثرهم حرصا على … واحفظهم لكتاب الله ومواقع تنزيله واعلمهم بتفسيره
وتاويله ولما ثبت من اخباره بالغيب مرارا واستجابة دعائه كثيرا وظهور المعجزات عنه مرة بعد اخرى كرد
الشمس واحياء الميت ومكالمة الثعبان والحيتان والسلام عليه بالاكوان ولما ظهر من اختصاصه بالقرابة
والاخوة ولما علم من وجوب محبته والقربة ومساواته الانبياء ومواساته للرسول وحضرة … والمنزلة له في
الغدير وحديث الكسا في اية المباهلة والتطهير واختصاصه بسورة هل اتى وكثير من الايات التي لا تحصى والعلم
كما في نزول اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي حين اعطى الخاتم في الركوع والنجوى …
اعطائه الراية يوم خيبر بعد انهزام ابي بكر وعمر وثانيا اياه … عن حب الله ورسوله
بروحانية الباب والقائه … الاداب … على الفراش ليلة الغار وارتقائه كتف الرسول
لالقاء الاصنام … من الاسرار … اياه … من الافق الاعلى …
المباهلة به وبزوجته وولديه … بركة فضل … تراب قدميه … ونوره … واحد و
سلمان واحد … حتى لو كان البحر مدادا والاشجار اقلاما

[illegible]

والنقل ان كان بيانه والملائكة حاسبين لما وردت في حق سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه وعلى ساير
الانبياء والاولياء وعباد الله الصالحين شعر كتاب فضل ترا آب بحر كافي نيست كه تر كني سر انگشت وصفحه بشمار
ولعمري لو لم يقع على نص بالخلافة لكانت فضائله الظاهرة ومناقبه الباهرة نصوصا مرجحة وبراهين قاطعة
فكيف وقد وقع ثم ان المطلوب … ومع احتياج الكل اليه واستغنائه عن الكل دليل على انه امام الكل
وسئل عن مدحه فقال ما اقول في رجل اخفت اعداؤه فضائله حسدا واخفاها اولياؤه خوفا وظهر ما بين
الكتمين ما ملأ الخافقين شعر … تا هر كس بيار ما رسد …
هزار نقد ببازار كائنات آرند يكي بسكه صاحب عيار ما نرسد هزار نقش برايد ز كلك صنع
يكي بدلپذيري نقش نگار ما نرسد وقد اخبر رسول الله صلعم عن ارتداد الصحابة …
انه قال ليردن علي الحوض رجال من اصحابي حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني فاقول اصحابي اصحابي
… فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك وارتدوا على ادبارهم
القهقرى وقد نبه الله سبحانه على ذلك بقوله عز وجل تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
الى قوله ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات و
لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولكن الله
يفعل ما يريد وكان هذا من ابتلاء الله تعالى اوليائه المخلصين وخواص عباده المؤمنين لينظر كيف
يعملون وعلى البلاء كيف يصبرون وفي الحديث النبوي ان البلاء موكل بالانبياء ثم الاولياء ثم الامثل
فالامثل شعر …
كلمة فيها اشارة الى ارتداد اكثر هذه الامة بعد نبيها والسبب في ذلك لما اختار الله عز وجل …
والخلافة والامارة من اختاره … البيعة … الغدير … الاوطان غلب على اراذل
العرب حب الرياسة والهوى واستحوذ عليهم ثائرة الحسد والبغضاء فعدوا الى الخلاف الاول

فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون فصاروا اصنافا صنف من اهل
التدليس والتلبيس من جنود ابليس وهم الذين اسسوا اركان هذه الضلالة وصنف من اهل الجهل
والتقليد قد شبه لهم الامر فدخلوا فيه على غير بصيرة … وكذا تقليد الشياطين …
كان في الجاهلية لا يفرق بين الناقة والجمل فكيف بين علي وبين ابي بكر وعمر وكان معهم
ملك العقول المستقيمة … عن الطريقة القويمة وصنف اتبعوا خوفا وتقية فارتد اكثر
الناس بسبب ارتداد الصحابة عن الدين وخرجوا عن زمرة المسلمين كسنة الله في الامم السابقين و
ذلك انه لما استتم الامر لابي بكر صعد المنبر فقام خطيبا فقام اليه اثنا عشر من المهاجرين والانصار
فانكروا عليه … وذكروه حديث يوم الغدير فقال ايها الناس اقيلوني اقيلوني فلست
بخيركم وعلي فيكم فقام اليه عمر وقال له … لا يلي هذا الامر احد غيرك فكان في جملة من
انكر عليه مالك بن نويرة حين دخل المدينة وراه على المنبر فتعجب … حديث يوم الغدير مع تلك
التاكيدات … من قبله فتنة اذ كانت له فضيلة وكان ممن يسمى في العرب … فارس
… فلما دخل الى اهله بعث اليه خالد بن الوليد في جيش لياخذ منه زكوة ماله … خالد … العهود و
المواثيق على ان لا يتعرض له بالمكروه فيعطيه الزكوة … مالك واصحابه … عليهم خالد و
اصحابه فقتلوهم غدرا ودخل بامرأته في ليلته … ثم استباح اهله
… ذلك … سلطنتهم الجائرة … كانت الناس يدخلون
تحت سلطان الملوك الجبابرة وما بقي … منه قليلون …
… سلمان وابوذر والمقداد … فقلت …
… ثم رجع … وفي رواية اخرى ثم اناب الناس بعد وكان اول من اناب … الانصاري
وعمار وابو عمرة وشتيره وكان … لم يعرف حق امير المؤمنين الا هؤلاء السبعة وباسناده عن ابي

المؤمنين عليه السلام قال ضاقت الارض بسبعة بهم ترزقون وبهم تنصرون وبهم تمطرون منهم سلمان الفارسي
والمقداد وابوذر وعمار وحذيفة رحمهم الله قال وانا امامهم ثم اخذوا في تغيير احكام الشريعة واحداث
البدع فيها فمنها ما غيروه لجهلهم بها ومنها ما بدلوه ليوافق اغراضهم ومنها ما احدثوه لجهلهم احداث
البدع وقد اشار امير المؤمنين عليه السلام الى بعض … وكان ابو بكر يقول ان لي شيطانا
يعتريني فاذا استقمت فاعينوني وان عصيت فجنبوني وكان عمر يقول كانت بيعة ابي بكر فلتة وقى
الله شرها ومن عاد الى مثلها فاقتلوه ثم جعل الخلافة بعده شورى بين ستة شهد لهم بانهم من اهل الجنة و
… ثم … منهم ثم بعد ذلك …
انفسهم … على حطام الدنيا حتى ال الامر … فقتل بعضهم بعضا …
… كما اخبر النبي صلعم لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض وكان …
اتفقوا على … خليفتهم عثمان وكانوا الى بين قاتل وخاذل وكانت …
ثم … امير المؤمنين عليه السلام مع طائفة … عثمان … وقد روى ان رسول
الله صلعم نص على عشرة من الصحابة بانهم من اهل الجنة وذكرهم باسمائهم وعد منهم … والطلحة وعثمان
وعليا مع … ان علي هو المقاتل للطلحة … فقتلا … الذين رووا
عن النبي صلعم انه قال اذا التقى المسلمان بسيفيهما فالقاتل والمقتول في النار … لانه
اراد قتل صاحبه ثم بعد ما … تشبثوا في فضائلهم … على فضيلته مع رواياتهم فيهم …
… الاختلاف … ثم …
… في زمان بني امية طمعا في الانتفاع … امير المؤمنين عليه السلام …
له وقد كذب على رسول الله صلعم في عهده … فقام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابة فمن
كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب عليه بعده ثم قال بعد كلام …

الضلال والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فى وجوه الاعمال وحملوهم على رقاب الناس فاكلوا
بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصم الله فقد روت طائفة من الائمة ان معاوية كان يبذل
الاموال لمن كان موثوقا به عند الناس من الصحابة ليضع حديثا فى فضل الخلفاء الثلثة او فى منقصة امير المومنين
ع ثم يرويه عن النبى ص على المنبر بمشهد من الناس او يرويه عاوره فى فضل على ع فى فضائلهم فقد روى ابن ابى الحديد
المعتزلى فى شرح نهج البلاغة عن ابى جعفر الاسكافى ان معوية بذل لسمرة بن جندب مائة الف درهم
حتى يروى ان هذه الاية نزلت فى على ع ومن الناس من يعجبك قوله فى الحيوة الدنيا الى
الاية وان الاية نزلت فى ابن ملجم عليه اللعنة ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات
الله فلم يقبل فبذل له مائتى الف فلم يقبل فبذل له ثلثمائة الف فلم يقبل فبذل اربعمائة الف فقبل
وفى الاحتجاج عن سليم بن قيس ان منادى معوية نادى ان برئت الذمة ممن روى حديثا من مناقب على ع وفضل
اهل بيته وكان اشد الناس بلية اهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة فاستعمل زياد بن ابيه وضم اليه
العراقين الكوفة والبصرة فجعل يتتبع الشيعة وهو بهم عارف يقتلهم تحت كل حجر ومدر واخافهم وقطع الايدى
والارجل وصلبهم فى جذوع النخل وسمل اعينهم وطردهم حتى نفوا عن العراق فلم يبق بها احد معروف
مشهور ثم افتدى الناس فى الروايات فى فضل عثمان ومعوية زورا على المنابر فى كل كورة ومسجد …
القوا ذلك على معلمى الكتاتيب فعلموا ذلك كما يعلمون القرآن وثبت على الصبيان فاجتمعت على ذلك
جماعتهم وصارت فى ايدى المتنسكين والمتدينين منهم الذين لا يستحلون الافتعال لمثلها فقبلوها ورووها
يرون انها حق ولو علموا انها باطلة ما رووها ولا تدينوا بها … لاعرضوا عن روايتها ولم يدينوا بها ولا بغضوا
من خالفها فصار الحق فى ذلك الزمان عندهم باطلا والباطل حقا والكذب صدقا والصدق كذبا و
لعمرى ان اكثر الامة انما ابتلوا بسوء اعمالهم … الصحابة … ولا استعملوا عقولهم ولا افكارهم ولكن انهم
اتوا من تقليد الجمهور واهل … ثم تركهم حيارى فى ظلمات … هلك فيها من هلك ونجى من

ان يتبعون الا الظن وما تهوى الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدى الله
ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم
الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها
خالدون روى انه وجد بخط مولانا ابى محمد العسكرى ع ما صورته اعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات
الكتاب ونسوا الله رب الارباب والنبى وساقى الكوثر فى مواقف الحساب ولظى الطامة الكبرى ونعيم
دار الثواب فنحن السنام الاعظم وفينا النبوة والولاية والكرم ونحن منار الهدى والعروة الوثقى والانبياء
كانوا يقتبسون من انوارنا ويقتفون آثارنا وسيظهر حجة الله على الخلق والسيف المسلول لاظهار
الحق وهذا خط الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على امير المومنين
شعر مژده اى دل كه مسيحا نفسى مى آيد كه ز انفاس خوشش بوى كسى مى آيد از غم هجر مكن ناله و فرياد كه من
زده ام فالى و فريادرسى مى آيد كلمة فيا هذا ان علة ضلال جمهور الامة عن نور الائمة ما رأوا
من الصحابة ما جرى وجرى بهم عامة الورى وغلب على الامر الاولون واستبهم الحق على الآخرين اعرض
الناس عن الثقلين وتاهوا فى بيداء ضلالتهم عن النجدين الا شرذمة من المومنين فكثروا بذلك سواد
… وعمهوا فى غمرتهم حينا … الامر الى ان تقمصها … المعتزلين بالجور
المستعملون لبس الحرير ولعب الطنابير … ذرية المصطفى المهديين … الملك …
العباس الى ان ملكوا … الارجاس … السيف الخراسانى كما ملكوا من قبلهم … فظلم
الثانى وكان العلم فى هذه المدة المتطاولة مكتوما واهله مظلوما لا سبيل الى اظهاره الا بتعمد و
المقارنة ثم خلف من بعدهم خلف غير عارفين الولاية ولا مصابيح الهداية لم يدروا ما صنعوا ومن اتخذ
معبودا الا طائفة … من اهل الاهواء وقوم مرائين من الجهلاء زعموا انهم من اهل الحق فانقطعوا فتبعوا
بالاراء وذلك لان جملة ما كان عندهم من حديث رسول الله ص فى الحلال والحرام والفرائض والاحكام

ليست الا من الائمة ع ما قالوه ولم يعلم ذلك فاذا نزلت حادثة ولم يكن فيها رواية فاتقوا فى استنباط
الحكم فيها بآرائهم من اصول وضعوها وقواعد اسسوها استنادا الى رواية كانت مع اختلاف المتن
وافتراء روسائهم ولما تواضعوا لترويج اهوائهم وبالجملة نقضوا العهدين ورفضوا الثقلين و
احدثوا فى العقائد بدعا ونحلوا فيها شيئا واخترعوا فى الاحكام اشياء حكموا فيها بالاراء وزادوا و
نقصوا فى التكاليف وصنفوا فيها تصانيف حتى كثر الاختلاف وخيف على بيضة الاسلام من شيوع
القول بالجزاف فمنعتهم ملوكهم من الاجتهاد … وحصروا المجتهد فى الاربعة واعتمد جمهورهم فى الاصول
على قول رجل يقال له ابو الحسن الاشعرى وكان يقول … الصفات الزائدة واثبات … الى
الى غير ذلك ثم لم … الناس … ولم يمنعوا … فى اهوائهم … الائمة
زمانا بعد … حتى آل الامر الى ما آل وكان فيهم وبين اظهرهم الائمة الحق الذين اقامهم الله مقام رسوله
واحدا بعد واحد من فضل الله عليهم ولطفه بنا وله الحمد اضعاف ما حمده الحامدون الى حين … اماما بعد
امام ظاهرا فينا وان كان مستورا على اعدائنا والى ان انقضى … النبوة النبوية …
… الاخر بعد غيبة سفراء الله فى تمام ثلثمائة … سنة وكان اصحابنا … فى هذه المدة
المديدة ياخذون العلوم الدينية ظاهرها وباطنها من معدنها بقدر قابليتهم ورغبتهم و…
الطيبات من قلوبهم والشراح من صدورهم … عن تقليد من لا يجوز تقليده و…
من حيرة الحيران وبلا انقضاء هذه المدة كانوا يرجعون الى الاصول الماخوذة عنهم المشتملة على اكثر ما
يحتاج اليه الناس حتى … لا يكون فيها حكم … عنهم عليهم السلم … والله الهادى
سبيل الصواب … اكثر امت بعد … ملاقات … كرديدند وبجاى اصحاب متعلق بحبل
سفينه ومودت حضرت امير المومنين وساير ائمه … عليهم السلام … با ائمه … را
شناختند ونصوص … را دانسته … رئيس ضلال را … وساير …

دلپذير كه از حد احصا متجاوز است كه ظاهر است … ان بود كه با آن رو … بعد از آنجا
با منو عالى در سليقه و جبلت … و اطوار مطابق … محبت دنيا … و اكثر مردم
ريشه شده وكم كسى يافت ميشود كه از آن عار باشد … سينه
مقدس ايشان … ساير حضرت سلام الله عليهم اجمعين علوم و اسرار … مطالب …
روشن … كه در دنيا نيز با اهل … محبت … اشتند چنانكه حضرت فرموده اند … فيحبوا
الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالملأ الاعلى … شراب محبت دنيا … كسان
… الى ان رغبت … بما … منها
اختلف ابنا دنيا … دنيا و افرت الجنس مع الجنس والى الجنس يميل
مثنوى …
كيف مال الناس الى … وخالف جمهوره … الى
… امين والحق هو ما قاله صلوات الله عليه حيث قال … وهذا كله من مقتضيات
جمال الجلال وكمال الجمال … شعر …
… كلمة … ان ارذل
المخلوقات … از انواع موجودات هر نوع كه شريف تر است تفاوت ميان
افراد آن نوع بيشتر است كما انه … الناس خيار العلما وشرار الناس شرار العلما …
كه اشرف انواع است بايد كه تفاوت ميان افراد او بيشتر باشد از انواع ديگر … بعضهم
اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا ويقول الكافر يا ليتنى كنت ترابا بلكه چنانكه …
اشرف موجودات ازين نوع است بايد كه اخس موجودات نيز ازين نوع باشد … در
مظهريت اسما … مظاهر اسم هادى اشرف و اكمل …

الف لام الف اشارت بمظاهر اسم مضل اخفی و ارذل افراد تواند بود چرا که ضلال از نتایج هدایت و مقابل
آنست امری موجود و شناسش بقدر شرف او پس هر خلیفه از خلفای حق که جهت هدایت خلق مبعوث
میشود از انبیاء و اوصیا شخصی بازاء او میباید که اضلال خلق کند از فراعنه و دجاجله و هر چند آن
امر اشرف باشد این مضل مقابل او اخفی و ارذل باشد و هر چند حقیت و بطلان طرفین بر عامه
پوشیده تر و بیکدیگر در ظاهر ایشان شبیه تر باشد اذیت و ملال از قبل عدو اله بیشتر باشد
لهذا پیغمبر ما ص از جاهلان و منکران ظاهر آن مقدار آزار نکشید که از منافقان صحابه و پیشوایان
او در زمان ما او ذیت آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین صلعم از سایر انبیا و اوصیا بیشتر
دکمال و سعادت نامه باید که شعار ایشان نیز در میان خلق اعلا و بیشتر باشند کثرت و تفوق شعار
و از اینجا تو ان دانست که فرعون و دجال این امت بحکم نتایج ملزومات اخفی و ارذل موجودات اند
جال ایشان در اسفل درکات جهنم است بجهت آنکه جان بیزدان در اعلا درجات علیین و بجهت آنکه آثار
هدایت ایشان در این امت تا قیام قیامت باقی است آثار اضلال این نیز تا آنجا باقی باشد و لهذا قال
الصادق ع ما من محنة و لا مصیبة ادخلت علی اهل البیت الا دخل فیها الی یوم القیمة و فی بصائر الدرجات عن امیر المؤمنین ع
قال ان الله تبارك خلف المؤمن علی اهله بالجابلقا و فی جابلقا سبعون الف امة لیس منها امة الا مثل هذه
الامة فی عصوا الله طرفة عین فما یعملون من عمل و لا یقولون قولا الا الدعاء علی الاولین و البرائة منهما
و الولایة لاهل بیت رسول الله صلعم و ام جمیع علمای مضلان این است که لعنت معنوی با آن دو پیرساند
با زاران علمای هر دو این امت اند که لعنت معنوی بر آن دو می رسانند **شعر** که سر که است این آب شیرین
اب شور در خلایق میرود تا نفخ صور در میان جوی کس همچو نار گس کنید او چراغ مصطفوی با شرار بولهبی
است **المقالة التاسعة** فی العلم و العمل قال الله تعالی یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات
کلمة فی تقسیم العلم و العمل و انه یا علی علم نفع و علم لا ینفع العلم علمان ... و هو نور یقذفه الله فی قلب من یشاء

ثبت اهل البیت ... و بحفظ السر و علامة التی ... دار الغرور و الانابة الی دار الخلود
و هو الافضل لانه المقصد الاقصی و علم ... بها و باطنها ... ذلك النور و هو العلم بالله
... و علامة الحلم و الصمت و تصدیق الفعل القول و هو الاقدم لانه الشرط
و منه العلم بالاحکام الشرعیة اذا اخذ من معدنه و اما ما دونه الکلام و التعمق فی فنون ... الا من
من العلم و الفقه فهو ... القلب و ... الله عز و جل و ... الکلم المزورة و دفع شبه
المعاندین و قد ورد ... ان الله ... المتقن ... الطاهر
و العلم المتقن لذاته ... الباطل و علم الحقیقة و الجرح بالحکمة و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و العلم
یکون علی ضمن مراتب الیقین و للیقین ثلث مراتب علم الیقین و هو ... علیه و عین الیقین
و هو شهوده ... و حق الیقین و هو الفناء فی الحق ... علما و شهودا و حالا و ...
اما مقدم که علم ظاهر دانند در نگرش ایشان مانند چراغند که خود را میسوزند و دیگران را افروزند و این طایفه
کم است که از محبت دنیا خالی باشند بلکه در این بلا دنیا آلوده شدند چرا که ایشان نه در آن شناخته اند و
نه اخرت ... همه ... باطن توان شناخت نه ظاهر پس هلا ... این قوم را ...
رهبری ... عوام بدایشان مهتدی شوند و بالعرض منتفع میکردند چنانکه حدیث آن آمده
یؤید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم و ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر اشاره بدان نمود و که
باشد که در میان ایشان کسی یافت شود که به پاکی طینت و پاکی سریره متصف باشد و کی ...
عوام تواند کرد و بدان مثاب و ماجور باشد دوم اما نند که علم باطن دانند لیکن ایشان مانند شمعی
اند که روشنائی آن از حوالی خود بیش نگذرد و از این طایفه نیز رهبری نیاید که چراکه بیش
از کلیم خود از آب بیرون نتوانند کشید بجهت آنکه علم باطن بی ظاهر وسعت و احاطت نتوانند داشت
بکمال نتوانند بود سیم اما نند که هم علم ظاهر دانند و هم علم باطن و مثل ایشان مثل آفتابست که عالم

را روشن تواند داشت و ایشانند که سزاوار رهنمائی و رهبری خلقند چه هر یکی از ایشان که شرق و غرب
عالم را فرا تواند رسید لیکن چون ایشان در صدد رهبری و پیشوائی در آیند خلق طبعی اهل ظاهر میکردند و از آنچه
ایشان از ... میکشند چرا که در این هنگام ایشان را نزد عامه ناچار جاه و عزتی روی میدهد و علمای
دیگر که اجازه رهنما اند مبتلا اند بدانکه دنیا معشوق ایشان است با دیگری باشد و سبب ...
ایشان نسبت بطایفه از جهال است ایشان در اقوال و افعال و عادات خالی از اهوال و ...
چون از عوام بدین مشتبهان مثال **بیت** عیب ما نیست گر نمی ... که در ... میان جنین ...
و اصول علم حکمت ... در زمان ... انفاس مبارکه انبیای مرسل علیهم السلم زیر که ...
گرفته اند و از پرتو سخنان و حرف ایشان جهانیان را بدان رهنمائی نموده **شعر** ...
مشک ... نقش ... از ... زلف ... سنبل شوی و این حکمت قدما که مورد ...
است ... حکمه متعارفه است که امروز میان متاخرین شایع است چرا که تو ... چند ... آن راه یافته
است بجهت سوء افهام نا قابلان و اضلال ... تحصیل ایشان و چون آفتاب حضرت خاتم انبیا
صلعم که در عرب عرب ... منظم بود از مشرق قریش طالع شد و زمین و زمان را با نوار هدایت
انار روشن کرده اند ریاض حکمت قدیم از برتو انوار آنحضرت و اهلبیتش او که خاندان عصمت و
طهارت ... از جن و انس در زمره ملائکه مقرب ... خصوصا حضرت امیر المؤمنین و سید
الوصیین سلام الله علیه و علیهم اجمعین طراوتی دیگر پذیرفت و در ... علم و معرفت از تابش پرتو انوار
لطائف آثار ایشان نشو و نمای تازه یافت از هر چمنش گلهای گونا گون شگفتن ... گرفت
و در بوستان ... از درخت ... الوان ... بارها آورد **شعر** ... مردم از این باغ ... برسد
تازه تر از تازه تری میرسد و ذلك لانهم ... تدفقوا ینابیع الحکمة ... و اثاروا ... العلم و
مکنونه ... و کشفوا ... بحسب تفاوت درجات الافهام الی ... ان لکلام لهم ... النزول فی العلم

و الحکمة الی ... الضعیف ... بالعلم لعقلهم من ذلك و اما الاکثر المتقن الصحیح التام ما یصلح لنفود
انهم کانوا اعلم خلق الله بما غاب عنهم **شعر** از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست
نسیم سحر افتاد و جمعی از بزرگان این امت که بر ذمت همت خویش التزام متابعت حضرت
اهل بیت ع ... لازم داشته بودند بوسیله پیروی مسلك گرامی آثار ایشان ظاهر و باطن خویش را با مراقبت و ...
مزین و محلا کرده اند ... و از فهم رموز و اسرار ایشان ... بدایع حکمت گشتند و از نفس مبارکه هر یک
غرایب علوم ظاهر شد **شعر** هر گل از شاخ نرگس بشکفد گل فانش دیده نرگستان کند
لیکن همه مردمان ... فهم این علم و توفیق این عبادت نیست و همه کس شایسته این شرف
و سعادت نه قال شاعر المعرفة ... الاسرار ... البصیرة ...
حوله ... لکبره او ... لکبره او لهذا ... از ... اهل ... میداند و چون در ...
صدف سینه ... **شعر** ... نازکتر است در خط یار ... آن ... را دیر ...
دان حضرت امام زین العابدین ع میفرمود انی لاکتم من علمی جواهره ... فرمان ...
الی ... الاولی ... هذا المعنی و عن الصادق ع ان امرنا سر مستور ... سر مقنع بالمیثاق
من هتکه اضله الله و قال هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن هو السر و سر
المستتر و سر مقنع بالسر و قال خالطوا الناس بما یعرفون و دعوهم مما ینکرون و لا تحملوا علی انفسکم و
علینا ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملك مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و عن
الباقر ع ان حدیث آل محمد صعب مستصعب ثقیل مقنع ... لا یحتمله الا ملك مقرب او نبی مرسل
او عبد امتحن الله قلبه للایمان او مدینة حصینة ... و ... علیهم السلم
و عن امیر المؤمنین ع ان حدیثنا صعب مستصعب ... فانبذوا الی الناس نبذا فمن عرف فزیدوه
و من انکر فامسکوا لا یحتمله الا ثلث ملك مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان **بیت**

بس تران لکو اسرار مش حدیث جان برای از نقش بهار ... ایتقن ... المتقیقة فقال
ثم ... الحقیقة ... عليك ... الطبع من ثم اجابه ...
شعر شرح مجموعه ... که ... معانی ... من الحکمة
... الحکمة ... **شعر** ...
از پرده برون افتد راز ... **شعر** ... الی الطریق
تحصیل الحکمة ... الله سبحانه ...
والتحقیق بالفکر والذکر ... فلا يحصل الا بعد ...
... الزهد فی الدنیا ... الشرع و
ملازمة النفوس واتقوا الله ویعلمکم الله ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ولو ان اهل
القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و فی الحدیث لیس العلم بکثرة التعلم انما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید ان یهدیه
[illegible]

ما تکون ... **کلمة** ... فی المسائل ... قال الله سبحانه هو
الذی انزل علیك الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم ...
[illegible]

[illegible]

على خلقه فقال ان يقولوا ما يعلمون ويكفوا عما لا يعلمون وعن غيره انه قيل له ترد علينا اشياء لا نعرفها في كتاب ولا سنة فننظر فيها قال لا اما انك لو اصبت لم تؤجر وان اخطأت كذبت على الله والاخبار في هذا المعنى عنهم عليهم السلام اكثر من ان تحصى فما اشتهر بين اهل الاجتهاد ان من اجتهد فاصاب فله اجران ومن اجتهد فاخطأ فله اجر واحد فهو خبر عامي لا يعتمد عليه وان صح فهو محمول على الاجتهاد في متعلقات الاحكام مثل الاجتهاد في القبلة ودخول الوقت وفقراء اهل الزكاة الى غير ذلك اذ لم يعتبر العلم بها لا في نفس الحكم الشرعي فان ذلك تشريع لا يصح الا بوحي من الله فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون واهل الذكر هم الائمة المعصومون من اهل بيت النبوة والوحي المعصومون لنبوة الحق في الصادق عم اما انه شر عليكم ان تقولوا بشيء ما لم تسمعوه منا وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذه من اهل البيت فانا رويناه واوتينا شرح الحكمة وفصل الخطاب ان الله اصطفانا واتانا ما لم يؤت احدا من العالمين وقال احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها وقال للمفضل بن عمر اكتب وبث علمك في اخوانك فان مت فاورث كتبك بنيك فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم شعر ان اثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الاثار

كلمة في نسخ المحكم والمتشابه ذاته وبين المحكم ما اتفق عليه الافهام والمتشابه ما اختلف فيه وقد يكون المتشابه عند قوم محكما عند اخرين ولهذا قال الصادق عم المتشابه ما اشتبه على جاهله والتاويل تفهيم المعنى المتبادر من اللفظ بحيث يشمل معاني اخر يشترك معه في المعلوم فيحمل على غير المتبادر من تلك المعاني وبه يرتفع التناقض بما يختص من الالفاظ تارة بهذا المعنى واخرى بذلك ويكفي القول في التاويل بعض الابيات بكلام مبسوط من جنس الباب ونفتح باب من العلم ينتفع منه لاهله الف باب فنقول وبالله التوفيق ان لكل معنى من المعاني حقيقة وروحا وله صورة وقالب وقد يتعدد الصور والقوالب لحقيقة واحدة وانما وضعت الالفاظ للحقائق والارواح ولوجودهما في القوالب تستعمل الالفاظ فيها على الحقيقة لاتحاد ما بينهما مثل لفظ القلم انما وضع لآلة نقش

الصور

الصور في الالواح من دون ان يعتبر فيها كونها من قصب او حديد او غير ذلك بل ولا ان يكون جسما ولا كون النقش محسوسا او معقولا وكون اللوح من قرطاس او خشب بل مجرد كونه منقوشا فيه وهذا حقيقة اللوح وحده وروحه فان كان في الوجود شيء يستطر بواسطته نقش العلوم في الواح القلوب فاخلق به ان يكون هو القلم فان الله تعالى علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم بل هو القلم الحقيقي حيث وجد فيه روح القلم وحقيقته وحده من دون ان يكون معه ما هو خارج عنه وكذلك الميزان فانه موضوع للمعيار يعرف به المقادير وهذا معنى واحد هو حقيقته وروحه وله قوالب مختلفة وصور شتى بعضها جسماني وبعضها روحاني كما يوزن به الاجرام والاثقال مثل ذي الكفتين والقبان وما يجري مجراهما وما يوزن به المواقيت والارتفاعات كالاسطرلاب وما يوزن به الدوائر والقسي كالفرجار وما يوزن به الاعمدة كالشاقول وما يوزن به الخطوط كالمسطر وما يوزن به الشعر كالعروض وما يوزن به الفلسفة كالمنطق وما يوزن به بعض المدركات كالحس والخيال وما يوزن به العلوم والاعمال كما يوضع ليوم القيمة وما يوزن به الكل كالعقل الكامل الى غير ذلك من الموازين وبالجملة ميزان كل شيء يكون من جنسه ولفظة الميزان حقيقة في كل منها باعتبار حده وحقيقته الموجودة فيه وعلى هذا القياس كل لفظ ومعنى اذا اهتديت الى الارواح صرت روحانيا وفتحت لك ابواب الملكوت واهلت لمرافقة الملأ الاعلى وحسن اولئك رفيقا فما من شيء في عالم الحس والشهادة الا وهو مثال وصورة لامر روحاني في عالم الملكوت هو روحه المجرد وحقيقته الصرفة وعقول جمهور الناس في الحقيقة امثلة لعقول الانبياء والاولياء فليس للانبياء والاولياء ان يتكلموا معهم الا بضرب الامثال لانهم امروا ان يكلموا الناس على قدر عقولهم وقدر عقولهم انهم في النوم بالنسبة الى تلك النشأة والنائم لا ينكشف له شيء الا بالمثل ولهذا من كان يعلم الحكمة غير اهلها رأى في المنام انه يعلق الدر في اعناق الخنازير ومن كان يؤذن في شهر رمضان قبل الفجر رأى انه يختم على افواه الناس وفروجهم وعلى هذا القياس وذلك لعلاقة خفية بين النشأتين فالناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا وعلموا حقائق

ما سمعوا بالمثال وعرفوا ارواح ذلك وعقلوا ان تلك الامثلة كانت قشورا قال الله سبحانه انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا فمثل العلم بالماء والقلوب بالاودية والضلال بالزبد ثم نبه في اخرها فقال كذلك يضرب الله الامثال فكلما لم يفهم فهمك فان القرآن يلقيه اليك على الوجه الذي كنت في النوم مطالعا بروحك اللوح المحفوظ ليتمثل لك بمثال مناسب وذلك يحتاج الى التعبير فالتاويل يجري مجرى التعبير للمفسر يدور على القشر ولما كان الناس انما يكلمون على قدر عقولهم ومقاماتهم فما يخاطب به الكل كان للكل فيه نصيب فالقشرية من الظاهريين لا يدركون الا المعاني القشرية كما ان القشر من الانسان لا يصل الا الى القشر من اللباب والشوح من البدن لا ينال الا قشر تلك المعاني وهو ما في الجلد والغلاف من السواد والصور واما روحها وسرها وحقيقتها فلا يدركها الا اولوا الالباب وهم الراسخون في العلم والى ذلك اشار النبي صلعم في دعائه لبعض اصحابه حيث قال اللهم فقهه في الدين وعلمه التاويل ولكل منهم حظ قل ام كثر وذوق نقص او كمل ولهم درجات في الترقي الى اطوارها واغوارها واسرارها وانوارها واما البلوغ الى الاستيفاء والوصول الى الاقصى فلا مطمع لاحد فيه ولو كان البحر مدادا لشرحه والاشجار اقلاما قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا ومن ذلك يظهر سبب اختلاف ظواهر الايات والاخبار الواردة في اصول الدين وذلك لانها مما خوطب به طوائف شتى وعقول مختلفة فيجب ان يكلم كل على قدر فهمه ومقامه ومع هذا فالكل صحيح غير مختلف من حيث الحقيقة ولا مجاز فيه اصلا واعتبر ذلك بمثال العميان والفيل وهو مشهور وعلى هذا ان كل من لم يفهم شيئا من المتشابهات من جهة ان حمله على الظاهر كان مناقضا بحسب الظاهر لاصول صحيحة دينية وعقائد حقة يقينية عنده فينبغي ان يقتصر على صورة اللفظ ولا يبدلها ويحيل العلم به الى الله والراسخين في العلم ثم يترصد لهبوب رياح الرحمة من عند الله ويتعرض لنفحات ايام دهره لاتيته من قبل الله الى السالك ربما يفتح او امرا من عنده ويقيض الله امرا كان مفعولا قال الله سبحانه ذم قوما

على تاويلهم المتشابهات بغير علم او حال واما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم

كلمة بها يتبين مراتب الكفر والايمان قال الله سبحانه يا ايها الذين امنوا امنوا بالله ورسوله والكتاب الذي نزل على رسوله والكتاب الذي انزل من قبل ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الاخر فقد ضل ضلالا بعيدا ومرجع الايمان الى العلم وذلك لان الايمان هو التصديق بالشيء على ما هو عليه ولا محالة هو مستلزم لتصور ذلك الشيء كذلك بحسب الطاقة والكفر ما يقابله وهو بحسب الشيء واللفظ ويرجع الى الجهل وللعلم والايمان درجات مترتبة في القوة والضعف والزيادة والنقصان بعضها فوق بعض في الكافي عن الصادق عم الايمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهى تمامه ومنه الناقص البين نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه وعن الباقر عم ان المؤمنين على منازل منهم على واحدة ومنهم على اثنتين ومنهم على ثلث ومنهم على اربع ومنهم على خمس ومنهم على ست ومنهم على سبع فلو ذهبت تحمل على صاحب الواحدة ثنتين لم يقو وعلى صاحب الثنتين ثلثا لم يقو وساق الحديث ثم قال وعلى هذه الدرجات وفي رواية لو علم الناس ان الله خلق الخلق على هذا لم يلم احد احدا اقول وذلك لان الايمان انما يكون بقدر العلم الذي به حيوة القلب وهو نور يحصل في القلب بسبب ارتفاع الحجاب بينه وبين الله جل جلاله الله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور اومن كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها وهذا النور قابل للقوة والضعف والاشتداد والنقص كساير الانوار واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وقل رب زدني علما وكلما ارتفع حجاب ازداد نور فيقوى الايمان ويتكامل الى ان ينبسط نوره فينشرح صدره ويطلع على حقائق الاشياء ويتجلى له الغيوب ويعرف كل شيء في موضعه فيظهر له صدق الانبياء في جميع ما اخبروا عنه اجمالا او تفصيلا على حسب نوره وبمقدار انشراح صدره وينبعث من قلبه داعية العمل بكل مامور والاجتناب عن كل محذور فيضاف الى

لرسوخ الاثار والملكات الحميدة يسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم نور على نور وكل عبادة يقع على وجهها تورث في القلب صفاء يجعله مستعدا لحصول زيادة في الشرح ومعرفة ويقين ثم ذلك النور والمعرفة و
اليقين يحمله على عبادة اخرى واخلاص اخر فيهما يوجب نورا اخر وانشراحا تاما ومعرفة اخرى ويقينا
اخر ومكذا الى ما شاء الله وذلك مثل من يمشي بسراج في ظلمة فكلما انتهى في الطريق قطعة منه
ينها فيصير ذلك الممشى سببا لانارة قطعة اخرى منه وهكذا وفي الحديث من عمل بما علم ورثه
الله علم ما لم يعلم فاوائل درجات الايمان التصديقات مشوبة بالشكوك والشبه على اختلاف مراتبها
ويمكن معها الشرك وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون وعنها يعبر بالاسلام في الاكثر قالت الاعراب
امنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم واوسطها التصديقات لا يشوبها
شك ولا شبهة الذين امنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا واكثر اطلاق الايمان عليها خاصة انما
المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون و
اواخرها التصديقات لكن مع كشف وشهود وذوق وعيان ومحبة كاملة له سبحانه وشوق تام
الى حضرته المقدسة يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله و
لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء وعنها العبارة تارة بالاحسان الاحسان ان
تعبد الله كانك تراه واخرى بالايقان وبالاخرة هم يوقنون والى المراتب الثلث الاشارة بقوله تعالى
ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا الصالحات
ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين ولما كان الكفر مقابلا للايمان فله ايضا درجات ومراتب
لا يمكن الخروج منها جميعا الا بعد طي مراتب الايمان جميعا ولما كان الايمان الحقيقي هو التسليم لله و
اليقين به وبجميع ما جاء به الرسول صلى الله عليه وآله عن بصيرة مع امتثال جميع الاوامر والنواهي فمن لم يصل اليه
الدعوة النبوية ولم يبلغه الامر لعدم سماعه او عدم فهمه فهو كافر كفر جهالة وهو اهون الكفار

عذابا بل الكريم لا يرون عذابه والى هم الاشارة بقوله سبحانه الا المستضعفين من الرجال
والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا ومن وصلت
اليه الدعوة فلم يسمع ولم يصدق او سمعها ولم يصدق الا استكبارا او علوا او تقليدا للاسلاف وتعصبا لهم
او غير ذلك فهو كافر كفر جحود وعذابه عظيم واليهم الاشارة بقوله سبحانه ان الذين كفروا
سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على قلوبهم وعلى
سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم ومن وصلت اليه الدعوة فصدقها
بلسانه وظاهره لعصمة ماله او دمه او غير ذلك من الاغراض وانكرها بقلبه وباطنه لعدم الاعتقاد
بها فهو كافر كفر نفاق وهو اشدهم عذابا وعذابه اليم واليهم الاشارة بقوله سبحانه ومن الناس
من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين يخادعون الله و
الذين امنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون الى قوله ان الله على كل
شيء قدير ومن وصلت اليه الدعوة فاعتقدها بقلبه وباطنه لظهور حقيقتها لديه وجحدها او بعضها
بلسانه ولم يعترف بها حسدا او بغيا وعتوا وعلوا او تقليدا وتعصبا او غير ذلك فهو كافر كفر
تهود وعذابه قريب من عذاب المنافق واليهم الاشارة بقوله عز وجل الذين اتيناهم
الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وان فريقا منهم ليكتمون الحق وهم
يعلمون وقوله تعالى فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين وقوله
تعالى ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما بيناه
للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون ومن وصلت اليه
الدعوة فصدقها بلسانه وقلبه ولكن لا يكون على بصيرة من دينه اما لسوء فهمه مع استبداده بارائه

وعدم متابعته للامام او نائبه المتفق امره حقا واما لتقليد وتعصب للاباء والاسلاف المستبدين
بارائهم مع سوء افهامهم او غير ذلك فهو كافر كفر ضلالة وعذابه على قدر ضلالته وما يفضي اليه من امر
الدين واليهم الاشارة بقوله عز وجل قل يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على
الله الا الحق حيث قالوا ما قالوا في عزير انه ابن الله والمسيح ابن الله وقوله يا ايها الذين امنوا لا تحرموا
طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين وبقول نبينا صلى الله عليه وآله حيث اخبر عن زمان
يأتي بعده اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا ومن وصلت اليه
الدعوة فصدقها بلسانه وقلبه على بصيرة واتباع للامام او نائبه الحق الا انه لم يمتثل جميع الاوامر و
النواهي بل اتى ببعض دون بعض بان اقترف بعض القبائح بشهوة او غلبة نفس وهواه عليه فهو عاص وفاسق
لا ينافي اصل الايمان ولكن ينافي كماله وقد يطلق عليه الكفر وعدم الايمان اذا اتى بالكبائر كما في قوله عز
وجل ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله
غني عن العالمين وقوله صلى الله عليه وآله لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن وذلك لان الايمان
لا يدفع عنه استحقاق اصل العذاب ودخول النار وان دفع عنه استحقاق الخلود فيها في الاغلب بعد
جميع الاحوال فكانه مفقود او نقول يسلب عنه الايمان حال كونه على ظهرها ثم يعود اليه كما في رواية اخرى او نقول
هذا اعلم ان كل من جهل امرا من امور دينه الواجب اليسير فله عرق من كفر الجهالة وكل من انكر حقا واجب
التصديق لا استكبارا او هوى او لعلة فله عرق من كفر الجحود وكل من اظهر بلسانه ما لم يعتقد بجنانه وقلبه
لغرض من غير تقية في محلها او نحو ذلك او عمل عملا اخر يا لعوض دنيوي فله عرق من النفاق وكل من
عرف الحق وانكره او اكثر ما لم يراق بهواه بغيا او تعصبا فله عرق من التهود وكل من استبد برايه ولم يتبع
امام زمانه او نائبه الحق اذن فيما هو اعلم منه في امر من امور دينه فله عرق من الضلالة وكل من اتى حراما او شبهة
او تواني في طاعة مقدرا على ذلك فله عرق من الفسوق والعصيان ومن اسلم وجهه لله في جميع الامور

من غير زيغ وهوى واتبع امام زمانه او نائبه الحق الذي يحكم بما انزل الله ولم يعدل عنه في غير زمان ولا مكان
او شرع في شيء استفرغ وسعه وما ترك عزمه استقامة واصاب نحو الرجل الكامل المعني ودينه
هو الدين الخالص وهو الشيعي حقا والى مثله اشار من قال سلمان منا اهل البيت اذ كان عالما بامر رحمة المحبة
كما قال سلمان منا اهل البيت

المقالة الثانية في البرزخ وما يتعلق به ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون **كلمة** فيها اشارة الى البرزخ البرزخ هو الحالة التي تكون بين الموت والبعث
ويكون الروح في هذه المدة في بدن مثالي الذي يرى الانسان في نفسه في النوم وفي الحديث النبوي
ان الرسل تسعى عليه امرتون وكما تستيقظون تبعثون وقال الله سبحانه الله يتوفى الانفس
حين موتها والتي لم تمت في منامها وروي عن الكافي باسناده عن الكاظم عليه السلام انه قال في قصة
لمثل المعارج الامم الماضية فاحدث الله فيهم الاحلام ولم يكن قبل ذلك فاتوا نبيهم فاخبروه بما راوا
وانكروا من ذلك فقال ان الله اراد ان يحتج عليكم بهذا هكذا يكون ارواحكم اذا متم وان بليت
ابدانكم تصير الارواح الى عقاب حتى يبعث الله الابدان وباسناده الصحيح عن الصادق عليه السلام انه قيل له يروون
ان ارواح المؤمنين في حواصل طير خضر حول العرش فقال المؤمن اكرم على الله من ان يجعل روحه في حوصلة
طير ولكن في ابدان كابدانهم وفي رواية اخرى عنه عليه السلام فاذا قبضه الله صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا
فياكلون ويشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا وفي خبر اخر ان
الارواح في صفة الاجساد في شجرة في الجنة تتعارف وتتساءل فاذا قدمت على الارواح تقول دعوها فانها
قد افلتت من هول عظيم ثم يسألونها ما فعل فلان وما فعل فلان فان قالت لهم تركته حيا ارتجوه وان
قالت لهم قد هلك قالوا قد هوى هوى ويقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا و
الحق اخرنا باولنا وسئل عن ارواح المشركين فقال في النار يعذبون يقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز
لنا ما وعدتنا ولا تلحق اخرنا باولنا وباسناده عنهم عليهم السلام ان الميت يزور اهله في كل يوم او يومين او ثلثة او جمعة

او شهر او سنة على قدر منزلته وعمله فينظر اليهم ويسمع كلامهم ويرى المؤمن ما يحب ويستر عنه ما يكره ويرى
الكافر ما يكره ويستر عنه ما يحب **كلمة** فيها اشارة الى ان الصورة البرزخية من الطينة التي خلق منها الا انه
يشبه ان تكون الكناية عن هذه الصورة البرزخية الباقية بعد الموت ما عبر عنه بالطينة او هي الذي في
الاخبار فنقل الكافي عن الصادق عليه السلام انه سئل عن الميت يبلى جسده قال نعم حتى لا يبقى له لحم ولا عظم
الا طينته التي خلق منها فانها لا تبلى وتبقى في القبر مستديرة حتى يخلق منها كما خلق اول مرة وكان استدارتها
كناية عن انتقالها من حال الى حال من الدوران بمعنى الحركة وانما لا تبلى لانها لا تقبل البلى وتبرأ عن الاتحاد
ثم ان الله خلق النبيين من طينة عليين قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنين من تلك الطينة وجعل
خلق ابدان المؤمنين من دون ذلك وخلق الكفار من طينة سجين قلوبهم وابدانهم فخلط بين الطينتين
فمن ذلك يلد المؤمن الكافر ويلد الكافر المؤمن ومن هاهنا يصيب المؤمن من السيئة ومن هاهنا يصيب
الكافر الحسنة فقلوب المؤمنين تحن الى ما خلقوا منه وقلوب الكافرين تحن الى ما خلقوا منه اراد بعليين
ما يعم الملكوتيين فان قلوب النبيين من الملكوت الاعلى اعني عالم العقول والارواح وابدانهم من الملكوت
الاسفل اعني عالم النفوس والاشباح واراد بسجين عالم الملك وانما لم يتعرض لذكر الابدان العنصرية
للنبيين لانه لا علاقة لهم بها فكأنهم وهم في جلابيب من هذه الابدان قد نفضوها وتجردوا عنها لعدم
ركونهم اليها وشدة شوقهم الى النشأة الاخرى وانما نسب خلق ابدان المؤمنين الى ما دون ذلك
لانها مركبة من هذه وهذه لتعلقهم بهذه الابدان العنصرية ما داموا فيها وانما نسب خلق قلوب الكفار
الى سجين لانهم لشدة ركونهم الى العالم الادنى الذي هو بمنزلة السجن واخلادهم الى الارض بشراشرهم
كأنهم ليس لهم من الملكوت نصيب لاستغراقهم في الملك والخلط بين الطينتين اشارة الى تعلق الارواح
البرزخية بالابدان العنصرية بحيث يتحد منها شيئا فشيئا فكل من النشأتين غلبت عليه صار من اهلها
فيصير مؤمنا حقيقيا او كافرا حقيقيا او بين الامرين على حسب مراتب الايمان والكفر وفي الحديث النبوي

ان من ذو

يحشر الى النشأة الاخرة على عجب الذنب الذي يبقى من هذه النشأة الدنيا فعليه تركب النشأة الاخرة
ولعل المراد من هذه الكناية ان الصورة البرزخية انما لا تبلى لانها اخذت من البدن الدنيوي نضح التغير
عنها كعجب الذنب الذي هو مؤخر البدن وعليه تقوم البدن وفي رواية اخرى كل ابن ادم يبلى الا عجب
الذنب وفي تفسير الامام العسكري عليه السلام عند قوله تعالى فقلنا اضربوه ببعضها قال اخذوا
قطعة وهي عجز الذنب الذي منه خلق ابن ادم وعليه يركب اذا اعيد خلقا جديدا وان هذا الكلام الاول
عجب الذنب بالنفس وان كان الروح الباقي بعد الموت بالجوهر الفرد الذي لا يجوز انعدامه كما في هذه الحركة
عن المادة **كلمة** فيها اشارة الى السؤال في القبر ونعيمه وعذابه روى في الكافي باسناده عن امير المؤمنين
عليه السلام ان العبد اذا كان في اخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الاخرة مثل له ماله وولده وعمله
فيلتفت الى ماله فيقول والله اني كنت عليك حريصا شحيحا فما لي عندك فيقول خذ مني كفنك قال
فيلتفت الى ولده فيقول والله اني كنت لكم محبا واني كنت عليكم محاميا فما لي عندكم فيقولون نؤديك
الى حفرتك نواريك فيها قال فيلتفت الى عمله فيقول والله اني كنت فيك لزاهدا وان كنت
علي لثقيلا فما لي عندك فيقول انا قرينك في قبرك ويوم نشرك حتى اعرض انا وانت على ربك قال
فان كان لله وليا اتاه اطيب الناس ريحا واحسنهم منظرا واحسنهم رياشا فقال ابشر بروح
وريحان وجنة نعيم ومقدمك خير مقدم فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنة
وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملكا القبر يجران اشعارهما
ويخدان الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من
ربك وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي وديني الاسلام ونبيي محمد فيقولان له ثبتك الله فيما تحب
وترضى وهو قول الله يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي
الاخرة ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب

الناعم فان الله يقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا قال واذا
كان لربه عدوا فانه ياتيه اقبح من خلق الله رياشا وانتنه ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم
وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يحبسه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا عنه اكفانه ثم
يقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت ولا هديت فيضربان يافوخه
بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله من دابة الا وتذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم
يقولان له نم بشر حال فيه من الضيق مثل ما فيه القنا من الزج حتى ان دماغه ليخرج من بين ظفره ولحمه
ويسلط الله عليه حيات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره وانه ليتمنى قيام الساعة
لما هو فيه من الشر وفي كثير من الاخبار ان السؤال عن امامه ايضا وعنه عليه السلام والله لا يبغضنا عبد ابدا يموت
الا راني عند موته حيث يكره ولا يحبنا عبد ابدا الا راني حيث يحب وفي رواية عن الباقر عليه السلام ورسول الله
صلى الله عليه واله بالمرصاد وعن الصادق عليه السلام في الميت تدمع عيناه عند الموت قال ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه واله
فيرى ما يسره ثم قال اما ترى الرجل يرى ما يسره وما يحب فتدمع عينه لذلك ويضحك وفي خبر اخر فيقول له رسول
الله صلى الله عليه واله اما ما كنت ترجو فهو ذا امامك واما ما كنت تخاف فقد امنت منه **شعر** [illegible]
از لب تروم [illegible] الحلي اكر [illegible] جان [illegible] وفي كثير من الروايات
عبر عن الملكين بالمنكر والنكير ويخطر بالبال ان المنكر عبارة عن جملة الاعمال المنكرة التي عملها الانسان
في الدنيا فتمثلت في الاخرة بصورة مناسبة لها ما خوذ كما هو وصف الاعمال في الشرع اعني المذكور
في مقابلة المعروف والنكير هو الانكار لها ولا يبعد ان يكون الاول الذي ازال [illegible] المنكر في تلك الحالة انكر
ووبخ نفسه عليه فتمثل تلك الهيئة الانكارية او مبدؤها من النفس [illegible] فان
النفس ومبادئ اثارها كالحواس ومبادئ [illegible] في الشرع بالملائكة ثم ان [illegible] الانكار من النفس لذلك
كلها على ان [illegible] اعتقادا [illegible] صحيفة حسنة [illegible]

ويلي [illegible] وذلك لان قبول الاعمال موقوف على صحة الاعتقاد بالمعارف الحقة وعلى
ذلك كما هو مقرر في الدين واليه اشير [illegible] على الاعتقاد سيئة ولا ينفع
معه حسنة ثم قد ثبت ان ملك النشأة [illegible]
[illegible] الملكان [illegible]
[illegible] الاعتقاد [illegible]
[illegible] من المباينة ويؤيد هذا
[illegible] العمل المنكر [illegible] العمل الصالح [illegible] في الاخبار [illegible]
[illegible] السؤال [illegible] المؤمن [illegible] الكافر [illegible]
عن ذلك [illegible] الاشارات [illegible] الارض [illegible]
كناية عن [illegible] المنكر [illegible] الارض [illegible] كناية عن [illegible] ارض البدن
بعينه [illegible] كناية عن الصوت [illegible] الانسان [illegible]
عظيم [illegible] والبرق الخاطف كناية عن النور الذي به يبصران ما يبصران من ذلك و
يميزان الحق من الحق الباطل [illegible] **كلمة** فيها اشارة الى ان الروح الباقية بعد البدن وانما
[illegible] ما ذكر ان الروح الباقية بعد موت البدن العنصري التي تكون من قالبه
البرزخي [illegible] القالب البرزخي وذلك [illegible] بروح القدس التي فوق البرزخ كما مر
في [illegible] وهذا القالب البرزخي هو الذي [illegible] الروح في هذه النشأة العنصرية ايضا و
[illegible] في هذا البدن المحسوس او هو الروح بعينه [illegible]
[illegible] من هذه الاجسام الترابية وهذا البدن العنصري [illegible]
فاذا [illegible] من [illegible] الكثيف [illegible] البدن [illegible] اللطيف الباقي [illegible]

قال كمال حسم

هذه المرتبة منتهاها عن زمنه ويكتب من السعداء الساعين الى بابي الملكوت فلا تنها انهم لن
نورنا واعقولنا وان كان من الاشقياء وقع في الهاوية والبرهوت فالارجا سعي فابصرنا
فارجعنا نعمل صالحا غير الذي كنا نعمل ومن لم يكن من السعداء ولا من الاشقياء ترك في سكراته من غير
من غير سوال نقل الكافي عن الصادق انه لا يسئل الا من محض الايمان محضا او محض الكفر محضا وفي رواية
اخرى والباقون ملهون عنهم وفي لفظ فرقا بعبابهم محض الايمان اي خالصه من شوائب الشرك كالة
النفاق والاهتمام بشرائطه واركانه والسعي في تربيته وتقويته طول عمره واستكمل في اسلامه وتمم ايمانه
ودهره فالمراد من هذا شانه لا يموت الا والايمان الكرامة والدين اهلي شانه فاذا سئل عنها اجاب
بالصواب فيفتح له الى الجنة باب وكذا من محض الكفر واخلص عن شوائب الايمان واهتم برد سعي في
تربيته وتقويته بجد له اهل الحق طول عمره ونصب العداوة لائمة الدين ايام دهره فانه لا يموت الا والكفر الراسخة
والنفاق اعظم كالمته فاذا سئل عن الايمان وهو اعدى اعدائه واعداء اهله يتلجلج لانه كل لسانه فيتعتع
عن الجواب فيفتح له الى النار باب فاما تحقق الى الباقين لانهم سيوا باهل الحق بهذا السوال فان
من لم يكن اهتم بامر دينه ما عاش بل كان اهتمامه مقصورا في امر المعاش ورغبته الحيوة الدنيا عن الاخرة
لموجرن بال يدهشه سكرات الموت وتذهله غمرات الموت الى ان يحول الرخا وما يدل على
حفظ بقاء الروح بعد مفارقتها البدن قوله عز وجل ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من فضله ويستبشرون
بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون وندا النبي
الاشقياء المقتولين يوم بدر يا فلان يا فلان قد وجدت ما وعدني ربي حقا
فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا ثم قال والذي نفسي بيده انهم لاسمع لهذا الكلام منكم
الا انهم لا يقدرون على الجواب ومثله عن امير المؤمنين عم في وقعة جمل ونقل في الاحتجاج عن الصادق عم انه

الروح بمنزلة ذلك اما روح المؤمن فمستبشر في تسنيم وروح الكافر في سجين وعلته والبدن البصير ترابا فان وزان
انه قال وهيا تو البدن وبهي وبحار وبجاذب الله نقارته وتلبسها روحه بحيرة كما تقضيه حكمته
وفي البصائر عنه عم مثل المؤمن وبدنه كمثل جوهرة في صندوق اذا اخرجت الجوهرة منه طرح الصندوق ولم
يعبأ به وقال ان الارواح لا تمازج البدن ولا تداخله وانما هي كالكلة للبدن محيطة به وورد في الحديث عنه
انه سئل عن الروح فقال هي من قدرة من الملكوت وفي الحديث النبوي الارض لا تاكل محل الايمان وفي حديث
اخر انكم خلقتم للبقاء لا للفناء وفي لفظ اخر خلقتم للابد وانما تنقلون من دار الى دار مولوي از جمادی مردم
و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم
شدم حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر وز ملک هم بایدم جستن ز جو
کل شیء هالک الا وجهه بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم پس عدم گردم
عدم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعون كلمة فيها اشارة الى الصور والنفخ قد ورد في
الحديث النبوي ان الصور قرن من نور التقمه اسرافيل ووصف بالسعة والضيق وورد ان فيه ثقبا بعدد الارواح قال
بعض اهل المعرفة انه كناية عن الصورة البرزخية التي ينتقل اليها الارواح بعد الموت فان القران وسع
ضيق ولا شيء اوسع من الخيال لكونه يتحكم على كل شيء وعلى ما ليس بشيء فانه يتصور العدم المحض والاشياء المستحيلة
او ليس في وسعه ان يتخيل امرا الا في صورة ولم يسعه ان يجرد المعاني عن المواد اصلا فهو الضيق من جهة
لمن والسعة في صورة فيداك الغيرة ذلك مما يرى في النوم وغيره واما كونه من نور فان النور سبب الكشف
والظهور وجعل الله هذا الخيال نورا يدرك به الصور كل شيء بقدره الا انه يشبه الانوار وبه يدرك المحسوسات
وهو نور عليه المعاني لا نور عليه الحس فاذا انتقل اليه الارواح من هذه الاجسام الطبيعية حيث
كانت او دعاها صورا حسية في مجموع هذا القرن النوري فجميع ما يدركه الانسان بعد الموت في البرزخ
من الامور انما يدركه بعين الصورة التي يخرج بها في البرزخ وهو ادراك حقيقي من الصور هناك

ما هي مقيدة عن التصرف ومنها ما هي مطلقة كارواح الانبياء كلهم وارواح الشهداء ومنها ما يكون لها نظر
الى عالم الدنيا ومنها ما يتجلى للنائم في هذه الدار في الخيال الذي فيه وهو الذي يصدق رؤياه ابدا و
اعلاه واسفل الواسع وكذلك خلقه الله فانه يتصور الحق في دونه من العالم ولا شك ان الذي يشبع
ويكثر بقدر ما يتنزل الحال الى الاشياء من ذات واستحالة لكن ان نفخة نطق القران بقوله تعالى
ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله
ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون ولعل النفخة الاولى تميت الاحياء وتحيي الارواح و
بالنفخة الثانية يقوم قياما بالحق لا يذودانها واشرقت الارض بنور ربها والنفخة من قبل الحق و
ان كانت واحدة لا حاطته بجميع ما سواه لكنها بالنسبة الى الخلائق نفخات متعددة حسب تعدد الاشخاص
كما ان الازمنة والاوقات المتفاوتة انما هي ساعة واحدة بالقياس اليه وما امر الساعة الا
واحدة وما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة وان الميت يحدق في البرزخ اللذات والالام التي يستحقها
الصور الى ملائم الملائم والحق الخير والشر ونصيبه بحكمة ذاتية فاته في هذه المدة كالنطفة في
الرحم والبذر في الارض ينبت ويثمر ويختلف عليه اطوار النشأة الى ان يتولد يوم القيمة بالنفخة
الاسرافيلية ويضيق من صفقته ويخرج من بهائه المحيطة به كما يخرج الجنين من القرار المكين لتركبن
طبقا عن طبق فالموت ابتداء البعث المقالة الحادية عشرة في نشأة الاخرة من الادلة لقد علمتم
النشأة الاولى فلولا تذكرون كلمة بها ينبني كيفية هذه النشأة فان اهل المعرفة
ان الانسان ان يكون ويموت في خلقه باستحالات وانقلابات تطرا على مادته ولا يكون ذلك الا بحرارة
غريزية محللة وتلك الحرارة مستفادة من حركات الاجرام الفلكية المسخرة بامر ربها واشعتها كما ثبت
في مقامه ثم ان السكون نقيض الان ان يجب كل قوة النظرية والعملية انما يتم بالحركات البدنية والفكرية
والحركة يحتاج الى الحرارة وهما متصاحبان لا ينفك احدهما عن الاخر وكما ان جميع الحركات في هذا العالم

الى الحركات الافلاك بسبب الفلك الاقصى كذلك جميع الحرارات الغريزية والاسطقسية منتهى الى الحرارة الكوكبية
سيما ضوء الشمس كما تظهر عند التعكيس والانعكاس والاستقرار ثم ان كل مادة معدومة بصورة ادنى اذا انتقلت
الى ان يلبس صورة اعلى فذلك الانتقال ان يحصل لها بصورتها الاولى شبه التعفن والهضم والانطباخ
المعدنية في الارض تمام النضج صورتها الجامدية ولم يتحقق بانتقال الحرارة عليها لم تقبل صورة نباتية وكذا
القياس في انتقالات النطفة في اطوارها النباتية والحيوانية وهكذا الحكم في التدريجات الانسانية في النفس
فانها مسبوقة بالحركات والانفعالات نفسانية ونشئات الحركات البدنية في المناسك البدنية والاعمال
الفكرية في المناسك الخلقية والكل منوط بحركات الافلاك والكواكب باضوائها فالكمالات العلمية والعملية
للنفوس التي بها يحصل صورتها الاخروية وبها تتم نعيمها وعذابها وطبقها ودركاتها في الجنة انما يحصل
بالحرارة الطبيعية الدنيوية وتلك النضجات والاحتراقات التي تحصل لنفوس اهل النار بالعرض فهذا
العالم بمنزلة مطبخ ينطبخ فيه اطعمة اهل النار ويحصل بالحرارة بحركات السماوية واشعة الكواكب فان
اعمال بني ادم من مواد اغذيتهم التي بها تنشو نفوسهم وابدانهم الاخروية فكل ما كانت اعمال اهل الجنة في
الدنيا اتم واعتدل واكثر نقصا من جهة الرياضات الدنيوية والمتاعب البدنية في سبيل الله كانت اغذيتهم
وفواكههم واشربتهم النفسانية الاخروية اذكى والذ مذوقا واشد تقوية للحيوة الباقية وكلما كانت
اعمال اهل النار بها اشد انحرافا عن العدالة ومنهج الشريعة كانت اغذيتهم وفواكههم واشربتهم
النفسانية الاخروية اشد ايلاما واكثر تعذيبا وكما ان انحراف المزاج عن الاعتدال في الطبيعة يورث
حرارة الحمى الشديدة كذلك الانحراف عن العدالة في الاخلاق والاعمال والعلوم يورث نار جهنم وتبس
لنار جهنم بهذا الاشراق والنار التي تراه في هذه النار الدنيوية لكان هذه ليست بالحقيقة بنار
ونور وانما النار الحقيقية هي ما انها موقدة من ذاتية زاعقة وقد يبنى كذا ذكرنا ان الجنة والنار انما تنشأ
من النفس الانسانية وهما حالتان في موضوعها وحالتان لها ويحدثان في النفس بعد موتها وبلوغها

سقی الحمیم وتعرّان بامالها وهی کالها وامن فیها وحلت بها التی کمثل الماء من اول العمر الی آخره روی
انّ النبی صلّی الله علیه وآله کان قاعدا فی المسجد فسمعوا هدّة عظیمة فارتاعوا فقال صلّی الله علیه وآله أتعرفون ما هذه الهدّة
قالوا الله ورسوله اعلم قال حجر القی من اعلی جهنم منذ سبعین سنة الآن وصل الی قعرها وسقوطه
فیها هذه الهدّة فما فرغ من کلامه الّا والصراخ فی دار منافق من المنافقین قد مات وکان عمره سبعین
سنة فقال رسول الله صلّی الله علیه وآله الله اکبر منذ خلقه الله یهوی فی جهنم وبلغ عمره سبعین سنة فلمّا مات
حصل فی قعرها قال الله تعالی انّ المنافقین فی الدرک الاسفل من النار وممّا ذکرنا
ظهر ایضا انّ الجنة والنار مشهودتان لنا الیوم من حیث المعنی لا من حیث الصورة فنحن فی احدهما نتقلب
علی الحال التی کنّا علیها ولا نعلم انّا فیها لانّ الصورة الدنیویة تحجبنا عن الاخرویة التی تجلت
لنا فیها قال الله تعالی کلّا لو تعلمون علم الیقین لترونّ الجحیم ثمّ لترونّها عین الیقین
وقال عزّ وجلّ ویستعجلونک بالعذاب وانّ جهنم لمحیطة بالکافرین وقال
جلّ ذکره انّ الابرار لفی نعیم وانّ الفجّار لفی جحیم یصلونها یوم
الدین وما هم عنها بغائبین یعنی فی الدنیا قال الامام بالعکس وانما هی الآیة عنهم
وهم فیها من حیث المعنی لا من حیث الصورة وقال تعالی الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما انّما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا وفی الحدیث النبوی صلّی الله علیه وآله
الذی یشرب فی آنیة الذهب والفضّة انّما یجرجر فی بطنه نار جهنم وفی کلام السجاد علیه السلام اعلموا
انّ من خالف اولیاء الله ودان بغیر دین الله واستبدّ بامره دون امر ولی الله کان فی نار تلتهب
تاکل ابدانا قد غابت عنها ارواحها وغلبت علیها شقوتها فهم موتی لا یجدون حرّ النار ولو کانوا
احیاء لوجدوا مضض حرّ النار فاعتبروا یا اولی الابصار واحمدوا الله علی ما هداکم وفی الکافی عن الصادق
علیه السلام قال انّ رسول الله صلّی الله علیه وآله صلّی بالناس الصبح فنظر الی شابّ فی المسجد وهو یخفق ویهوی برأسه

مصفرا

مصفرّا لونه قد نحف جسمه وغارت عیناه فی رأسه فقال له رسول الله صلّی الله علیه وآله کیف اصبحت یا فلان
فقال اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلّی الله علیه وآله من قوله وقال انّ لکلّ یقین حقیقة فما حقیقة
یقینک فقال انّ یقینی یا رسول الله هو الذی احزننی واسهر لیلی واظمأ هواجری فعزفت نفسی عن الدنیا
وما فیها حتی کانّی انظر الی عرش ربّی وقد نصب للحساب وحشر الخلائق لذلک وانا فیهم وکانّی
انظر الی اهل الجنة یتنعّمون فی الجنة ویتعارفون علی الارائک متّکئون وکانّی انظر الی اهل النار
وهم فیها معذّبون مصطرخون وکانّی الآن اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی فقال رسول الله صلّی الله علیه وآله لاصحابه
هذا عبد نوّر الله قلبه بالایمان ثمّ قال له الزم ما انت علیه فقال الشابّ ادع الله لی یا رسول الله ان
ارزق الشهادة معک فدعا له رسول الله صلّی الله علیه وآله فلم یلبث ان خرج فی بعض غزوات النبی فاستشهد
بعد تسعة نفر وکان هو العاشر وفی روایة انه کان حارثة بن مالک بن النعمان الانصاری وقد یقال
من هذه الکلمة انّ البدن وروحه مرکّبة طبیعیة ذاتیة من لدن نشوه وحیوته ومبدئه الی آخر بعثه وانفطاره
بل ربّما ومعاده والیها الاشارة بقوله تعالی یا ایها الانسان انک کادح الی ربّک کدحا حـا
فملاقیه وبقوله عزّ وجلّ یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانّا خلقناکم
من تراب ثمّ من نطفة ثمّ من علقة ثمّ من مضغة الی قوله وانبتت من کلّ زوج
بهیج ذلک بانّ الله هو الحقّ وانّه یحیی الموتی وانّه علی کلّ شیء قدیر وانّ الساعة آتیة لا ریب فیها وانّ
الله یبعث من فی القبور الی غیر ذلک من نظائره من الآیات **کلمة** فیها اشارة الی حقایق الاعمال
والمیزان کما یدرکه الانسان انّ کلّ ما یرتفع منه الی الله یجتمع فی صحیفة ذاته وخزانة بدرکاته وکذلک
فمن یعمل مثقال ذرة من خیر او شرّ بعینه یری اثره مکتوبا ثمّة سیّما ما رسخت بسبب المداومة وتاکّدت الصفات
وصار خلقا وملکة فانّ ذلک مما یوجب خلود الثواب والعقاب فکلّ انسان صحیفة اعماله وهو کتاب منطو
الیوم عن مشاهدة الابصار وانّما ینکشف بالموت ویرتفع ما فی ردّه السواتر الحسیّة المعرضة بقوله تعالی واذا

الصحف نشرت فاذا حان حین ذلک وهو یوم تبلی السرائر صار الغیب شهادة والسرّ علانیة والخبر عیانا
فیقال لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید هذا کتابنا ینطق علیکم
بالحقّ انّا کنّا نستنسخ ما کنتم تعملون فمن کان فی غفلة من حسابه فاذا وقع بصره علی ذلک والتفت
الی صفحة باطنه وصحیفة قلبه یقول ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها فمن کان من اهل
السعادة واصحاب الیمین وکانت معلوماته امورا قدسیة واعماله صالحة واخلاقه حسنة فقد اوتی کتابه
بیمینه من جهة علیّین انّ کتاب الابرار لفی علیّین وما ادریک ما علیّون کتاب مرقوم یشهده المقرّبون
وذلک لانّ کتابه من جنس الالواح العالیة والصحف المکرّمة المرفوعة المطهّرة بایدی سفرة کرام بررة لا یمسّه الّا المطهّرون
کما قال سبحانه فامّا من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه الی قوله بما اسلفتم فی الایام
الخالیة ومن کان من الاشقیاء المردودین وکانت معلوماته مقصورة علی الجزئیات واعماله خبیثة واخلاقه
سیّئة فقد اوتی کتابه بشماله من جهة سجّین انّ کتاب الفجّار لفی سجّین وما ادریک ما سجّین کتاب مرقوم
ویل یومئذ للمکذّبین وذلک لانّ کتابه من جنس الاوراق السفلیّة والصحف الحسیّة القابلة للاحتراق فلا
جرم یعذّب بالنار کما قال سبحانه وامّا من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت
کتابیه ولم ادر ما حسابیه الی قوله لا یأکله الا الخاطؤن وامّا من اوتی کتابه وراء ظهره فهم الذین
اوتوا الکتاب فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فقیل لهم ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فانّه
حین نبذه وراء ظهره ظنّ ان لن یحور فسوف یدعو ثبورا ویصلی سعیرا والمیزان لکلّ شیء هو المعیار الذی
به یعرف قدر ذلک الشیء ومیزان الناس یوم القیمة ما یوزن به قدر کلّ انسان وقیمته علی حسب عقائده وخلقه
وعمله لتجزی کلّ نفس بما کسبت ولیس ذلک الّا الامام المعصوم اذ به وباقتفاء آثاره وترک ذلک والقرب من
طریقته والبعد عنها یعرف مقدار الناس وقدر حسناتهم وسیّئاتهم فمیزان کلّ امّة نبیّ تلک الامّة ووصیّ نبیّها و
الشریعة التی اتی بها فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفّت موازینه فاولئک الذین خسروا

انفسهم

فی سورة الحاقة انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة

یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه انّه کان لا یؤمن بالله العظیم ولا یحضّ علی طعام المسکین فلیس له الیوم ههنا حمیم ولا طعام الا من غسلین لا یأکله الا الخاطئون منه

انفسهم وروی الصدوق باسناده عن هشام بن سالم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزّ وجلّ و
نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا قال هم الانبیاء والاوصیاء وفی
روایة اخری نحن الموازین القسط وما ورد من انّه یوزن بها الصحف فالمراد بالصحف التی
الّا ان تبنیه کما ادریت وما ورد ان له لسانا وکفتین فتمثیل للمعنی بالصورة کما ورد فی سائر نظایره و
فی الاحتجاج عن الصادق علیه السلام انه قیل له اولیس یوزن الاعمال قال لا انّ الاعمال لیست اجساما وانّما
هی صفة ما عملوا وانّما یحتاج الی وزن الشیء من جهل عدد الاشیاء ولا یعرف ثقلها وخفتها وانّ الله لا یخفی
علیه شیء قیل فما معنی المیزان قال العدل قیل فما معناه فی کتابه فمن ثقلت موازینه قال فمن رجح عمله وفی
کتاب التوحید عن امیر المؤمنین علیه السلام فی قوله تعالی فامّا من ثقلت موازینه وامّا من خفّت موازینه قال
الحسنات ثقل المیزان والسیّئات خفّة المیزان **کلمة** فی المظالم والشفاعة فی الکافی عن السجاد علیه السلام
انّه یطرح مع المسلم بقدر ما له علی الکافر فیعذّب الکافر بها مع عذابه بکفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من
مظلمة فی ذا کانت المظلمة للمسلم عند مسلم توخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حقّ المظلوم فتزاد علی
حسنات المظلوم قال فان لم یکن للظالم حسنات قال ان کان للمظلوم سیّئات یؤخذ من سیّئات المظلوم
فتزاد علی سیّئات الظالم اقول فیه منح طرح السیّئات واخذ الحسنات والتقاصّ فیها والزیادات
وهو اشارة الی انّ عن اعمال وحرکات قد انقضت وفنیت وغایتها ان تبقی آثارها فی النفوس بعد ما مضت
ولنت فکیف تنتقل من نفس الی اخری قلنا هذا النقل واقع فی الدنیا عند جری الظلم لکنّه ینکشف فی
القیمة فیری الانسان طاعات نفسه فی دیوان غیره وما لم ینکشف ذلک لعدّه کانّه لیس موجودا له وان
کان موجودا فی نفسه فاذا انکشف له علم صار موجودا له وکانّه وجد الآن فحقیقة المنقول لیس نفس
الحسنات والسیّئات بل الاثر الذی ترتّب علیها من تنویر القلب وظلمته وانّما عبّر بها عن الاثر لانّه المقصود
والغایة منها ویمحو آثارها تنافی اتفاقا ولذلک قال الله تعالی انّ الحسنات یذهبن السیّئات

وفي الحديث النبوي ان مثل السيئة بالحسنة تمحوها وان الآلام ممحصات للذنوب ولذلك قال النبي ص ان الرجل
ليثاب حتى بالشوكة تصيب رجله وقال الصدوق كفارات لا اهلها فالظالم يتبع شهوته بالظلم وفيه ما
يقسي قلبه ويسوده فيمحو اثر النور الذي في قلبه من طاعته وكانه احبط طاعته والمظلوم يتألم وينكسر شهوته
ويستنير قلبه وتفارقه الظلمة والقسوة التي حصلت له من اتباع الشهوات وقد كان في قلب الظالم
مستنيرا فكانه انتقل النور من قلب الظالم الى قلب المظلوم وهذا وان لم يكن انتقالا حقيقيا من ابطال
اثر من موضع وحدوث مثله في موضع آخر الا ان اطلاق النقل على مثل ذلك استعارة شائعة كما يقال
انتقل الظل او نور الشمس من موضع الى موضع او ولاية القضاء من فلان الى فلان ويقرب من هذا
معنى الشفاعة فانها ايضا انما يقع في الدنيا وذلك ان من استحكم نسبته الى الحق مثل حمزة اله ص في الدنيا
لشدة محبته له في الله وكثرة المواظبة على الاقتداء او كثرة الذكر له بالصلوة والتسليم عليه او نحو
ذلك فان ذلك كله يصير سببا لتنوير قلبه وقربه من الله عز وجل ويرجى بها مغفرة للذنوب وزيادة في الارتقاء
وانما حصل بوسيلة ذلك الشفيع بل بسبب قربه من الله عز وجل وهذا معنى الاذن من الله في الشفاعة
فالم يكن هذه المناسبة لم يتحقق الاذن فلا يحصل الشفاعة روى الصدوق باسناده عن الرضا ع
قال قال رسول الله ص من لم يؤمن بحوضي فلا اورده الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا اناله الله شفاعتي ثم قال
انما شفاعتي لاهل الكباير من امتي فاما المحسنون فما عليهم من سبيل قال الرضا ع يا ابن رسول الله فما معنى
قول الله عز وجل ولا يشفعون الا لمن ارتضى قال لا يشفعون الا لمن ارتضى الله دينه وعلى الله
حسابه الى من آمن بي ودخل الجنة بالشفاعة اكثر من مقصر كلمة فيها اشارة الى الصراط والسياق قد
ورث الانسان من ابتداء حدوثه الى منتهى عمره انتقالات جبلية وحركات طبيعية لا يزال ينتقل من
صورة الى صورة حتى يتصل بالعالم الخفي ويلحق بالملأ الاعلى ان ساعده التوفيق وكان من الكاملين او
باصحاب اليمين ان كان من المتوسطين او يحشر مع الشياطين في حضرات عالم الظلمات ان كان الطبع

او الشيطان وقارنه الخذلان وهذا معنى الصراط المستقيم من سلكه اوصله الى الجنة وهو ما يشتمل
عليه الشرع والعقل ولهذا اهدنا الصراط المستقيم صراط الله وهو صراط التوحيد والمعرفة والتوسط بين الاطراف
في الاخلاق والتزام صوالح الاعمال وبالجملة صورة الهدى الذي انشاء المؤمن لنفسه ما دام في عالم الطبيعة
باعماله القلبية والقالبية وهو ادق من الشعر واحد من السيف واظلم من الليل كما ورد في الخبر لا يهتدي اليه الا من جعل الله له نورا
يمشي به في الناس يسير الناس عليه على قدر انوارهم روى الصدوق ره في معاني الاخبار باسناده عن
الصادق ع انه سئل عن الصراط فقال هو الطريق الى معرفة الله عز وجل وهما صراطان صراط في الدنيا وصراط
في الآخرة واما الصراط الذي في الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على
الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط الذي في الآخرة فتردى
في نار جهنم وعن السجاد ع قال الصراط صراطان صراط في الدنيا وصراط في الآخرة فاما الطريق المستقيم
في الدنيا فهو ما قصر عن الغلو وارتفع عن التقصير واستقام فلم يعدل الى شيء من الباطل والطريق الآخر
طريق المؤمنين الى الجنة وهو مستقيم لا يعدلون عن الجنة الى النار ولا الى غير النار سوى الجنة وعن
الصادق ع الصراط المستقيم امير المؤمنين ع وعنه ع ان الصورة الانسانية هي الطريق المستقيم الى كل
خير والجسر الممدود بين الجنة والنار اقول فالصراط والمار عليه شيء واحد في كل خطوة يضع قدمه على رأسه
اعني يعمل على مقتضى نور معرفته التي هي بمنزلة رأسه بل يضع رأسه على قدم اي يبني معرفته على نتيجة عمله الذي
كان بناؤه على المعرفة السابقة حتى يقطع المنازل ويصل الى الله والى الله المصير وروى الصدوق
باسناده عن الصادق ع ان الناس يمرون على الصراط طبقات والصراط ادق من الشعر واحد من
السيف فمنهم من يمر مثل البرق ومنهم من يمر مثل عدو الفرس ومنهم من يمر حبوا ومنهم من يمر مشيا ومنهم
من يمر متعلقا قد تأخذ النار منه شيئا وتترك شيئا وسر ان مرورهم على الصراط على قدر نورهم وفي خبر
آخر ان الصراط يظهر يوم القيمة للابصار على قدر المارين عليه فيكون دقيقا في حق بعض وجليلا في حق

الى ح وانهم يمرون على قدر نورهم على قدر اعمالهم فمنهم من يعطى نوره مثل الجبل العظيم يسعى بين يديه ومنهم من يعطى
نوره اصغر من ذلك ومنهم من يعطى نوره مثل النخلة بيمينه ومنهم من يعطى نوره اصغر من ذلك حتى يكون
آخرهم رجلا يعطى نوره على ابهام قدمه فيضيء مرة ويطفأ مرة فاذا اضاء قدم قدمه فمشى فاذا طفئ قام ولان
الصراط ممدود على النار فلا بد لكل احد من ورود النار كما قال الله سبحانه وان منكم الا واردها
كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا
وسئل بعض اتباع سنن الائمة عن هذه الآية فقال جزناها وهي خامدة والسياق عبارة عن تكميل الملائكة النفوس
الانسانية باذن الله وقضائه وقدره شيئا فشيئا من ابتداء حدوثها الى ان يبلغ الى الكمال اللائق
بكل منها ثم يقربها منهم الى الرحمة والرضوان فهم ملائكة الرحمة والرضوان ومن بعد عن ذلك فهم ملائكة العذاب
قال الله عز وجل وسيق الذين كفروا الى نار جهنم زمرا الآيات وقال عز وجل وجاءت
كل نفس معها سائق وشهيد وروي سائق يسوقها الى المحشر وشهيد يشهد عليها بعملها
كلمة فيها اشارة الى ابواب الجنة والنار قال المحقق نصير الملة والدين الطوسي قدس الله سره
مشاعر حيواني كه بدان اجزاء عالم ملك ادراك كنند هفت است پنج ظاهر وان حواس خمس است
ودو باطن وان خيال ووهم است كه يكي مدرك صورت است ودوم مدرك معاني وحافظه
وذاكره از مشاعر نيستند بلكه اعوان ايشانند وهر نفس كه تابع هوا گردد وعقل را در متابعت
هوا مسخر گرداند از ابتاع الخدعة الهه هوى هر يكى ازين مشاعر حيواني سبب باشند از اسباب هلاك
او واضله الله على علم تا جائيش اين بود كه اما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى پس هر يكى
ازين مشاعر بابى شود از ابواب دوزخ لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم واگر عقل
كه مدرك عالم ملكوت است رئيس اين مشاعر رئيس مطاع باشد ونفس را از هوا او منع كند تا هر
يكى ازين مشاعر مطاوع او است از كتاب الهي در عالم خلق كه ادراك آن بآن مشعر خاص باشد بتقديم وتعقل

بر اسم وآيات كلام الهي را از عالم امر فرق كند بخلاف آن قوم كه لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب
السعير اين مشاعر هفت گانه بنسبت با ايشان در بهشت باشند واما من خاف مقام ربه ونهى
النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى وقال بعض اهل المعرفة ولعل ارشادهم الى ان طبيعة كل احد
وهواه في اولاه واخراه ولها ابواب ومشاعر سبعة وهي ايضا ابواب الجنة فانها على شكل
الباب الذي اذا فتح الى موضع انسد به موضع آخر فعلى غلقه لموضع على فتحه لمنزل آخر وهذه الابواب
مفتوحة على النيران لاهل النار والجنة الابواب القلب فانه مطبوع على اهل النار لا تفتح لهم ابواب
السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط لان صراط الله ادق من الشعر يحتاج من سلكه
الى كمال التلطيف والتدقيق والى غير ممكن الجاهلين خصوصا مع الاغترار والاستبداد برأيهم كما
عن التسليم والتقيد فابواب الجحيم سبعة وابواب الجنة ثمانية والباب الذي لا تفتح لهم هو الذي باطنه
فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب المقالة الثانية عشر في البعث والحشر ثم انكم يوم القيمة تبعثون
كلمة فيها اشارة الى تحول البعث وقرب الحشر في تفسير الامام ابي محمد العسكري ع ان الله
نزل بين النفختين بعد ما ينفخ النفخة الاولى من دوين السماء الدنيا من البحر المسجور الذي قال الله والبحر
المسجور وهو مني كمني الرجال فيمطر ذلك على الارض فيلقى الماء المني مع الاموات البالية فينبتون
من الارض ويحيون وروى الصدوق باسناده الصحيح عن الصادق ع انه قال اذا اراد الله
ان يبعث الخلق امطر السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال ونبتت اللحوم كانها
عليهما السلم اشارة الى الاطوار البرزخية التي بها يتم البعث والاعادة اشار اليه بقوله عز وجل لتركبن
طبقا عن طبق كالاطوار الجنينية التي يطويها الانسان التي بها خلق الخلق الاول مرة ولهذا استشهد
بالمرة الاولى الحدث الاول نشأة الآخرة بالاولى ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة قال الله تعالى يا ايها
الناس ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة

الی قوله وان الله یبعث من فی القبور قال بعض اهل المعرفة النفخ نفختان نفخة تطفو النار
ونفخة تشعلها فاذا انتهت صور الذین کانت فتیلة استعدادهم کالحشیش المحترق وهو الاستعداد
لقبول الارواح کاستعداد الحشیش للنار التی کنت عنه بقبول الاشتعال والصور البرزخیة کالسرج مشتعلة بالارواح
التی فیها فینفخ اسرافیل نفخة واحدة فتمر علی تلک الصور فتطفئها وتمر النفخة التی تلیها وهی الاخری علی الصور
المستعدة للاشتعال وهی النشأة الاخری فتشتعل بارواحها فاذا هم قیام ینظرون فیقوم تلک
الصور احیاء ناطقة بما ینطقها الله فمن ناطق یقول الحمد لله ومن ناطق یقول من بعثنا من مرقدنا ومن ناطق بالحمد لله الذی
احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور وکل ینطق بحسب علمه وحاله وما کان علیه ونسی حاله فی البرزخ ویتخیل ان ذلک منام
کما یتخیله المستیقظ وقد کان عند موته وانتقاله الی البرزخ کالمستیقظ هناک وان الحیوة الدنیا کانت له
کالمنام وفی الاخرة یعتقد امر الدنیا والبرزخ انه منام فی منام ویعلم ان الیوم الاخر الذی شهدنا سواء
کانت فی الدنیا او فی البرزخ او فی الدار الاخری وحیث کان فالصورة الاولی هی التی اخذ فیها علیه المیثاق ثم
حشر الی هذه الصور الحسیة الدنیاویة فاذا مات حشر فی صورة اخری ثم یحشر فی الصورة التی یسکن فیها بعد النقل
الی صورة اخری فی البرزخ فینتقل فی اطوار الصور ثم یحشر فی الصورة التی یدخل بها الجنة او النار فیتقلب فی الصورة التی
صورة رآها واستحسنها حشر فیها ولا یستحسن منها الا ما یناسب صورة الحال ومن هنا یمکنک ان تعرف ان الحال
کذلک یحشر فی کل نفس الصورة الحال التی انت علیها ولکن یحجبک عن ذلک رؤیتک المصورة وان کنت
تحس بانتقالک فی احوالک ولکن لا تعلم انها صور لروحک تدخل فیها فی کل آن وتخرج منها والسر فی ان
ادراک الحس الا یکون بتصور المدرک بصورة المدرک حین ادراکه سواء کان باطنیا الاحساس او التخیل او
التعقل وذلک لان الادراک لا بد فیه من میل المدرک لذات المدرک علی ما تحقق فیما اشرنا من ذاته
الی ان یصل الیه او یباد فیه ایاه فی ذاته وکلاهما کما قال مثنوی ای برادر تو همان اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان
وریشه‌ای گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی ور بود خاری تو هیمه گلخنی بس تو آن ... [illegible]

رتبا اوجده الله علی ما الصورة طبیعیه

قوانی

تو مشتاق ملاکی باده مکوش وله در القائل هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال با که گویم که درین
پرده چها می‌بینم ثم ان حشر الخلایق فی الاخرة الی انحاء مختلفة حسب اعمالهم واخلاقهم فقوم علی سبیل
الوفد یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا وقوم علی سبیل التعذیب ویوم یحشر اعداء الله الی النار
فهم یوزعون وقوم ونحشر المجرمین یومئذ زرقا وقوم ونحشره یوم القیمة اعمی وبالجملة لکل احد الی غایة
سعیه وعمله وما یحبه حتی انه لو احب حجرا لحشر معه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم فان کثیر
الاوان علیه وجب الملکات فکل ملکة تغلب علی الانسان فی الدنیا یتصور فی الاخرة بصورة تناسبها
فکل یعمل علی شاکلته ولذلک ان اغاعیل الاشقیاء المدبرین الناس بسبب هم القاهرة النازلة
فی مراتب البرزخ الحیوانیة والصور انهم مقصورة علی اغراض بهیمیة او سبعیة او شیطانیة تغلب علی
نفوسهم فلا جرم یحشرون علی صور تلک الحیوانات واذا الوحوش حشرت وفی الحدیث النبوی یحشر بعض
الناس علی صور یحسن عندها القردة والخنازیر وفیه ایضا یحشر الناس یوم القیمة علی اصناف رکبانا
ومشاة وعلی وجوههم والسر فی ذلک ان لکل خلق من الاخلاق المذمومة والهیئات الردیة المتمکنة
فی النفس صورة نوع من انواع الحیوانات بحیث یختص بذلک کصور ابدان الاسود کونها الخلق التکبر و
التهور مثلا وابدان الثعالب لاتصافها بالخبث والروغان وابدان القردة کونها علی کافة [illegible]
والخنازیر للحرص والشهوة الی غیر ذلک وربما کان لشخص واحد من الانسان عدد کثیر من الاخلاق فی اوزن
علی مراتب متفاوتة فبحسب ذلک یختلف الصور الحیوانیة فی الاخرة قال الله عز وجل یوم یشهد علیهم
سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون کلمة فیها اشارة الی یوم القیمة [illegible]
وسأل ابراهیم عن الصادق ع انه قال قد حدث فی حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا علیها فان
للقیمة خمسین موقفا کل موقف مقام الف سنة ثم تلا فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
وسئل رسول الله صلع عن طول ذلک الیوم فقال والذی نفسی بیده انه لیخفف علی المومن حتی یکون اهون

علیه من الصلوة المکتوبة یصلیها فی الدنیا وفی الکافی عن امیر المومنین ع اذا کان یوم القیمة بعث الله
الناس من حفرهم عزلا بهما جردا مردا فی صعید واحد یسوقهم النور وتجمعهم الظلمة حتی یقفوا علی عقبة
المحشر فیرکب بعضهم بعضا ویزدحمون دونها فیمنعون من المضی فیشتد انفاسهم ویکثر عرقهم ویضیق
بهم امورهم ویشتد ضجیجهم وترتفع اصواتهم الحدیث وعن الصادق ع مثل الناس یوم القیمة اذا قاموا
لرب العالمین مثل السهم فی القرب لیس له من الارض الا موضع قدمه کالسهم فی الکنانة لا یقدر ان یزول
هنا ولا هنا وفی کتاب سعید الاهوازی عن الباقر ع قال اذا کان یوم القیمة وحاسب الله عبده المومن
اوقفه علی ذنوبه ذنبا ذنبا ثم غفرها له لا یطلع علی ذلک ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا قال بعض اهل المعرفة
اذا مات الخلایق کلهم علی اختلاف انواع موتهم وقتولهم وفنائهم واصناف هلاکهم علی حسب انهم و
توجهاتهم الی ما فوقهم وحرکاتهم الی غایاتهم ووصولهم الی نهایاتهم ورجوع کل الی اصله من الاملاک و
الافلاک والارواح والنفوس واجتمعوا جمیعا علی صعید واحد دفعة واحدة بالنفخة الاسرافیلیة کما قال
سبحانه ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون فعند ذلک
قامت القیمة الکبری وظهر نور الانوار وانکشف عزه الحقیقی وتجلی جلال الاحدیة ولم یبق الا نور
الکواکب عند ظهور نور [illegible] الاقطار مطویة السموات بیمین الحق یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
کما بدأنا اول خلق نعیده فانتهی کل نوع الی اصله وکل شیئ مع [illegible] وکل شیئ مع مثیله وجمع
الشمس والقمر واتحدت النفوس بالارواح وزالت المباینة بین الارواح والاشباح ورجعت السموات
والارض الی ما کانتا علیه قبل الفتق فتمام الرتق [illegible] الی مقام الجمع المعنویة من هذه النفوس الطبیعیة
وکذا النفوس کلها تنقلب [illegible] واحدة غیر هذه الا الاسطقسیة [illegible]
الربانیة [illegible] والحق وانشقت السماء وانتثرت النجوم وتزول الابعاد والاحجام ویرتفع الحجب
والموانع وتتحد ذوات النور مع النور والفعل بالفاعل ولم یبق من القوی والحواس ناظر ولا محسوس [illegible]

تعرب پروان

مجوسیه

علی

علیها ولا اثر لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة ودکت الجبال
کالعهن المنفوش لضعف وجودها ثم نسف نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا وتبدل
الارض غیر الارض فتمتد مد الادیم وتبسط علی قدر جمع الخلایق کلها وبرزوا لله الواحد القهار و
المتخلصون عند ذلک عن البرازخ یتوجهون الی الحضرة الربوبیة فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون
فحدثت عند ذلک الاتحاد وزالت النسب والاضافات ولا یبقی الا الواحد القهار الذی الیه مصیر جمیع
الامور بلا وقت ولا زمان ولا مکان ولا قبل ولا بعد ولا محدود ولا این ولا هنالک [illegible] ولا حجاب لان
ذلک من لوازم الزمان المقتضی للتغیر والمکان الموجب للتکثر فاذا ارتفع الحجاب وجمعت الخلایق
دفعة واحدة کلمح البصر او هو اقرب منه اوسع المکان ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود
مع انه یوم الفصل لامتیاز الحق من الباطل فیه بخلاف الدنیا لتشابهها فیها یوم تقوم الساعة یومئذ
یتفرقون لیمیز الله الخبیث من الطیب وهذا الفصل نقیض ذلک الجمع هذا یوم الفصل جمعناکم والاولین
[illegible] حقیقة عن قید الزمان والمکان یعرف ان مجموع الزمان وما یقع فیه کعقد واحدة ای شأن
واحد من شئون الله تعالی مشتمل علی شئون التجلیات الواقعة کل یوم وساعة اذ کل یوم هو فی شأن ولا یشغله
شأن عن شأن مع انه من جهة المخلوقات واختلاف [illegible] واستعداداتها مقدار خمسین الف
سنة وکذا المجموع [illegible] الامکنة الواقعة فی کل وقت وان کنقطة یشتمل علی الجمیع وکل الصلات
[illegible] فی نظر شهوده [illegible] الامکنة [illegible] کل ان مع هذا القیاس انقلبت الارض الموجبة
مع الارض الموجبة فی الاشکال والابعاد وهکذا انقلب الاراضی کلها ارضا واحدة فیها الخلایق کلها وجیء
الکتاب وجیء بالنبیین والشهداء وقضی بینهم بالحق [illegible] والذین [illegible]
فی دار الدنیا کما اخبر عنه امیر المومنین ع بقوله لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [illegible]
الله بالرغبة والرهبة [illegible] لا ان یعبده [illegible] فلا انتظار لهم للقیمة والبعث والثواب

بذلك يوم القيمة والبعث والثواب ومن هنا بعثت انا والساعة كهاتين وجمع بين سبابتيه ...
في الجملة من حيث المدة وان لم يكونوا ابدا من حيث الصورة عالمين بها وذلك لقيامهم بذواتهم الفانية عن
الباقية الى ما شاء الله **نظم** زاده ثابت الحد در جهان ... صد قيامت الحاد اندر جهان زو قيامت
راهم در رسيده اند از قيامت قيامت را ... با زبان حال ميكفت ... كه ز محشر ... بر سكس
بعد از ان كفت ان رسول خوش پيام رمز موتوا قبل موتوا ... كرام ... مردوام من قبل موت ... زان
... ورده ام اين حسن صورت ... پس قيامت شو قيامت را ببين ... ديدن ... شرط است
اين ... واما اهل الحجاب والارتياب فلا يمكنهم الجمع بين الموتة لطي السموات وما يتبعها من الازمنة و
الحركات يوم القيمة وبين الموتة بشرط ... والعجب انهم كما لم يؤمنوا بذلك الطي في هذه الدنيا
لاشتغالهم باحوال الدنيا فكذلك اذا بعثوا في الاخرة انكروا زمان مكثهم في الدنيا ونشر الحركات فيها
لاشتغالهم باهوال القيمة كما قال الله عز وجل ويوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما
لبثوا غير ساعة كذلك كانوا يؤفكون وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد
لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم لا تعلمون ...
... بعض ما ذكر ما في تفسير علي بن ابراهيم عن ابي الحسن الرضا عليه السلام انه قال ان الشمس والقمر آيتان
من آيات الله تجريان بامره مطيعان له ضوؤهما من نور عرشه وحرهما من جهنم واذا كانت القيمة عاد
الى العرش نورهما وعاد الى النار حرهما فلا يكون شمس ولا قمر **كلمة** فيها اشارة الى موازنات الدرجات
والدركات وتبديل السيئات والحسنات قال بعض اهل المعرفة ان درجات الجنة على عدد دركات
النار فما من درجة في الجنة الا يقابلها دركة في النار وذلك لان الانسان لا يخلو اما ان يعمل بالاوامر او لا يعمل فان عمل
كان له في الجنة درجة معينة لذلك العمل الخاص وفي موازنتها هذه الدرجة المخصوصة لهذا العمل الخاص اذا تركه
الانسان له دركة في النار لو سقط فيها ... تلك الدرجة لو فرضت على خط استواء على تلك الدركة فاذا

سقط

سقط الانسان في العمل بما امر فلم يعمل كان ذلك الترك لذلك العمل عينه سقوطا على تلك الدركة قال الله
سبحانه فاطلع فرآه في سواء الجحيم فان الاطلاع على الشيء انما يكون من اعلى الى الاسفل والسواء
احد الموازنة على الاعتدال فما رآه الا في تلك الدركة التي هي موازنة درجته فان العمل الذي نال به هذا الرجل
تلك الدرجة تركه هذا الرجل الاخر الذي كان قرينه في الدنيا بعينه فانظر هذا العدل الالهي ما احسنه ولما كان
الموحد سوى التوحيد ان يكون من اهل النار ... بالشرك في دار الكرامة فان الجنة حرام على المشرك فبقيت جميع
درجات المشرك ... التي لو كان موحدا لكان ... في الجنة ... الذي له
الموحد من تلك الدرجات ... ذلك القول وجميع جزاء ... الموحد ... ذلك القول الذي لو كان مشركا
لحصل له في النار ... المشرك الذي ... في الجنة فاذا راى المشرك ما كان يستحقه لولا التوحيد يقول
يا رب هذا الى ... جزاء ... فيقول الله تعالى قد جازيتك على ذلك كله بالمحبة ... كذا وكذا فيقر
على جميع ما انعم عليه في الدنيا جزاء لمكارم اخلاقه والقول بها والنوافل عليها والعلم بموافقتها ...
الممتنة عليه في خلقه المبتدأة ... ليست بجزاء فيرثها المشرك هنالك ... علم الموازنة فيقول
صدقت فيقول الله تعالى ... نقصت ... شيئا والمشرك قطع ... من دخول دار الكرامة
فنزل فيها على موازنة هذه الاعمال ... الى ... دركات ... درجات تلك الاعمال
فان صاحبها سوى التوحيد ... يكون من اهل هذه الدار فهذا هو من الميراث الذي هو بين اهل الجنة والنار
اقول اشار بالميراث الذي هو بين الفريقين الى ما ورد في الآيات والاخبار فقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله
سبحانه اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس ... ما منكم الا وله منزلان منزل
في الجنة ومنزل في النار فان مات ودخل النار ورث اهل الجنة منزله ... يعطي المشرك جزاء
حسنات الموحد ويعطى الموحد جزاء طاعة المشرك وكيف ... هذا بالعدل ... وذلك لان المشرك كسب
... طينة الخبيثة ... مع ... المعاصي ... معقود ...

ثمان وسعی

وحق ... الكفر والطغيان والفجور ثم عمد الى بقية ذلك الطين فزجره بطينتكم ولو ترك طينتهم
على حالها ولم يمزج بطينتكم ما عملوا ابدا عملا صالحا ولا ادوا امانة الى احد ولا شهدوا الشهادتين
ولا صاموا ولا صلوا ولا زكوا ولا حجوا ولا اشبهوكم في الصورة ايضا يا ابراهيم ليس شيء اعظم
على المؤمن ان يرى صورة حسنة في عدو من اعداء الله عز وجل والمؤمن لا يعلم ان تلك الصورة من
طين المؤمن ومزاجه يا ابراهيم ثم ... شيئا من ... او زنا او ... وشرب
خمر وترك صلوة وصيام وزكوة وحج وجهاد ... من عدونا الناصب ... ومزاجه الذي مزج
بطينته وما رايته في هذا العدو الناصب من الزهد والعبادة ... على الصلوة وادا الزكوة
والصوم والحج والجهاد واعمال البر والخير فذلك كله من طين المؤمن وسنخه ومزاجه فاذا عرض
اعمال المؤمن واعمال الناصب على الله يقول الله عز وجل انا عدل لا اجور ومنصف لا اظلم ...
وارتفاع ... ما اظلم ... ان الناصب وطينته ومزاجه هذه الاعمال الصالحة
كلها من طين المؤمن ومزاجه والاعمال الردية التي كانت من المؤمن من طين العدو الناصب ...
كل واحد منهم ما هو من اصله ومزاجه وطينته وهو اعلم بعباده ... يا ابراهيم ...
وعدونا ... قلت يا ابن رسول الله ... فقال ... يا ابراهيم ان
الشمس اذا طلعت ... الدنيا ... المشرق والمغرب ... يعود الشعاع ويرجع اليها ... كذلك قلت بلى يا ابن
رسول الله قال ... ترجع الى اصله ... فاذا كان يوم القيمة ينزع الله تعالى
العدو الناصب سنخ المؤمن ومزاجه وطينته وجوهره وعنصره مع جميع اعماله الصالحة ويرده الى المؤمن
وينزع الله تعالى سنخ الناصب ومزاجه وطينته وجوهره وعنصره مع جميع اعماله السيئة الردية ويرده الى الناصب
عدلا منه جل جلاله وتقدست اسماؤه ويقول ... لا ظلم عليك هذه الاعمال الخبيثة من طينتك ومزاجك

كما قال الله تعالى فيهم وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا فالاعمال الحسنة ... صدورها من طينة
المؤمن وهذا بخلاف المؤمن فانه يكتسب ... طينة ... من غفلة ...
... صدوره منه ... الا ... اهله ... علي بن ...
... الجزاء طينته اليها ... عليها ... وحملها ... فاق الاعمال
بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى ... بما ... طينة ... ومقتضى ... التي خلق عليها قال الله
تعالى قل كل يعمل على شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدى سبيلا وفي الحديث ...
... الناس ... شيئا ...
... المشرك بحسناته في الدنيا بالنعم ... الموحد يجازى بسيئاته في الدنيا بالبلايا
... الآلام ... الموت ... ثم يعاقب في البرزخ ... الجزاء ... طاهرا
مطهرا كما ورد في الآيات والاخبار **نظم** ...
... ويدل على ما ذكرناه كله ما رويناه عن ابي اسحق الليثي عن الباقر عليه السلام في حديث طويل
... قال ان الله عز وجل خلق ارضا طيبة طاهرة وفجر فيها ماء عذبا زلالا
... فعرض عليها ولايتنا اهل البيت فقبلتها فاجرى عليها ذلك الماء سبعة ايام ثم
نضب عنها ذلك الماء ... فاخذ من صفوة ذلك الطين طينا فجعله طين الائمة عليهم السلام
ثم اخذ جل جلاله ثفل ذلك الطين فخلق منه شيعتنا ... ولو ترك طينتكم يا ابراهيم
كما ترك طينتنا لكنتم انتم ونحن سواء قلت يا ابن رسول الله ما صنع بطينتنا قال مزج طينتكم ولم
يمزج طينتنا قلت يا ابن رسول الله وبما مزج طينتنا قال ان الله عز وجل خلق ارضا سبخة منتنة وفجر
فيها ماء اجاجا مالحا آسنا ثم عرض عليها ولاية امير المؤمنين صلوات الله عليه فلم تقبلها واجرى
ذلك الماء عليها سبعة ايام ثم نضب ذلك الماء عنها ثم اخذ من كدورة ذلك الطين المنتن الخبيث

وخلق

وانت اولى بها وهذه الاعمال الصالحة من نظير المؤمن ومزاجه وهواء بها لاظلم اليوم ان الله سريع الحساب
اقترح هنا نظير ومن اقفت لابي عن رسول الله بل ابن حكمة بالتوبة فامنته وعد لا بيتها او مفتاح قال ع
ازيدك بيانا بهذا المعنى من القرآن قلت بلى يابن رسول الله قال ع اليس الله عز وجل يقول الخبيثات
الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون
للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم وقال عز وجل
والذين كفروا الى جهنم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث
بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في جهنم اولئك هم الخاسرون ان في ذلك
الله العظيم ما اوضح ذلك لمن فهمه وما اعمى قلوب هذا الخلق المنكوس عن معرفته ثم قال ع بعد كلام من هذا القبيل
يا ابراهيم ازيدك بهذا المعنى من القرآن قلت بلى يابن رسول الله قال ع قال الله فاولئك يبدل الله
سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما يبدل الله سيئات شيعتنا حسنات و
حسنات اعدائنا سيئات يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد لا معقب لحكمه ولا راد
لقضائه لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون هذا يا ابراهيم من باطن علم الله المكنون ومن سره
المخزون وفي تفسير ابي محمد العسكري عن الصادق ع في حديث طويل ان المؤمن يوقف بازائه ما بين مائة واكثر
من ذلك الى مائة الف من النصاب فيقال له هؤلاء فداؤك من النار فيدخل هؤلاء المؤمنون الى الجنة
واولئك من النصاب الى النار **كلمة** فيها اشارة الى الجنة وان النار الجنة مثال جنة روحانية للمقربين
وهي انما تشاهد من العلوم الحقة والمعارف اليقينية الى صفة كمال ان فات الموقت فهذه الدنيا بدل المشاهد
في الآخرة واللذة الكاملة موقوفة على المشاهدة فان الوجود لذيذ وكماله اللذة فالعارف الذي مقتضى
طباع القوة الالهية من العلم بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر اذا صارت مشاهدة للنفس كانت
لها لذة لا يدرك الوصف كنهها والشاهد وفي الحديث لا عيش الا عيش الآخرة وفي الكافي عن الصادق ع

ربهم الا ان يأذن نقص موقتة الى ع ما عندوا عندهم الى ما تقع به الاعلام من زهرة الحيوة الدنيا ونعيمها وكانت
دنياهم اقل عندهم مما يطأونه بارجلهم ولئن ابصرتنا الله ع وتلذذوا بها تلذذ من لم يزل في روضات الجنات
مع اوليائه الذين الصابر الدرجات في الصريح فانوس قال اسامة ابا عبد الله ع عن قول الله عز وجل وظل
ممدود وماء مسكوب وفاكهة كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة قال يا ابا محمد والله
ليس حيث يذهب الناس انما هو العالم وما يخرج منه وجنة جسمانية لعامة اهل الايمان والاصحاب اليمين وهي
انما تنشأ من الاخلاق الفاضلة والاقوال الصادقة والاعمال الصالحة بايدي النفس الانسانية المنخفضة
بها الصور الملذة من الحور والقصور والغلمان واللؤلؤ والياقوت والمرجان في عالمها وصقعها فان النفس
اقتدارا على ذلك بانواع الاشياء ولكنها مادامت في هذه النشأة لا يترتب عليها اثارها لضعفها واشتغالها
بالمحسوسات فاذا قويت النفس وزالت الشواغل واتحدت القوى كلها في قوة واحدة ذات تخيل حسي
صارت عينا باصرة للنفس وقدرة ولذاتها وانقلب العلم مشاهدة فلا يخطر بالبال شيئا من النفس
الا ويوجد في الحال باذن الله تعالى اي يوجد بحيث يراه بقوته عيانا ويحس به احساسا قويا لا اقوى منه
اليه الاشارة بقوله ص ان في الجنة سوقا يباع فيه الصور والسوق عبارة عن اللطف الالهي الذي هو
منبع القدرة على اختلاف الصور بحسب المشتهيات وفيها الحس وفي الحديث القدسي يا ابن آدم خلقتك للبقاء
وانا حي لا اموت اطعني فيما امرتك واني عنه نهيتك اجعلك مثلي حيا لا تموت انا الذي اقول للشيء
كن فيكون اطعني فيما امرتك اجعلك تقول للشيء كن فيكون فلا يقول احد من اهل الجنة لشيء كن
الا ويكون وفيه اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
وفي القرآن فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون والنار نار ان
نار روحانية تطلع على الافئدة للمنافقين والمتكبرين والمكذبين وهي انما تنشأ بسبب عالم الحق بسبب
فقدان المعارف والكمالات العقلية اما بالانكار لها وجحودها او بالحرمان عنها بعد ادراكها والشوق اليها بحسب قبول

الصادر لها بالجهل المركب فقدان القوة العيوانية وحصول ملكة الشيطنة للاعوجاج ورسوخ العقايد الباطلة
في الوهم وهي المعالجة جدا واما النفس بحسب العزيزة فالالم بسبب بعد بينه له الموت لان النفس الاغلاظ
غير شعور بحولها وكلما اشتد كان في عالم الجبار في الآخرة الان البلاهة ادنى الى الخلاص من فطانة
بتراء فيها العذاب لاولا اعظم ولاولئك اليم ونار المستعمل ولا هي الكبار عليها قدرا عالام وهي اثار
نشأ تبعية هذه النشأة الدنيا بسبب فقدان مشاهدها بعد حصول الالف والتعلق به والجاذبة
اليه والاكتساب الاعمال السيئة والاقوال الكاذبة والاخلاق الردية فان النفس بسبب ذلك تنشئ في عالمها
صورا موذية مناسبة لها من الحيات والعقارب والسموم والجحوم وغيرها في ذرعها ولا تقدر على عدم
انشائها كما انها اذا احبت شيئا في الدنيا مع محبته فكلما يخطر بالها اغتمت به وتاذت ولا يمكنها ان لا
يخطر ولكنها في الدنيا تغفل عنها احيانا بسبب الشواغل بخلاف الآخرة فانها لا تغفل عنها لعدم اشتغال
عنها المكان وقوته وصيرورة القوى كلها قوة واحدة ذات تخيل فلا يزال يريد ما لا يكيده ويشتهي ما يكرهه ويفعل
ما يكرهه ويكثر رعاية ربها ويعرب على العجب قائلا يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين
الا ان هذه الهيئات لما كانت غريبة عن جوهر النفس وكذا اما بيرها فلا يبعد ان تزول في مدة من الدار
متفاوتة حسب تفاوت الملكات في رسوخها وضعفها وكثرتها وقلتها الله ع يخرج من في النار من
في قلبه مثقال ذرة من الايمان فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره
ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وفي اعتقادات الصدوق ع
روي انه لا يصيب احدا من اهل التوحيد الم في النار وانما يصيبهم الالام عند الخروج منها فيكون تلك الالام جزاء
بما كسبت ايديهم وما الله بظلام للعبيد وباسناده عن ابن عباس قال قال النبي ص الذي بعثني بالحق بشيرا
لا يعذب الله بالنار موحدا ابدا ان اهل التوحيد يشفعون فيشفعون وفي توحيده عن الصادق ع عن ابائه ع قال
قال رسول الله ص من وعده الله على عمل ثوابا فهو منجز له ومن اوعده على عمل عقابا فهو فيه بالخيار وفي كتاب المحقق

عن ابي المؤمنين ع قال اي شيعتنا احد يقارف امرا نهيناه عنه فيموت حتى يبتلى ببلية تمحص بها ذنوبه اما في ماله
او ولده واما في نفسه حتى يلقى الله محبا وما له من ذنب وانه ليبقى عليه شيء من ذنوبه فيشدد عليه عند موته
فيمحص ذنوبه وفيه عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله ع يقول الممتحن للمؤمن بالموت والبركة للكافر
في ارضه وهي وقاية المؤمن من النار وعن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله ع اني سمعتك وانت تقول
كل شيعتنا في الجنة على ما كان منهم قال صدقتك كلهم والله في الجنة قال قلت جعلت فداك ان
الذنوب كثيرة كبار فقال اما في القيامة فكلكم في الجنة بشفاعة النبي المطاع او وصي النبي ولكني اتخوف
عليكم في البرزخ قلت وما البرزخ قال القبر منذ حين موته الى يوم القيامة **شعر** عفو الهي بكند كار خويش
مژده رحمت برساند سروش لطف خدا بيشتر از جرم ماست نكته سربسته چه گويي خموش قال
بعض اهل المعرفة ان جهنم ليست بدار حقيقة متاصلة لانها صورة غضب الله كما ان الجنة صورة رحمته
وقد سبقت الرحمة الذاتية ووسعت كل شيء والغضب عارض وكذا الخيرات صادرة بالذات والشرور
واقعة بالعرض فعلى هذا الابدان تكون الجنة موجودة بالذات وجهنم مقدرة بالعرض والنار تبع والاصل جهنم من
الدنيا فان مادتها هي تعلق النفس بامور الدنيا وخبيثاتها وصورتها صورة الهيئات المولمة والاعلام
والقبايح فهي ليست بدار خالصة بل هي مكدرة مشوبة بهذا العالم فكانها من هذا العالم الا انها في الآخرة
باق الخبيثات ورمام الشجر وفي الكافي عن الصادق ع اخبرني الروح الامين ان الله لا اله غيره اذا اوقف
الخلائق وجمع الاولين والآخرين اتي بجهنم يقاد بالف زمام اخذ بكل زمام الف ملك من الغلاظ الشداد
ولها هدة وتغيظ وزفير وشهيق وانها لتزفر الزفرة فلولا ان الله اخرها الى الحساب لاهلكت الجميع
ثم يخرج منها عنق يحيط بالخلائق البر منهم والفاجر فما خلق الله عبدا من عباده ملك ولا نبي الا ينادي يا رب
نفسي نفسي وانت تقول يا رب امتي امتي الحديث وانما يقاد بالف زمام لانها عالم التضاد فلا يجمع
اجزاؤها الا بازمة التسخير بايدي ملائكة غلاظ شداد **كلمة** فيها اشارة الى الاعراف الاعراف الذي

كان اشتقاقهما من المعرفة فالاولى ان الاولين هم العارفون والمعروفون والموقوفون ان الناس في هذه
النشأة وان كان من العرف بمعنى المكان العالي المرتفع فهم الذين من فرط معرفتهم وشدة بصيرتهم
كانهم في مكان عال مرتفع ينظرون الى سائر الناس في درجاتهم ودركاتهم ويميزون السعداء عن الاشقياء
على معرفة منهم بهم وهم بعد في هذه النشأة كما اشار اليه امير المؤمنين ع بقوله اقسم برب العرش العظيم لو شئت
اخبرتكم بآبائكم واسلافكم اين كانوا وممن كانوا واين هم الآن وما صاروا اليه وفي البصائر والرجال عن
الاصبغ بن نباتة قال كنت عند امير المؤمنين ع جالسا فجاءه رجل فقال يا امير المؤمنين وعلى الاعراف
رجال يعرفون كلا بسيماهم فقال ع نحن على الاعراف نحن نعرف انصارنا بسيماهم ونحن الاعراف
الذي لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا ونحن الاعراف يعرفنا الله يوم القيمة على الصراط فلا يدخل الجنة
الا من عرفنا وعرفناه ولا يدخل النار الا من انكرنا وانكرناه وذلك بان الله تبارك وتعالى لو شاء لعرف
الناس نفسه حتى يعرفوا حده ويأتوه من بابه ولكن جعلنا ابوابه وصراطه وسبيله وبابه الذي يؤتى منه وباسناده
القمي عن الباقر ع انه سئل عن هذه الآية فقال انزلت في هذه الامة والرجال هم الائمة من آل محمد عليهم السلام
قلت فما الاعراف فقال صراط بين الجنة والنار فمن شفع له الائمة منا من المؤمنين المذنبين نجا ومن لم
يشفعوا له هوى وفي رواية اخرى عنه ع قال نحن اولئك الرجال الائمة منا يعرفون من يدخل النار ومن يدخل
الجنة كما يعرفون في قبائلكم الرجل منكم يعرف من فيها من صالح او طالح وفي رواية اخرى عنه ع انهم قوم استوت
حسناتهم وسيئاتهم فقصرت بهم الاعمال وانهم لكما قال الله وزاد في رواية فان ادخلهم الله النار
فبذنوبهم وان ادخلهم الجنة فبرحمته ولا منافاة بين ما ذكرناه من الاخبار لان هؤلاء القوم يكونون مع الرجال الذين
على الاعراف وهم مذنبو اهل زمانهم العارفون وكلاهما من اصحاب الاعراف بل على هذا اجرى ما ورد في رواية
اخرى عنه ع في الاعراف كثبان بين الجنة والنار يوقف عليها كل نبي وكل خليفة نبي مع المذنبين من اهل
زمانه كما يقف صاحب الجيش مع الضعفاء من جنده وقد سبق المحسنون الى الجنة فيقول ذلك الخليفة للمذنبين

الواقفين

الواقفين معه انظروا الى اخوانكم المحسنين قد سبقوا الى الجنة فيسلم عليهم المذنبون وذلك قوله تعالى سلام
عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون ان يدخلهم الله اياها بشفاعة النبي والامام فينظر هؤلاء
الى النار فيقولون ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمين وينادي اصحاب الاعراف وهم الانبياء والخلفاء رجالا
من اهل النار ورؤوس الكفار يقولون لهم موبخين ما اغنى عنكم جمعكم واستكباركم اهؤلاء الذين اقسمتم لا
ينالهم الله برحمة اشارة لهم الى اهل الجنة الذين كان الرؤساء يستضعفونهم ويحتقرونهم بفقرهم ويستطيلون
عليهم بدنياهم ويقسمون ان الله لا يدخلهم الجنة يقول اصحاب الاعراف لهؤلاء المستضعفين عن امر
امر الله عز وجل لهم بذلك ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون اي لا خائفين ولا
محزونين رواه الشيخ الطبرسي في تفسيره المسمى بالجوامع وروى علي بن ابراهيم في تفسيره ما في معناه خاتمه
فقد روي عن النبي ص انه قال افترقت امة موسى على احدى وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة وهي
التي اتبعت وصيه وستفترق امة عيسى على اثنتين وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة وهي التي
اتبعت وصيه وستفترق امتي على ثلث وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة وهي التي تتبع
وصيي عليا وشك نيست درين كه انبيا و اوصيا سلام الله عليهم جهت هدايت خلق و نجات ايشان
مبعوث شده اند پس هر كه شيعه ايشان باشد و پيروي ايشان كند سعي ايشان شود لا جرم
او مهتدي و ناجي خواهد بود چنانكه حضرت امام حسن عسكري ع فرموده كه شيعتنا الفرقة الناجية و هر كه از
مخالف سر باز زند و راههاي ديگر رود ضال و هالك و حقيقت اين سخن هويداست ليكن جمعي كه
افسار تقليد از سر بيرون انداخته نظر انصاف را بر [illegible] ساخته اند نظر [illegible] ايشان ظاهر
باشند و از خود سخن چند بيهوده فرا كشند طبعشان گذارد كه با سر تقليد روند و نه توفيق آن
باشد كه بوي تحقيق شنوند مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء شعر از بهر دو جنگ
جو مردم كو ندلي كه [illegible] در مدرسه هر علم كه آموخته اند في الغير [illegible] ولا نفعهم

و بشنوي اين قوم اختلاف در امام پديد آمده و باعث [illegible] شده اما جدال ما را [illegible] درست
است كه آن حق را از باطل جدا توانيم كرد و آن كتاب خدا است و اوصياي پيغمبر صلوات الله
وعليهم خلفا و سلف كه تا قيام قيامت باقي اند چنانكه حضرت فرموده اني تارك فيكم ما ان تمسكتم
به لن تضلوا ابدا كتاب الله وعترتي اهل بيتي وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ومن علوم [illegible]
ان علم الكتاب انما هو عند العترة فمن تمسك بهم فقد تمسك بهما والمرجع في زمن غيبتهم انما
هو الى احاديثهم المضبوطة في الاصول المعتمد عليها فمن تمسك بها فهو الناجي واما وجه السبب
مودة ذي القربى على الامة وجعلها اجرا على تبليغ الرسالة ليتولاهم الامة فيتبعوهم لطيب نفوسهم فيحصل
بذلك نجاتهم في الآخرة ولكن اكثر الناس لا يشكرون وقال امير المؤمنين ع الناس ثلثة اما عالم رباني
او متعلم على سبيل النجاة او همج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجأوا
الى ركن وثيق وقال الصادق ع يغدو الناس على ثلثة اصناف عالم ومتعلم وغثاء فنحن العلماء وشيعتنا
المتعلمون وسائر الناس غثاء وقال ع اغد عالما او متعلما او مستمعا او محبا لهم ولا تكن الخامس
فتهلك فالفرقة الناجية هم المتعلمون على سبيل النجاة ومن الذي بهم من المستمعين والمحبين لهم فان
من احب قوما فهو منهم ويحشر معهم واما العالم الرباني فهو فوق الناجي والراجح [illegible] محبة
حقيقية [illegible] نفسه [illegible] يدل على ذلك ما رواه في الكافي عن
الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله على حبه اياه وان كان المحبوب في علم الله من اهل
النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله على بغضه اياه وان كان المبغض في علم الله من اهل
الجنة وفيه عنه ع اذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر الى قلبك فان كان يحب اهل طاعة الله و
يبغض اهل معصيته ففيك خير والله يحبك واذا كان يبغض اهل طاعة الله ويحب اهل معصيته فليس فيك خير
والله يبغضك والمرء مع من احب وفيه عن الصادق ع قال ان الرجل ليحبكم وما يعرف ما انتم عليه فيدخله

الله

الله الجنة بحبكم وان الرجل ليبغضكم وما يعرف ما انتم عليه فيدخله الله النار ببغضكم ولا يخفى ان الحب و
البغض من جهة الطاعة والمعصية يرجع الى حب الشريعة والعقيدة وبغضها وان اختلف [illegible]
رد الحب والبغض [illegible] فرق بينهما لكن نجاة كثير من اهل الايمان
من عذاب النار [illegible] الا لشفاعتهم صلوات الله عليهم وان لم يعرفوا قدرهم وانهم كما يدل عليه
قول امير المؤمنين ع في حديث الاشعث بن قيس في كلام طويل قال ع واما الثلثة ابو ذر والمقداد وسلمان
فتبرؤا على دين محمد ص وعلى ابراهيم حتى لقوا الله رحمهم الله فقال الاشعث ان كان الامر كما تقول لقد
هلكت الامة غيرك وغير شيعتك قال فان الحق والله كما اقول وما هلك من الامة الا الناصبين المكابرين
الجاحدين المعاندين فاما من تمسك بالتوحيد والاقرار بمحمد ص ولم يخرج من الملة ولم يظاهر علينا الظلمة
وشك في الخلافة ولم يعرف اهلها وولاتها ولم يعرف لنا ولاية ولم ينصب لنا عداوة فان ذلك مسلم
مستضعف يرجى له رحمة من ربه ويتخوف عليه ذنوبه وفي الكافي باسناده الصحيح عن الصادق ع قيل له [illegible]
صام وصلى وتجنب المحارم وحسن ورعه ممن لا يعرف ولا ينصب فقال ان الله يدخل اولئك الجنة برحمته
وفي الاحتجاج للطبرسي عن الحسن ابن علي ع انه قال في كلام له من اخذ بما عليه اهل القبلة الذي ليس فيه اختلاف
ورد علم ما اختلفوا فيه الى الله سلم ونجا من النار ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن عليه واحتج عليه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم ومعدن العلم اين هو فهو عند الله سعيد ولله ولي ثم قال بعد كلام ان الناس ثلثة
مؤمن يعرف حقنا ويسلم لنا ويأتم بنا فذلك ناج محب لله ولي وناصب لنا العداوة يتبرأ منا ويلعننا و
يستحل دمائنا ويجحد حقنا ويدين الله بالبراءة منا فهذا كافر مشرك فاسق وانما كفر واشرك من حيث
لا يعلم كما يسبوا الله عدوا بغير علم كذلك يشرك بالله بغير علم ورجل اخذ بما لا يختلف فيه ورد علم ما اشكل
عليه الى الله مع ولايتنا ولا يأتم بنا ولا يعادينا ولا يعرف حقنا فنحن نرجو ان يغفر الله له ويدخله
الله الجنة وهذا مسلم ضعيف [illegible] عن الصادق ع انا نخبر ان قوم لا يقولون ما نقول فقال يتولونا

ولا يقولون ما يقولون قال نعم قال معهود اعهد ثاليس عندكم فينبغى لنا ان نخبر امنكم فان وردا عندنا ما ليس عندنا افتراه اطرحانه ثم قال فتوقفوا ولا تبرأوا منهم الى ان قال فمنهم من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة اسهم الحديث بطوله رواه فى الكافى وقد قربنا معناه فى كلمة من ابواب الايمان والكفر والدليل على هذا من كتاب الله عز وجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها ولا يكلف الله نفسا الا ما اتيها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هديهم حتى يبين لهم ما يتقون قال الصادق ع ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وسئل ان يعرف شيئا هل عليه شىء قال لا وهذا واضح كما لا يخفى فليس السبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبركاته وعليه حياته ومماته وليس للمؤمن مجال لا يعجبه ولا يتمنى شيئا لا يهديه فان تحقيق الفرقة الموافقة لمخبر الملة والدين محمد بن الحسن الطوسى طاب ثراه فى بعض رسائله اعلم ايدك الله ايها الاخ العزيز ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف ما هو ترجمة قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغى ان يصدقه فى صفات الله واليوم الاخر وتعيين الامام المعصوم كل ذلك بالتسليم لما القران من غير مزيد وبرهان اما فى الاخرة فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما فى صفات الله فبانه حى قادر عالم مريد متكلم ليس كمثله شىء وهو السميع البصير ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرها حادث او قديم بل لو لم يخطر هذه بباله ومات مات مؤمنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التى حررها المتكلمون بل مهما حصل فى قلبه التصديق بالحق بمجرد الايمان من غير دليل وبرهان فهو مؤمن ولم يكلف رسول الله صلى الله عليه وآله العرب باكثر من ذلك وعلى هذا الاعتقاد الجميل اكثر الناس الا من وقع فى بلدة يقرع سمعه فيها هذه المسائل كقدم الكلام وحدوثه ومعنى الاستواء والنزول وغيره فهو ان لم يأخذ ذلك بقلبه وبقى مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج عليه وان اخذ ذلك بقلبه فاقل الواجب عليه ما اعتقده السلف فيعتقد فى القران الحدوث كما قال السلف القران كلام الله مخلوق ويعتقد ان الاستواء حق والايمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء عنه بدعة والكيفية غير معلومة

[catchword:] ان يحسم

يجمع ما جاء به الشرع ايمانا مجملا من غير بحث عن الحقيقة والكيفية وان لم يعتقد ذلك وغلب على قلبه الشك والاشكال فان امكن ازالته ان يكلام قريب من الافهام ازيل وان لم يمكن ازالها عند المتبحرين ولا حرج فذلك كاف ولا حاجة الى تحقيق الدليل فان الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة والجواب ومهما ذكرت الشبهة لا يؤمن ان تثبت بالخاطر والقلب فيظنها حقا لقصوره عن ادراك جوابها اذا الشبهة قد تكون جلية والجواب دقيقا لا يحتمله عقله ولهذا زجر السلف عن البحث والتفتيش وعن الكلام فيه وانما زجروا ضعفاء العوام واما ائمة الدين فلهم الخوض فى غمرة الاشكالات ومنع العوام عن الكلام يجرى مجرى منع الصبيان عن شاطى الدجلة خوفا عن الغرق ورخصة الاقوياء فيه تضاهى رخصة الماهر فى صنعة السباحة الا ان ههنا موضع غرور وهو ان كل ضعيف فى عقله يظن انه يقدر على ادراك الحقائق كلها وانه من جملة الاقوياء فربما يخوضون ويغرقون فى بحر الجهالة ثم حيث لا يشعرون والصواب منع الخلق كلهم الا الشاذ النادر الذى لا يسمح الاعصار الا بواحد منهم او اثنين من تجاوز سلوك مسلك السلف فى الايمان المرسل والتصديق المجمل بكل ما انزل الله تعالى واخبر به رسوله صلى الله عليه وآله ممن اشتغل نفسه فى الخوض فيه فقد اوقع نفسه فى شغل شاغل اذ قال لهم رسول الله ص حيث راى الصحابة يخوضون بعدان غضب حتى احمرت وجنتاه افبهذا امرتم تقرون كتاب الله بعضه ببعض انظروا ما امركم الله فافعلوا وما نهاكم عنه فانتهوا انتهى فهذا تنبيه على منهج الحق واستيفاء ذلك شرحناه فى كتاب قواعد الاعتقاد فاطلب منه انتهى كلامه ره وفى نهج البلاغة قال رجل لامير المؤمنين ع صف لنا ربنا لنزداد له حبا وبه معرفة فغضب عليه السلام ثم صعد المنبر فخطب خطبة جليلة قال فيها فانظر ايها السائل فما دلك القران عليه من صفته فأتم به واستضئ بنور هدايته وما كلفك الشيطان علمه مما ليس عليك فى الكتاب فرضه ولا فى سنة النبى ص وائمة الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه فان ذلك منتهى حق الله سبحانه عليك واعلم ان الراسخين فى العلم هم الذين اغناهم الله عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول

[margin:] ثابت
[margin:] ل
[margin:] دا

ما لم يحيطوا به علما وسمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقتصر على ذلك ولا تقدر عظمة الله على قدر عقلك فتكون من الهالكين واشار عليه السلام فى كلامه هذا الى قوله عز وجل يقولون امنا به كل من عند ربنا وتم الكتاب بحمد الله مصليين على خاتم النبيين وآله الطاهرين المعصومين وساير الانبياء والاولياء من سكنة الارض والسماء اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين ولما كان ينبغى ان يكون الكلمات المشتمل عليها مقالات هذا الكتاب بعدد حروف العنوان معنونا بها على غير اهلها ناسب ان يلقب بمكنونة الكلمات الذى هو تاريخ تاليفها ولله الحمد على ما انا ثنت

الكتاب بعون الملك الوهاب على يد افقر عباد الله عبد الراجى محمد قاسم الحسنى الطاهرى عفى الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه فى شهور سنة خمس واربعين من الالف الثانية من الهجرة النبوية

كتابخانه مجلس شوراى اسلامى
اهدائى
خاندان آية الله معزى دزفولى
در سال ۱۳۷۱